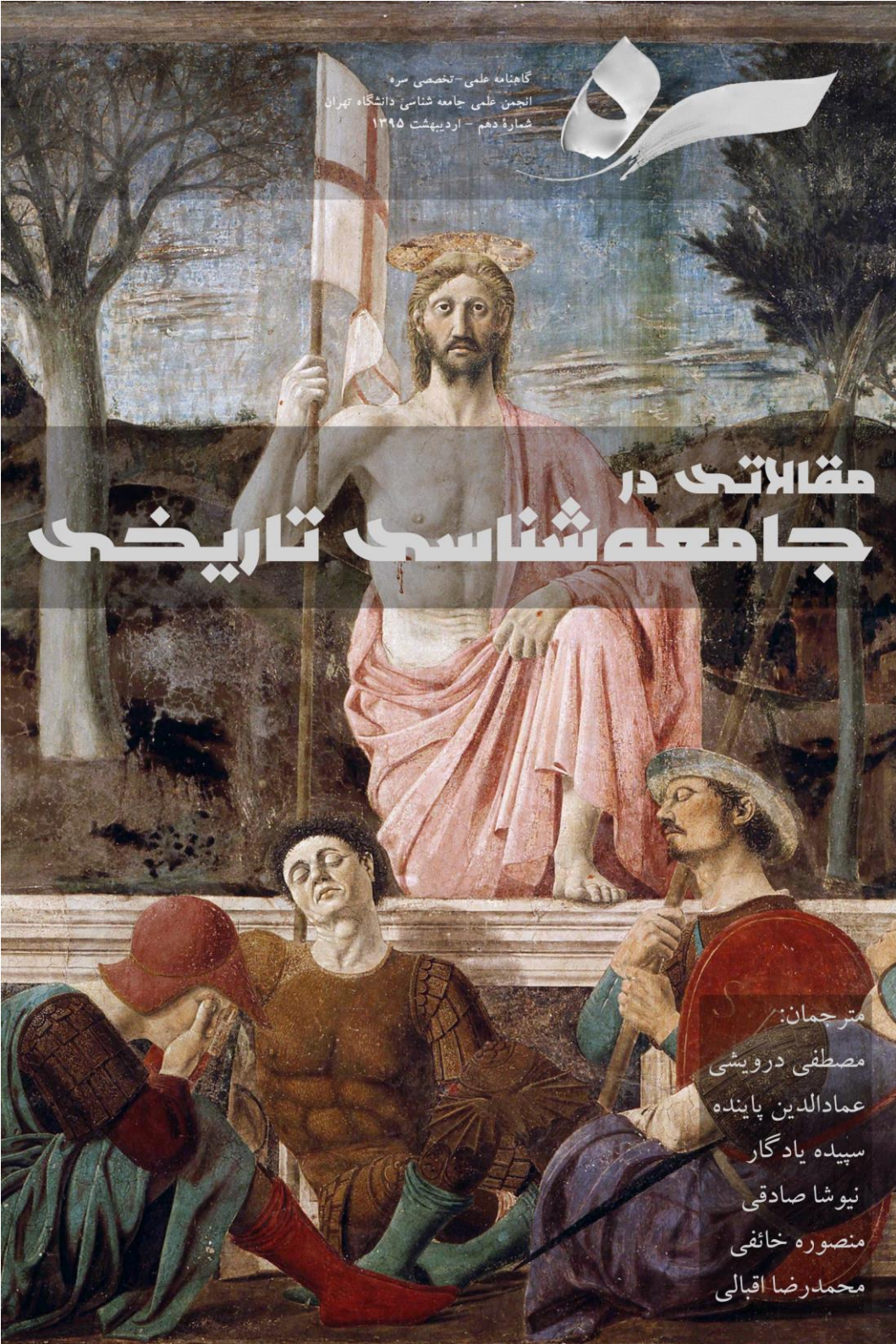


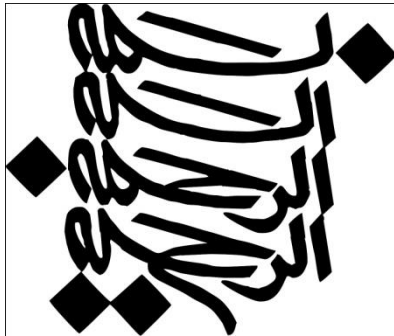
گاهنامه علمی - تخصصی سره
انجمن علمی جامعه شناسی دانشگاه تهران
شماره دهم - اردیبهشت ۱۳۹۵



مقالاتی در جامعه‌شناسی تاریخی



مترجمان:
مصطفی درویشی
عمادالدین پاینده
سپیده یادگار
نیوشا صادقی
منصوره خائفی
محمد رضا اقبالی



- شماره دهم / گاهنامه علمی-تخصصی سره
- صاحب امتیاز: انجمن علمی جامعه‌شناسی دانشگاه تهران
- دبیر پرونده: عمادالدین پاینده
- مدیرمسئول: حسام سلامت
- ویراستار: مسلم قماشلویان و عمادالدین پاینده
- طراح جلد و صفحه آرا: حسام حسین‌زاده
- وبسایت: www.sociologyut.ir



مقالاتی در جامعه‌شناسی تاریخی

مترجمان:

مصطفی درویشی، عمادالدین پاینده، سپیده یادگار،

نیوشا صادقی، منصوره خائفی، محمدرضا اقبالی



فهرست مطالب

صفحه	عناوین
۷	پیشگفتار
۹	تاریخ، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی تاریخی
۳۱	تأملاتی در باب برخی گرایش‌های اخیر پیرامون «کاربرد تاریخ در جامعه‌شناسی»
۶۱	نقش تئوری عمومی در جامعه‌شناسی تطبیقی - تاریخی
۱۱۱	تاریخ و جامعه‌شناسی: چیستی جامعه‌شناسی تاریخی
۱۴۵	«فوکو مرا جذب کرده است، ولی چرا باید به تاریخ علاقه‌مند باشم؟»
۱۸۱	جامعه‌شناسی به مثابه تاریخ



پیشگفتار

عمادالدین پاینده

جامعه‌شناسی تاریخی یکی از حوزه‌های دیرپا در ساحت علم جامعه‌شناسی است که به عقیده بسیاری از پژوهشگران و نظریه‌پردازان از بدو شکل‌گیری این علم با آن همراه بوده و اساساً تعریف کردن آن به مثابه یک حوزه مستقل - دست کم تا پیش از دوره نظریه‌پردازان معاصر - محل تردید بوده است. این حوزه به عنوان یک شاخه ترکیبی و حوزه میان رشته‌ای، نقطه تلاقی دو علم تاریخ و جامعه‌شناسی محسوب می‌شود. در حقیقت، باور عامیانه‌ای راجع به حوزه جامعه‌شناسی تاریخی در طول سالیان متمادی رواج داشته‌است مبنی بر این که بررسی و مطالعه جامعه - شناختی جوامع پیشین بر اساس اسناد، گزارشات تاریخی و به طور کلی هر آنچه از گذشتگان به جای مانده است، اصلی‌ترین منش و دغدغه پژوهشی در این حوزه است. البته با گذار از دوره کلاسیک، این باور عامیانه از جانب صاحب‌نظران متعددی - هم به لحاظ نظری و هم در عمل - به چالش کشیده می‌شود. این شاخه علمی، به رغم استعداد بالا و متولیان زیاد، احتمالاً به دلیل فقر منابع و مراجع



تاریخی متناسب با دغدغه‌ها و انتظارات پژوهشگران علوم اجتماعی، به ویژه در خصوص جوامع کهن بشری، به توسعه درخور توجهی دست نیافته است. با این وجود، مطابق با آثاری که در این حوزه از بدو تأسیس علم جامعه‌شناسی تا کنون تولید شده است می‌توان سه دوره کاملاً متمایز - از منظر هستی‌شناختی و روش - شناختی - را بازشناسی کرد که در هر دوره چالش‌ها و مسائل خاصی در کانون توجه نظریه پردازان و پژوهشگران قرار گرفته و در نتیجه به انتشار آثار قابل توجهی انجامیده است؛ از برجسته‌ترین چهره‌های این حوزه می‌توان به نیل اسملسر و شموئل آیزنشتات (موج اول)، چارلز تیلی و پری اندرسون (موج دوم) و بالاخره تدا اسکاچپل و برینگتون مور (موج سوم) اشاره کرد.

این مجموعه با هدف فتح باب نظری در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی تهیه و تنظیم شده است که در آن تلاش ما به طور مشخص - و با توجه به منابع اصلی این حوزه - معطوف به برجسته ساختن برخی از مهمترین مسائل نظری جامعه‌شناسی تاریخی - نظیر امکان یا امتناع بهره‌گیری از تاریخ در حوزه جامعه‌شناسی، کاریست نظریه عمومی در مطالعات تاریخی تطبیقی و... - متناسب با بضاعت و توان یک نشریه علمی تخصصی دانشجویی بوده است. آثار شاخصی از برخی متفکران تأثیرگذار در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی از جمله فیلیپ آبرامز، جان اچ. گولد تورپ، ادگار کیزر و دیگران گزینش شده و در اختیار خوانندگان عزیز قرار خواهد گرفت به امید اینکه نقشی هرچند کوچک در جلب توجه دانشجویان و پژوهشگران به این حوزه کمابیش مغفول مانده داشته باشد.



تاریخ، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی تاریخی^۱

فیلیپ آبرامز، ترجمه سیده یادگار

اریک هابسبام^۲ در نقد تلاش‌های لارنس استون^۳ به منظور ترسیم تغییرات اخیر در متون تاریخی برای احیای روایت، نقطه عزیمت کاملاً متفاوتی را پیشنهاد می‌کند. «قربت» بین تاریخ و جامعه‌شناسی یک امکان بدیهی برای شروع است که تعدادی از نویسندگان در سال‌های اخیر مدعی توجه به آن بوده‌اند. با این وجود، پر بی‌راه نیست اگر بگوییم فرض وجود چنین قربت و همگرایی تنها در صورتی ممکن است که پیش از آن استدلال روش‌شناختی مبتنی بر روایت از سوی جامعه‌شناسان تأمین اعتبار شده باشد. روشن است که از نقطه نظر تاریخدانان، هرگونه حرکت واقعی به سمت جامعه‌شناسی، به معنای دور شدن قطعی از روایت است. امکان توصیف تاریخ به طوری که حرکت هم‌زمان به سمت روایت و جامعه‌شناسی دارد به اندازه‌ای مبهم است که منجر به شکل‌گیری بحث‌هایی در این زمینه می‌شود.

^۱Abrams, Philip (1980) *History, Sociology, Historical Sociology*, London: Past and Present Society, No. 87

^۲Eric Hobsbawm

^۳Lawrence Stone



استدلال‌هایی که بر قرابت این دو رشته علمی دلالت دارند معمولاً مشتمل بر طیفی از پیشرفت‌های غیر مرتبط هستند و بیش از اینکه حکایت از پیوندی گزینش‌گرانه و قطعی داشته باشد، نوعی تلفیق صوری و مصلحت‌آمیز را متصور می‌شود. در پی ظهور تاریخ کمی‌نگر، امکان بازسازی آماری جوامع گذشته از خلال مجموعه-ای از تکنیک‌ها و روش‌های تجزیه و تحلیل فراهم آمد- البته تردیدهایی نیز نسبت به پیامدهای اساسی این اتفاق به وجود آمد. پیدایش جامعه‌شناسان ذهن‌گرا که بر کنش متقابل و تجربه روزمره فردی توجه دارند و تغییر در علاقه تاریخدانان به سمت دغدغه وبری در خصوص معنا و تفهم که ناظر بر تلاش برای فهم گذشته‌گان و کشف مسائل غیرمتعارف نظیر تاریخ جنون، جرم، جادو، روابط اجتماعی داخلی و به‌طور کلی جهان فرهنگی عامه مردم، قدری در همگرایی تاریخ و جامعه‌شناسی مؤثر بوده است. انتشار یک سری از آثار بلندپروازانه جامعه‌شناختی که در ارتباط با فرایندهای تاریخی تحولات بزرگی مثل شکل-گیری دموکراسی و دیکتاتوری قرن بیستم، انقلاب عظیم مدرن و حتی ساختار سیستم جهانی مدرن، توجه جدی به امکان ادغام تحقیقات تاریخی و تعمیم بالای تحلیل‌های اجتماعی و ترکیب و تلفیق آن‌ها را تجدید کرده است. بحران فراگیر در تفکر مارکسیستی نسبت به ماهیت ماتریالیسم تاریخی و میزان تاریخی بودن این بحران به هر حال تأثیراتی به همراه داشته است همچون: نفوذ انرژی خلاقانه به حوزه‌های نزدیک؛ به‌طور مشخص، تلاش در جهت بارور ساختن تاریخ به‌وسیله جامعه‌شناسی یا حفاظت از بذر مرغوب تاریخی در برابر هجوم علف‌های هرز جامعه‌شناختی است. دست‌کم باید اظهار داشت، برخی از تاریخدانان و جامعه-



شناسانی که با چالش‌های از سوی ادعاهای مختلف علمی در درون رشته خود مواجه بودند، برای پاسخ‌گویی به مواردی که اتکا صرف به منابع درون رشته‌ای قابلیت فراهم کردن اطلاعات کافی را نداشت، به جامعه‌شناسی و تاریخ گرویدند تا از این طریق منابع علمی خود را تقویت کنند. به همین دلیل اقتباس متقابل و کلی از دسته‌بندی‌ها و روش‌ها وجود دارد- تا حدی که حتی افرای که متقاعد نشده‌اند نیز باید برای تداوم پیشرفت علمی، با رشته متقابل آشنا شوند. تعداد کمی افراد سرسخت در هر دو جبهه وجود دارند که همچنان از تمایز سنتی دفاع می‌کنند. برخی منتقدان رادیکال نیز تلاش بی‌رویه و فرصت‌طلبانه‌ای که به قرابت و همگرایی می‌انجامد را محکوم کردند. اما همان‌طور که استدمن جونز اخطار نشان کرده است، اجماع آشکار و گسترده‌ای بر سر این موضوع وجود دارد: جامعه‌شناسی به‌عنوان رشته نظری و تاریخ به‌عنوان رشته تجربی چندین سال است که به سمت یکدیگر کشیده می‌شوند؛ تلفیقی مفید و متقاعدکننده در این دوره نیز مورد انتظار و مطلوب است. پیتز بورک تنها یک از افرادی است که مشتاقانه انتظار این قرابت را می‌کشد.

من روی هم‌رفته با تصویری که استدمن جونز از تقارب می‌دهد موافق نیستم. نه تنها عقیده استدمن جونز در مورد فقر نظری که جامعه‌شناسی مایل به آوردن به تاریخ است، مرا نگران می‌کند- همان‌طور که او گفت تاریخ نیازمند نظریه است اما نه نظریه جامعه‌شناختی. و نه فقط صدایی است که از پشت نیمکت اشاره می‌کند تاریخ با روایت ازدواج کرده است و توانایی دومین اتحاد را ندارد. مفهوم کلی

¹Stedman Jones



تقارب این است که دو رشته به صورت مفید از یکدیگر یاد بگیرند و به تدریج در جامعه‌شناسی تاریخی سعادتمند حل شوند، بسیار ساده و بسیار راحت عدالت به هرج و مرج تبدیل می‌شود، این روابط دشوار فقط به این خاطر که منشج، جدا و پیچیده است و چون هم بر روی آنتی‌تز و هم اجتماعی از علایق ساخته شده است می‌تواند مولد و سازنده باشد. به یک معنا تاریخ و جامعه‌شناسی با استناد بر منطق تبیینی به سادگی نمی‌توانند یکپارچه شوند، با وجود اینکه آن‌ها به طور سازنده باهم ترکیب می‌شوند. به معنایی دیگر آن‌ها با یکدیگر در گناه زندگی می‌کنند تا اینکه ازدواجشان را اعلام کنند که در این مرحله می‌تواند کمی نامعقول باشد. از نگاه من، یک سبک معمول از توضیح عملی در حال ظهور است. اما بازهم مشکلاتی وجود دارد، نه فقط در رشته‌ها بلکه در ماهیت زندگی است که هر دو به دنبال توضیح آن‌اند، که در اصل آن‌ها را به اجبار جدا می‌کند. این امکان را فراهم می‌کند که در حال حاضر هر دوی آن‌ها را، تاریخ و جامعه‌شناسی در حال کشف زمینه‌های مشترک بینیم و از جانی دیگر نظاره‌گر سرمایه‌گذاری جدا و ویژه آن‌ها بر "گفتمان اثبات" هستیم. اگر من بر زمینه مشترک تأکید می‌کنم فقط به این دلیل نیست که آن کل داستان است بلکه به من اجازه می‌دهد که "احیای روایت" را درجایی که به نظرم واقعاً متعلق به آنجاست قرار دهم.

هر چند زمینه‌های مشترک گسترده نیست اما شاید اساسی باشد، که شامل تعداد روزافزون محققان هر دو رشته است که به نظر می‌آید که آن را به عنوان پرابلم مرکزی کارشان فهم کردند و من آن را پرابلم ساختاری می‌نامم. چنین احساسی که مطالعه جهان اجتماعی به طور کامل جدی، نافذ است و توسط عمل گذشته



تاریخدانان و جامعه‌شناسان کاملاً تعدیل شده است. و از چنین دیدگاهی تاریخ و جامعه‌شناسی به‌طور مؤثر باهم مشارکت دارند. هر دو به دنبال فهم معمای عاملیت انسانی و انجام آن در فرایندهای ساختار اجتماعی هستند. هر دو مجبور به تصور این فرایندها در تسلسل تاریخی و منطقی مانند توالی تجربی و فرم‌های انتزاعی هستند: در این زمینه نه تفاوت در تحلیل هم‌زمان و نه تفاوت در قانون‌گذاری-اندیشه‌نگاری راهگشا نیست. جامعه‌شناسی باید نگران غایت باشد زیرا چگونگی شکل‌گیری ساختار را بررسی می‌کند. تاریخ باید نظری باشد زیرا به بررسی چگونگی درک ساختارها می‌پردازد. تاریخ امتیاز دسترسی به شواهد تجربی مربوط با پروژه تبیین مشترک نداشته است و جامعه‌شناسی نیز امتیاز دسترسی به نظریه را ندارد.

باوجود پذیرفتن آن، حتی کسانی که در روشن ساختن این زمینه فعال و مؤثر بودند آن را بخش مهم کار خود نمی‌دانستند. انباشت شک و شبهه میان رشته‌ها، مانع همکاری شده است. برخی نقل‌قول‌های مطرح از ادوارد تامپسون^۱ تصویر مناسبی را ارائه می‌دهد. در تعدادی گسترده‌ای از بیانه‌ها، ادوارد تامپسون به دنبال پیشبرد این ادعاست که طبقه باید به‌صورت یک رابطه فهم شود نه چیز دیگر؛ به‌خصوص به‌صورت رابطه تاریخی، یک اتفاق نه یک اثر. او جامعه‌شناسان را به‌طور کل و مارکسیست‌ها را به‌طور خاص به دلیل جهان‌بینی متفاوت جدا می‌کند و چنین استدلال می‌کند که مارکسیست‌ها به‌اشتباه سعی در کشف طبقه به‌عنوان اثره هستند و جامعه‌شناسان نیز، به همان اندازه در اشتباه‌اند، آن‌ها ادعا می‌کنند که

^۱Edward Thompson



طبقه وجود ندارد زیرا نمی‌توان آن را به‌عنوان ابژه یافت. برخلاف دو گروه بالا او به این تر " مفهوم طبقه شامل مفهوم روابط تاریخی است " معتقد است. و بنابراین، همانند هر رابطه‌ای، " تا زمانی که از تجزیه و تحلیل می‌گریزد زبان سلیسی دارد، اگر در جهت توقف آن تلاش کنیم در لحظه آن را کشته و ساختارش را متلاشی کرده‌ایم. " از این رو، " بهترین مشی جامعه‌شناسی نیز نمی‌تواند یک نمونه خالص از طبقه به ما ارائه دهد... رابطه باید در میان مردم واقعی و در یک زمینه واقعی تجسم یابد. " بسیاری از جامعه‌شناسان باید به خاطر سردرگمی در فهم آنچه او انتظار داشت که آن‌ها چنین عبارت جدال آمیزی را تشخیص دهند، بخشیده شوند. بیایید یک لحظه آن‌ها را در حیرت و سردرگمی خود تنها بگذاریم و به استدلال قصار و مشهور او توجه کنیم. در اینجا دوباره به خروج از جامعه‌شناسی در شرایط کلی نائل شد:

جامعه‌شناسان کسانی هستند که ماشین زمان را متوقف کردند، با یک معامله مفهومی قهری و دروغی خوب، به موتورخانه رفته و نگاه کردند و به ما گفتند که در هیچ جا قادر نیستند یک طبقه را تعیین و دسته‌بندی کنند. آن‌ها فقط می‌توانند جمع کثیری از افراد با شغل، درآمد، وضعیت در سلسله مراتب متفاوت را تشخیص دهند. البته حق با آن‌هاست زیرا طبقه این یا آن بخش ماشین نیست بلکه طریقی است که ماشین کار می‌کند و یک بار آن را در حرکت قرار می‌دهد- این نفع و آن نفع نیست بلکه اصطکاک منافع است. - خود حرکت، گرمایش، صدای چون غرش است. طبقه ساختار اجتماعی و فرهنگی است (گاه حالت نهادی به خود می‌گیرد) که نمی‌توان به صورت انتزاعی و در انزوا بلکه فقط در ارتباط با طبقات



دیگر آن را تعریف کرد. در نهایت تعریف فقط در متوسط زمان می‌تواند شکل گیرد- به این معنا کنش و واکنش، تغییر و تضاد... طبقه به خودی خود یک چیز یا ابژه نیست بلکه اتفاق است.

استدلال در اینجا "البته... درست است" - که باید از طبقه به سایر "چیزهایی" که اجتماعی فرض می‌شوند گسترش یابد. اما این استدلالی نیست که تاریخدانان را از جامعه‌شناسان از نظر نوعی جدا کند. برخی جامعه‌شناسان، همچنین برخی تاریخدانان، به راستی تلاش کردند طبقه را به عنوان بخشی از ماشین بدانند (برخی از آنان در موتورخانه پیدا شدند که ادعا می‌کردند آن قطعه مربوط به ماشین است). اما برخی از جامعه‌شناسان به مانند برخی از تاریخدانان، اصرار داشتند که، طبقه به عنوان یک رابطه اجتماعی، باید به لحاظ تاریخی در کنش فهم شود. در تحلیل و بر از شفافیت و بسته بودن کنش که پارکین آن را استادانه شرح داده است چنین برخوردی نمایان است. و مسلماً در کارهایی چون کار لاک و وود^۱ در کارگر کت مشکی، ویلز^۲ در یادگیری به کار، مالت^۳ در طبقه جدید کارگر، سنت و کوب^۴ در زخم‌های پنهان طبقه، و سترگارد و رسلر^۵ در طبقه در یک جامعه سرمایه‌داری، برینگتون مور^۶ در بی‌عدالتی، ولف^۷ در جنگ‌های دهقانی قرن بیستم و البته مارکس در هجدهم برومر لوئی بناپارت نیز چنین نگاهی

Lockwood

^۱Willis

^۲Mallet

^۳Sennett and Cobb

^۴Westergaard and Resler

^۵Barrington Moore

^۷Wolf



دارند. فهم تاریخی طبقه، به‌عنوان روابطی که در زمان نمایش داده می‌شود (با تأکید یکسان بر هر چهار کلمه) که نه به‌سادگی شکل معرفت اختصاصی مورخ است و نه در دیدگاه‌های بزرگ‌تر که زمان در حرکت وجود دارد و جامعه طرز کار ماشین زمان است. جامعه‌شناسان و مورخان به یک‌میزان به دنبال راه‌حل خود برای مسئله عاملیت انسان از طریق فهم کار این ماشین غیر مکانیکی دیوانه‌کننده هستند.

مسئله عاملیت انسان موضوع جدیدی نیست، گرچه از هابز به بعد مردم مکرراً آن را با همان جدیتی که بود آشکار ساختند. در اثر تمرکز مداومی که بر تجزیه و تحلیل گسترده اجتماعی وجود دارد که سرسختانه از تنزل و محدود شدن به یک رشته دانشگاهی رسمی اجتناب می‌کند. ما آن را در ریشه ماتریالیسم تاریخی در کار ویکو، و به‌طور فراگیر در نوشته‌ها مارکس و انگلس پیدا کردیم. در مسئله از خودبیگانگی شیلر، در مسئله بیگانگی هگل و مسئله شی شدگی لوکاج وجود دارد. و به‌عنوان محور فکری جامعه‌شناختی توسط هربرت اسپنسر تجلیل شد. یک کابوس تکراری در کارهای وبر بود. ما آن را در مسئله پیامد ناخواسته و کارکرد پنهان که توسط آر.کی مرتون مطرح شد، توسط برگر و لاک من به‌عنوان یک پارادوکس عالی از ساختار اجتماعی واقعیت تقویت شد، آلوین گولدنر و آلن داو قاطعانه با آن گلاویز شدند و ادوارد تامپسون مدعی تعریف مرتبط با مورخان است پیدا کردیم. مشکل یافتن راهی برای شمارش تجربیات انسانی که به‌طور هم‌زمان به رسمیت شناخته شده است و تاریخ و جامعه‌شناسی به یک اندازه از طریق ثبات و پایداری، هدفمندی و کنش فردی شکل گرفته است.



کنش فردی، هدفمندی، هم توسط تاریخ و جامعه‌شناسی شکل گرفته است. چگونه ما به‌عنوان سوژه‌های فعال، جهان ابژه‌های اجتماعی را شکل می‌دهیم پس از آن، همان‌طور که هست، سوژه‌هایی می‌شوند که برای ما ابژه‌هایشان را می‌سازند؟ این مشکل فرد و جامعه، آگاهی و بودن، کنش و ساختار است. به‌راحتی و بی‌وقفه تنظیم می‌شود اما، به نظر می‌رسد، به‌سختی حل شود. مردم تاریخ خود را می‌سازند- اما تحت موقعیت و شرایط معین؛ ما از طریق جهانی از قواعد که کنش ما آن را می‌سازد، از بین می‌برد و دوباره می‌سازد، کنش می‌کنیم- ما مخلوقات قواعد هستیم و این قواعد مخلوقات ما هستند؛ ما جهان خود را می‌سازیم- جهانی که در برابر ماست یک سفارش کینه‌توزانه واقعیت اجتماعی که علیه ما قرار دارد. تغییر در موضوع بی‌حد و حصر است؛ و شکست علوم انسانی در کار بر روی موضوع برای رسیدن به یک نتیجه رضایت‌بخش در صفحه بعد از صفحه نوشته- هایشان ثبت شده است. همزیستی جدا عمل و ساختار هر دو امر عادی در زندگی روزمره و تکیه‌گاه مداوم تحلیل‌های اجتماعی است.

در جامعه‌شناسی یک محصول متمایز در مسئله عاملیت، وجود "دو جامعه‌شناسی" است، همزیستی جامعه‌شناسی کنش و جامعه‌شناسی نظام که هرگز توانایی تسلط بر مشکل مربوط به کنش و نظام را نیافتند. من شک دارم که دو جامعه‌شناسی با کارهای تاریخی توسط دو تاریخ همسان باشد، شاید در تضاد بین علم و روایت به‌عنوان تصاویری دقیق روش‌های تاریخی منعکس شود. همان‌طور که ممکن است، تاریخ جامعه‌شناسی، به همان صورت که داو خاطر نشان می‌کند، تاریخ تلاش‌های مکرر برای قرار دادن کنش به‌عنوان مفهوم مرکزی در تفسیر روابط



فرد و جامعه است که پیوسته خود را نفی کرده و جامعه‌شناسی را تولید می‌کنند و کنش، وابسته و تابع نظام است. اما از طریق راه‌های غیرمستقیم جامعه‌شناسی، به نظر می‌رسد زمانی زیادی را صرف کشف دوباره این پارادوکس می‌کند که داو آن را به وبر نسبت می‌دهد: «عاملیت انسان به خاطر طبیعت او، به اسارت انسان تبدیل می‌شود.» کارهایی چون کار گاردینر^۱ *تئوری‌های تاریخ* به ما یادآوری می‌کند که مورخان (یا حداقل فیلسوفان تاریخ) حتی زمان بیشتری در پارادوکس مخصوص خودشان که به همان اندازه مشکل است، صرف می‌کنند. دو جامعه‌شناسی و دو تاریخ سردرگمی مشابهی را در مواجهه با معضل یکسانشان دارند.

چیزی که اخیراً، و به اجبار، اتفاق افتاد این بود که شمار قابل توجهی از مورخان و جامعه‌شناسان شروع به فراتر رفتن از شرایط سنتی کردند و با معضل عاملیت مواجه شدند. شاید دورکیم یا وبر برای جامعه‌شناسان و شاید پلخانف یا کالینگوود برای تاریخ) تا آن را در شرایط جدید و تا حدودی کمتر قطبی شده بازسازی کنند. شاید این تغییر در هردوی "احیای روایت" لارنس استون (که توسط او با نمونه نشان داده شد که احیای روایت در هر شرایط سنتی وجود ندارد) و تقارب مفروض تاریخ و جامعه‌شناسی منعکس می‌شود.

آنچه به نظر در جریان است این است که برخی از جامعه‌شناسان و مورخان هم‌اکنون تلاش‌هایی نسبتاً پایدار و خودآگاه در جهت هموار کردن راه تحلیل فرآیند را انجام می‌دهند تا از سبک‌های قدیمی تاریخ روایت و تاریخ علمی فراتر

^۱Gardiner

روند همان‌طور که از سبک‌های قدیمی دو جامعه‌شناسی فراتر رفتند. لغزشگاه این ریسک متفاوت اما متداول، بیان پیوسته و پیچیده از پرابلماتیک ساختاری است. امیدوارم استفاده از کلمه "پرابلماتیک" مرا کوتاه‌بین نسازد. اگرچه این کلمه اصطلاح هنری در برخی از بخش‌ها شده است که مرجع آن در واقع کاملاً عامیانه است، به سازمان‌های ابتدایی پدیده‌ها اشاره دارد که برای تحقیقات مشکل‌ساز شد. و به نظر من فقط در آن سطح، هنگامی که تغییرات مهمی در تاریخ و جامعه‌شناسی در زمان فعلی رخ می‌دهد، پیدا می‌شوند. که در آن سطح فرض و اصول و حس اهمیت به پدیده به‌منظور ایجاد پرس‌وجو به کار گرفته می‌شود. جانسون از یک پرابلماتیک به‌عنوان "تعریف نظری قطعی"، "زمینه‌ای از مفاهیم"، که یک علم خاص یا متن‌های فردی را از طریق امکان‌پذیری پرسش برخی سؤال‌ها و جلوگیری از برخی دیگر سازمان‌دهی می‌کند، سخن می‌گوید. اما او همچنین این حقیقت را می‌پذیرد که آن علم خاصی که به همراه "زمینه‌ای از مفاهیم" است هم امکان تصدیق و فهم آشکار را دارد و هم ندارد. برخی شکل‌های نظم نسبت به برخی دیگر در شرف رخداد است. برخی به دنبال ترغیب از طریق لفاظی که ظاهراً زبان‌بازی بی‌هنری است، می‌باشند. بنابراین: "در کارهای تاریخی سازمان‌دهی ایده‌ها و پیش‌فرض‌ها ممکن است دروغ عمیقی باشد. با این وجود، آن‌ها وجود دارند. برای هر دلیلی - یک تجربه طولانی مدت از بحث نسبتاً بی‌ثمر که توضیح من خواهد بود - سازمان‌دهی ایده‌ها و پیش‌فرض کارهای تاریخی امروزه به نظر می‌رسد بیشتر به سطح تفکر اکثر تاریخدانان نزدیک‌تر است تا اظهار جانسون

Johnson



از آنچه چیزی که می‌خواهد نشان دهد. و یکی از همراهان آن روایتی است که بی-گناهی قبلی خود را از دست داده است. کمتر و کمتر به ثبت آنچه اتفاق می‌افتد تمایل دارند و بیشتر و بیشتر به فهم به صورت تلاشی برای بهبود جنبش عاملیت انسان به عنوان ساختار متمایل‌اند. آگاهی از پرابلماتیک ساختار به عنوان نگرانی اولیه تاریخدانان، جایگزین روایت به صورت یک سبک مناسب از گفتمان تخصصی نشد. برخلاف آن، تمایل به تأکید بر نیروی ویژه روایت دارد که به عنوان یک اقتباس لفاظی از آنچه کسی در تلاش برای گفتن آن است، می‌باشد- که یکی از علت‌های پذیرش روایت توسط جامعه‌شناسان است. به حسی از حوزه-های تبیینی روایت تبدیل می‌شود، خواستار حرکت به سوی نوشتاری است که روایت به عمد در گفتگوی با سایر لفاظی‌ها و قالب‌های آشکار توضیحی قرار می‌گیرد. بنابراین روایت جدید، از نظر اصول، متفاوت از شکل قدیمی است.

اسکریون یک طرح پیشنهادی از شباهت بین "روایت تبیینی در تاریخ و توسعه طرح اصلی نمایش در یک نمایش‌نامه" ارائه می‌دهد. که شاید به اینجا ربط دارد. در هر مورد نویسنده لفاظی را اتخاذ می‌کند که به طور رسمی اثبات نشده اما در بطن معقول است، تبیین در دستیابی به حس غیرقابل اجتناب نمایشی، قرار دارد، درک اینکه، هرچند قسمت خاصی از نمایش همان‌طور که ارائه شد، تعجب‌آور بوده است. نمایش‌نامه در کل به عنوان حلقه‌های راستین نگاه به گذشته به صورت ساختار دیده می‌شود. در واقع، هرچند، تعداد کمی از تاریخدانان به اندازه کافی روایان و نمایش نویسان خوبی هستند که بتوان به سادگی مسائل را در آنجا ترک



کرد. به یک درجه بیشتر یا کمتر ه آن‌ها احساس می‌کنند که مجبور به رسمی کردن فرایند روایتشان هستند که کم‌وبیش کامل و کم‌وبیش به همراه نیروی تبیینی ضبط کردند. لروی لدوری در متن *مونتالیو* تغییر انسان‌شناختی طولانی را تنظیم می‌کند. کیت توماس^۳ مطمئن می‌شود که خوانندگانش به‌طور مستقیم "اصول بارداری" را که از مذهب و کاهش جادو اطلاع‌رسانی می‌کند، متوجه می‌شوند. لارنس استون بحث خود را با پویایی اجتماعی در انگلستان مدرن اولیه از طریق پی بردن به فرایند اجتماعی انجام و به دست آوردن شرح‌حال افراد و گروه‌ها نتیجه‌گیری می‌کند. آنچه در نوشته‌های تاریخی اخیر، جدید است این‌گونه شناخت از محدودیت‌های روایت به‌عنوان سبکی برای درک ساختار نیست بلکه افزایش در جاه‌طلبی‌های تفسیری، دامنه، خودآگاهی است که نقطه مقابل روایت و سبک‌های رسمی تبیین هستند. بدین معنا که کارهایی چون رعیت ساخته مجاز یا ساخته بی‌عدالتی^۴، *دودمان دولت مطلقه* یا *طومار اردن*، *طومار*، کنار یکدیگر قرار می‌گیرند تا یک نیروی شاخص و به‌طور فزاینده غالب را در نوشته‌های تاریخی نشان دهد، حرکتی که زیاد دور از روایت نیست بلکه بیشتر به سمت استفاده حساب‌شده نظری از روایت به‌عنوان بخشی از انواع تبیین است که صریحاً به دنبال چیزی بیشتر از عقلانیت درونی است. داگلاس هی مشارکتی در راستای درخت کشنده *آلبیون* باز می‌کند که نمونه خوبی از این نوع از کار است.

^۱Leroy Ladurie

^۲Montaillou

^۳Keith Thomas

^۴Bond men made free or injustice

^۵Douglas Hay



تاریخ وقایعی از وحشی‌گری در عدالت انگلستان در قرن هجدهم یک مسئله ضروری برای بحث پیچیده درباره ساختار نوع خاصی از تسلط طبقه‌ای است. فرایند در تاریخچه، ساختار در کنش، همان‌طور که باید باشد، قرار دارد. اما تاریخچه به‌تنهایی فرایند را آشکار یا ثابت نمی‌کند. برای آشکار ساختن آن به ما، نویسنده باید استدلال خود را در طول ترکیب مستمر و در هم‌بافته روایت و مسائل نظری سازمان‌دهی کند. قدرت مقاله از مهارت‌های نظام‌مند دیالکتیک گرفته شده است.

آنچه در کارهای این‌چنینی قرار می‌گیرند، و آن‌ها می‌تواند به‌صورت نامحدود اتخاذ کنند، شکستن مرزهای تمایز معمولی بین انواع تبیین است. به نظر می‌رسد تلاش برای حرکت فراتر از کنش و ساختار باعث روندی اجباری برای غفلت از چنین محدودیت‌هایی است. به‌طور مثال آن تفاوتی که ما بین جی.دابلویو. ان. واتکینز^۱ اقرار می‌دهیم تفاوت در پیوندهاست، تبیین با جزئیات و تبیین کلی در سبک‌های معاصر در عمل بسیاری از تاریخدانان که آشکارا با ادغام هر سه عمل کار می‌کنند، وجود دارد. نقطه دیگری که من ترسیم می‌کنم از برخی جهات همانند اصول بحث‌های هر دو تاریخ است (اغلب از اولویت‌هایی برای اتصال شروع می‌شود.) و استدلال‌های هر دو جامعه‌شناسی (اغلب کارهایشان را با ارجحیت تبیین کلی تنظیم می‌کنند) متمایل به حرکت به سمت روش‌های عملی در هر سه انواع واتکینز دارند که مجبورند به تحقیق و حفظ یکدیگر بپردازند. مرور کار درباره انقلاب فرانسه توسط لوکاج و قیام مردمی در طول رژیم کهن

^۱Watkins



توسط سالمون نیسلی^۱ تغییر رفتار از پیوند و تبیین کلی به سمت سبک جدید در تجربیات تاریخدانان نشان می‌دهد. شاید مثال منطبق بسیار مطرح در سمت جامعه‌شناسی تحول در جامعه‌شناسی انحرافات باشد که توسط گافمن و ماتزا^۲ ایجاد شد- تحول جامعه‌شناسی از جامعه‌شناسی بودن به جامعه‌شناسی شدن در راستای روایتی شدن، "حرفه اخلاقی بیمار روانی" به صورت یک داستان، هر دو حقیقتی است که تبیین شده است و ساختار را در طول تبیین می‌توان به دست آورد. اینجا فقط بر میزانی که به نظر می‌رسد جنبش مردمی در دو سو به سمت پلورالیسم عقلانی بارز تبدیل شده است، تأکید می‌کنم که نظریه و روایت ایستادگی در برابر دیگری را به عنوان اصول جایگزین متوقف می‌کند و در مقابل باهم در یک پروژه واحد از تبیین قرار می‌گیرند. و تا حدی که بیشتر جنبش‌ها در هر دو سمت افزایش حس نیاز به استفاده از حکایت‌های نزدیک آگاهی افراد (حکایت‌های مشترک افراد) در بسته‌های تبیینی را به جریان انداخت. فقط به این خاطر نیست که راوی متوجه شده است که در برابر ناباوری، داستان‌های (تاریخ) او نیازمند معتبر ساختن نه با حقایق بیشتر بلکه با بسط استدلال در منشأ اصلی در طول اینکه کدام حقایق به طور قابل توجهی انتخاب، ساخته و قضاوت می‌شود و نه به این خاطر که سازندگان سبک مجبور به تغییر شده‌اند که فهم خود را به منظور جا دادن مدارک تجربی افراد دیگر پیچیده و باکیفیت سازند. فراتر از هر دو این تمایلات، به درک مشخصی از نیاز برای تأسیس روایت و نظریه در سطح فاعلیت (هر دو آگاهی و روابط) افرادی که زندگی آن‌ها شرح داده می‌شود، شده است؛

^۱Salmon nicely

Matza



تا به آن‌ها آنچه را که وبر کفایت در سطح معنا می‌نامد داده+ شود. از این رو برخی از روایت‌های جدید، روی طرز فکر کار می‌کنند، بنابراین بحث درباره ماهیت روابط طبقه به بحث درباره معنای زمان برای کسانی که زندگی می‌کردند تبدیل شد. بیشتر از آن که فقط به عنوان احیای روایت دیده شود، به عنوان عقب‌نشینی از سوژکتیویسم و فرهنگ‌گسیم غیرمسئولانه در نظر گرفته می‌شود. بلکه درکی از حقیقت ساختار به عنوان جریان کنش است، ساختار و کنش، توسط آگاهی میانجی‌گری شده است و درباره آگاهی در روایت وجود دارد که موارد اساسی درباره شواهد راهی که فرایند توسط آن ایجاد شده است باید یافت شود. گردش به سمت مطالعه طرز فکر به معنای صرف نظر از تبیین تاریخ به صورت یک فرایند نیست؛ آن یک چرخش ضروری برای رسیدن بدان جا با خیال راحت است.

میان تاریخ‌دانان پرش بزرگ به جلو فهم این نکته است که تحلیل ساختار نیازمند دیالوگ بین نظریه و روایت است- به زبان ادوارد تامپسون، بازجویی متقابل از مفهوم و شواهد. در بین جامعه‌شناسان این مسئله فقط شامل فهم نمی‌شود بلکه درک مؤثر از زمان به عنوان متوسط ساختار اجتماعی نیز جزئی از آن است. ارتباط تاریخ با "گذشته" نیست که جامعه‌شناسان نمی‌توانند ببینند، اما به طور خاص بازمان در ارتباط است. حتی وقتی به تحلیل جوامع گذشته علاقه‌مندید و در چنین دغدغه‌هایی علاقه به بررسی تحول به سیستم صنعتی در بالاترین حد خود قرار دارد، و حتی بین کسانی که روی چنین سؤالاتی کار می‌کنند، جامعه‌شناسی توانایی چشمگیر خود را در نادیده گرفتن این حقیقت که تاریخ در زمان اتفاق می‌افتد را



حفظ کرده است. از این رو آن‌ها همچنین مدیریت کردند که امکان یا نیاز برای بازسازی تناقض کنش و ساختار به‌عنوان مسئله‌ای در روند زمان نبینند، تحقیقشان در طول دیالکتیک ساختار دوباره سازمان می‌دهند. در واقع درخواست کلی برای به رسمیت شناختن اهمیت زمان تاریخی در تحلیل‌های اجتماعی وجود دارد و برخی سایه‌افکنی از چگونگی بازاندیشی جامعه‌شناسی در اساس خود ممکن است ادامه یابد. علاوه بر آن از منابع نسبتاً گوناگون چنین تشویق‌هایی می‌آید. سی. رایت میلز مرتباً بر تجزیه‌ناپذیری تاریخ و جامعه‌شناسی اصرار می‌ورزد. شیلز بیش از یک‌بار از همکاران خود خواست تا ببینند که " زمان همچنین دارای سازنده جامعه‌شناسی است." جان بارنس^۱ توجه خود را به مسائل مدت و موفقیت جهت می‌دهد. پیر بوردیو ایجاد قدرتی برای تکثیر مفاهیم را راهی برای فهم روند اجتماعی که میانجی ساختار و کنش است، می‌داند. مشکل از ساختار، به آرامی و به تدریج، به‌عنوان جایگزین برای مسئله کنش و ساختار تنظیم شده است. هنوز برای سال‌ها فقط خودآگاهی و تلاش مستمر برای کار پرابلمی است که درون مارکسیسم قرار گرفته و بر این اساس نادیده گرفته شده، مقاومت کرده یا در بهترین حالت محصور شده است. جدی‌ترین و نافذترین تلاش برای توسعه پرابلم ساختار در خارج از مارکسیسم، در کارهای نوربرت الیاس انجام شده، که به‌طور گسترده‌ای مورد غفلت قرار گرفته است. حتی اکنون نیز نصف کارهای بزرگ الیاس در انگلیس در دسترس است و امکان مشاهده آن به‌عنوان نظریه دمدمی از توسعه اجتماعی یا تاریخ رسوم وجود دارد. نکته اساسی روند تمدن، تلاش

^۱John barnes



قهرمانانه برای جایگزینی یک مفهوم از فرایند تشکیل متقابل برای یک آنتی‌تزی بی‌حاصل از افراد و جامعه، به‌منظور فرود آوردن آن مفهوم در تاریخ نه به سبک-های این‌چینی بلکه به سبک‌هایی که در واقع "ساخت انسان" به‌عنوان بخشی از یک فرمول کلی از سلسله‌مراتب انسانی، طبقات و ایالت‌ها، که برای بیشتر قسمت-ها ثبت‌نشده است. به نظر می‌رسد بیهودگی پاسخ‌های قدیمی باید مشخص شود قبل از اینکه توجه جامعه‌شناسان به‌طورجدی به امکان پرسش سؤالات گوناگون جلب شود.

شاید، باینکه هنوز برای گفتن آن زود است، شکاف در سال ۱۹۷۹ آمد زمانی که داو'باقتدار بی‌سابقه اثبات کرد که برنامه‌های قدیمی چقدر خسته‌کننده بود، و تقریباً در همان زمان، گیدنز بیانیه‌ای را برای سرمایه‌گذاری زمان محور منتشر کرد-بیانیه‌ای که یک بند و سنتز کاملاً آشکاری از گرایش‌های نهانی کارهای جامعه‌شناسی در طول نسل قبلی را شامل می‌شود. مشکل کانونی در نظریه جامعه-شناسی اولین کار در مسیر جامعه‌شناسی است که ویر در آن مسئله کنش و ساختار، در تمامی اشکال آن را، رد کرده و توسط پرابلم ساختاری به‌عنوان پایه‌ای برای نظریه‌های کلی جایگزین شده است.- اگرچه گیدنز از این اصطلاح استفاده نکرده است. کاری که انجام داده ارائه اصطلاحات و روابط ضروری در یک نظریه رسمی و پیچیده "ساختاریابی" است، این نظریه بر اساس این ایده که "نظریه اساساً بازگشتی به سرشت زندگی اجتماعی است" ساخته شده است و برای بیان این نکته طراحی کرد که "وابستگی متقابل ساختار و عاملیت" در روند

¹Dawe



زمانی قرار دارد. اینجا ضرورت اختصاص زمان به شکل متمایز از گذشته، درنهایت به‌طور کامل کشف شد:

محرومیت از زمان در سطح مدت عاملیت انسانی، همتای خود را در سرکوبی زمانمندی نهادهای اجتماعی در نظریه اجتماعی دارد-سرکوب تا حد زیادی با استفاده از تقسیم همگانی در زمان تأثیر گذاشته است. بر اساس این تقسیم جامعه-شناسان، مورخان را برای ترک توالی وقایع در زمان، قانع کرده‌اند، که برخی از آن‌ها به‌عنوان بخشی از معامله برای چشم‌پوشی از خواص ساختاری نظام‌های اجتماعی به جامعه‌شناس آماده شده است. اما این شکل از جدایی هیچ توجیه عقلانی با بهبود موقتی در جدایی‌ناپذیری نظریه اجتماعی ندارد؛ تاریخ و جامعه-شناسی از نظر روش‌شناسی غیرقابل تشخیص شدند.

و دوباره آنچه تاریخ هست یا باید باشد، در تحلیل نمی‌تواند از آنچه جامعه‌شناسی هست یا باید باشد جدا باشد... به‌سادگی تفاوت منطقی یا روش‌شناسی بین جامعه-شناسی و تاریخ وجود ندارد- که به‌طور مناسبی درک شده است. به‌راستی مفاهیم مناسب آن‌هایی هستند که توسط پرابلم ساختار ایجاد شده‌اند.

شخصاً من مانند گیدنز خوش طبع نیستم. چنین نیست که من از تحول کلی جامعه-شناسی که او ارائه کرد تردید کنم؛ اگرچه نظریه رسمی که او طرح‌ریزی کرد صریحاً یکی از احتمالات در شرایط تحول است. حقیقتاً پیشرفتی در زبان‌شناسی، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و مطالعات فرهنگی ایجاد شده است، که همه آن‌ها قدرتمندانه به آزادی از پرابلم ساختاری، مجبورند و وحدت نظری جامعه-شناسی و تاریخ را تحکیم کردند. اما وحدت نظری و هویت عملی دو مسئله



متفاوت هستند. و در عمل به نظر من جامعه‌شناسان و تاریخدانان راه طولانی برای ترویج شعار رایجشان دارند که بیان مؤثر و کافی داشته باشد و چیزی باشد که به آسانی بتوان در منطق رایج توضیحشان دید. فقط به این خاطر که ساختار زنجیره‌ای از حوادث و روابط مفاهیم انتزاعی، روایت و شکل، است یافتن سبک گفتمان مناسب برای آشکار ساختن و اثبات آن، باقی می‌ماند، همان‌طور که مدت طولانی باقی ماند، مشکل بسیار سخت‌تر از آن کار بر روی امتزاج و ترکیب جامعه‌شناسی و تاریخ در اصول و مبانی است. در هر نظم می‌توان مطالعات برجسته‌ای درباره مشکلاتی که به نظر مسلط شده‌اند، یافت مشکلاتی چون روایت و نظریه، شواهد و مفهوم نزدیکی را حفظ کرده‌اند، گفتگو مسلط هیچ ثباتی ندارد. تا آنجایی که با جامعه‌شناسی در ارتباط است بر اساس علاقه من دوباره به کارهای اروینگ گافمن استناد می‌کنیم. اما برای بیشتر ما قواعد بلاغت - در تمایز با قواعد منطق - هنوز باید روشن شده و یاد گرفته شود. برخی آرای مطرح درباره ماهیت کار اکتشافی (وبر «کار روی تبیین علی از حوادث فردی اساساً با روش تاریخی یکی است. [به‌مانند جامعه‌شناسان] تامپسون «در آخرین تحلیل منطق فرایند را فقط می‌توان در طول تحلیل تاریخی توضیح داد». گلنر «مشکل تبیین در تاریخ، مشکل ماهیت در جامعه‌شناسی نیز هست.»). از این نظر به‌طور کامل صحیح و غیر سودمند است. حتی با تشدید بیشتر مشاهده انگلس به همان میزان صحیح است:

گاهی تاریخ با پرش‌ها و پیچ‌وخم‌ها پیش می‌رود، و اگر در این راه پیروی شود، نه تنها مواردی که اهمیت جزئی داشته را شامل می‌شود بلکه وقف‌های زیادی در



سلسله افکار نیز به وجود می‌آید... روش منطقی برای درمان آن فقط یک روش مناسب است. که اساساً با روش تاریخی تفاوتی ندارد.

در شرایط پرابلم ساختار چنین احکامی به‌عنوان منطبق تبیین در ماهیت تاریخ و جامعه‌شناسی به‌طور کامل توجیه شده است. اما آن‌ها همیشه کار عملی در حال تکامل چون سبک مناسب، طریقه گفت‌وگو، واقعی ترک کرده و ترک می‌کنند. روایت جدید، در واقع روایتی است که فعالانه توسط نظریه مورد پرسش قرار می‌گیرد، شاید بهترین فهم، تلاش برای انجام آن است.

تا جایی که از برخی از آثار شاخص در این حوزه برمی‌آید، متفکرانی چون تامپسون و گیدنز به دنبال فعلیت‌بخشیدن به برنامه‌های کاری مشترک برای تاریخ و جامعه‌شناسی است؛ این مهم بایستی به چیزی بیشتر از احیای روایت یا احیای نظریه تعبیر شود. همگام‌سازی فهمی مشترک از آنچه باید مورد تفسیر قرار گیرد، بهره‌گیری از نظریه‌های تبیینی متنوع در عمل، دگرگونی عظیم در ساحت تجربی (از گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری گرفته که در سطح کلان مورد بررسی قرار می‌گیرد تا یک رویداد روزمره یا واقعیتی خرد در زندگی یک فرد). همه به‌عنوان بخشی از سبک در حال ظهور برای شناخت نقاط قوت (حیاتی اما محدود شده) ارائه روایت است. مطمئن نیستم که تلاش برای الحاق هرگونه برجسب به طیفی از فعالیت‌های پژوهشی: از پری اندرسون تا نوربرت الیاس، از تدا اسکاچیل^۱ در انقلاب اجتماعی تا دوروتی اسمیت^۲ در بیماری‌های روانی، عقلانی یا ضروری

^۱Theda skocpol

^۲Dorothy smith



باشد. که نه تنها باید کلارک، کریچر^۱ و جانسون در شکل‌دهی به فرهنگ طبقه کارگر را شامل شود بلکه باید شامل دنیز، هنریکوز^۲، سلاتر^۳، ریموند ویلیامز، ادوارد تامپسون و لی رین واتر^۴ نیز شود؛ به عبارت دیگر، تقریباً تمامی بحث‌های دیرپا در باب بردگی که از جانب سنت^۵، فلندرین^۶، اریز^۷ و بسیاری از منتقدان آن‌ها مطرح شده را دربر می‌گیرد. این موارد نویددهنده امکان شکل‌گیری بحث‌های بین‌رشته‌ای در حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی است. چنانچه مجبور به برجسب-زنی بر این گرایش‌های عمومی نامتجانس، مبهم، غیرقابل تشخیص، فراگیر و بی‌ضرر باشیم شاید عنوان جامعه‌شناسی تاریخی مناسب باشد.

^۱Critcher

^۲Henriques

^۳Slaughter

^۴Lee rainwater

^۵Sennett

^۶Flandarin

^۷Aries



تأملاتی در باب برخی گرایش‌های اخیر پیرامون

«کاربرد تاریخ در جامعه‌شناسی»^۱

جان گلدثروپ، ترجمه محمد رضا اقبالی

چکیده:

این مقاله عقیده‌ی رایج کنونی مبنی بر این‌که تفاوت معناداری بین جامعه‌شناسی و تاریخ وجود ندارد را در بوته‌ی نقد و پرسش قرار می‌دهد. در این مقاله این‌طور استدلال می‌شود که تفاوت مهمی میان ماهیت شواهدی که تاریخ‌دانان و جامعه‌شناسان به آن تکیه می‌کنند، یا به بیان دقیق‌تر شیوه‌ای که این مدارک به دست می‌آیند وجود دارد. این استدلال با استناد به مثال‌های متعددی که جامعه‌شناسان در تحقیقات تاریخی به آن توسل جسته‌اند، دشواری‌هایی که با آن مواجه بوده و به‌علاوه بر پایه‌ی نقدی بر "جامعه‌شناسی تاریخی

^۱Goldthorpe, John H. (1991) *The uses of history in sociology*, London: The British Journal of Sociology; Vol.42, No.2 pp. 211 - 230



کلان " که متولیان آن تاکنون از ارائه‌ی هرگونه پایه‌ی روش‌شناختیِ درخور و لایق با آثارشان با شکست مواجه بوده‌اند، شکل گرفته و مشروح شده است.

۱

بازگشت به پرسش از کاربردهای تاریخ در جامعه‌شناسی ممکن است پسرفت به حساب آید. در ظاهر، جدا در نظر گرفتن تاریخ و جامعه‌شناسی غیرقابل دفاع به نظر می‌رسد. به طور مثال، فیلیپ آبرامز در کتاب بسیار تأثیرگذار خود تحت عنوان " جامعه‌شناسی تاریخی" این استدلال را بسط داده که " چون جامعه‌شناسی و تاریخ همیشه یک چیز بوده‌اند" هرگونه بحثی راجع به رابطه‌ی یکی با دیگری گمراه‌کننده است. آبرامز بدین صورت از زبان گیدنز نقل می‌کند " درواقع، هیچ‌گونه تقسیم‌بندی منطقی یا حتی روش‌شناسانه کاملاً قانع‌کننده‌ای بین علوم اجتماعی و تاریخ وجود ندارد".

همان‌طور که آبرامز خود نیز آگاه است موضعی که او برمی‌گزیند با چیزی که بین جامعه‌شناسان دو قرن قبل - یا حتی قبل‌تر از آن - معمول بوده در تضاد است. در زمان قبل‌تر از او، جامعه‌شناسان تمایل داشتند بین مسائل مهم خود و مسائل مربوط به تاریخ‌دانان تمایز قائل شوند. به طور مثال، از تفاوت بین رشته‌های " اندیشه نگار" و " قانون‌گذار"^۲ حداکثر استفاده به عمل می‌آمد.

^۱Idiographic

^۲Nomothetic



تاریخ جزو علوم اندیشه نگارانه بود: تاریخ‌دانان به دنبال شرح مبسوط یک پدیده‌ی یگانه و منفرد از طریق توصیف بودند. در مقابل، جامعه‌شناسی قانون‌گذارانه بود: جامعه‌شناسان بر آن بودند که از طریق صورت‌بندی نظریه‌های به کار گرفته‌شده در مجموعه‌ای از پدیده‌ها به تعمیم دست یابند. با این حال تمام این‌ها پیش از دوران انجمن "انجمن جامعه‌شناسی بریتانیا" (از موضعش نسبت به علوم اجتماعی پا پس بکشد) یعنی قبل از آن‌که "واکنش علیه اثبات‌گرایی" (اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مشربی خلق کند که رادیکالیسم سیاسی همراه با محافظه‌کاری فکری شود.

اولین اثر نگارنده (گولدتورپ) در باب جامعه‌شناسی و تاریخ به دوره‌ی اول بازمی‌گردد و در حقیقت نقدی بر تقسیم‌بندی دوگانه اندیشه نگار-قانون‌گذار است. اظهارات من به‌طور اخص موردحمایت تاریخ‌دانان یا جامعه‌شناسان نیست و این اثر ممکن است تا حدی نامطبوع به نظر برسد. چیزی که اکنون مهم می‌پندارم مقاومت در برابر آن تلاش‌های افرادی نظیر آبرامز و گیدنز است که سعی در معرفی جامعه‌شناسی و تاریخ به‌عنوان وجودی یگانه و تقسیم‌ناپذیر دارند.

برای جلوگیری از سوء تفاهم بگذارید همین‌جا بگویم که من به دنبال بازگرداندن تقسیم‌بندی اندیشه نگار-قانون‌گذار نیستم - حداقل نه به‌عنوان یک اصل. من اعتقاد ندارم که جامعه‌شناسان حتی می‌توانند نظریه‌هایی تولید کنند که کاملاً عاری از تاریخ باشد. یا اینکه تاریخ‌دانان می‌توانند توصیفاتی ارائه دهند که فارغ از اندیشه‌های عمومی درباره‌ی کنش، فرایند و ساختار اجتماعی



باشد. به‌رحال متقدمان هنوز هم این اندیشه که جامعه‌شناسی و تاریخ یک‌چیز هستند را رد کرده و آن را بی‌معنی می‌دانند.

در ابتدا باید اذعان کنم که تقسیم‌بندی اندیشه نگار- قانون‌گذار اگر صرفاً به‌عنوان یک تأکید- و نه یک اصل- در نظر گرفته شود به‌جا و درخور است. تاریخ‌دانان این مسئله را بااهمیت می‌دانند که زمان و مکان باید با نهایت دقت به استدلال‌هایی که می‌پروراند الصاق شود. همان‌طور که ای. پی. تامپسون به‌درستی اظهار می‌کند رشته‌ی تاریخ در اصل رشته‌ی زمینه‌محور^۱ است. جامعه‌شناسان اعتقاد دارند در حال دستیابی به چیزی هستند که اگر زمان و فضا دست‌به‌دست هم دهند استدلال‌های آن‌ها در مورد آن بیشتر خواهد شد. از این منظر کاربرد تاریخ در جامعه‌شناسی بدون واسطه تلقی می‌شود. تاریخ ممکن است به‌اصطلاح یک طبقه‌بندی باقی‌مانده از جامعه‌شناسی باشد، این طبقه‌بندی نقطه‌ای را مشخص می‌کند که جامعه‌شناسان تحت تأثیر آن، در فراخواندن تاریخ، از انگیزه‌شان برای تعمیم یا به‌عبارت‌دیگر برای توضیح جامعه‌شناسانه خودداری می‌کنند. در این نقطه جامعه‌شناسان این نقش خاص را به‌عنوان قالب- یعنی هم تنظیمات را و هم محدودیت‌ها را تعیین می‌کنند- آنالیزهای خود می‌پذیرند.

به‌رحال این از آن دست مسائلی نیست که می‌خواهم روی آن تمرکز کنم. هدف من بیشتر تفاوت اصلی دیگری بین تاریخ و جامعه‌شناسی است که تاکنون نسبت به آن بی‌توجهی شده، اما تأثیر بسیار زیادی روی جامعه‌شناسی

^۱A discipline of context



ورزیدن دارد. این تفاوت بر ماهیت مدارکی که دورشته استفاده می‌کنند یا به بیان دقیق‌تر، بر شیوه‌ای که این مدارک به وجود می‌آیند توجه دارد. در دهه ۱۹۵۰ در کالج دانشگاه لندن به‌عنوان کارآموز رشته‌ی تاریخ تحت تأثیر مقاله‌ای قرار گرفتم که با سؤال "واقعیت تاریخی چیست؟" شروع می‌شد. پاسخی که باید داده می‌شد: واقعیت تاریخی از دل آثار و بقایای به‌جامانده به دست می‌آید. این پاسخ آن زمان به ذهنم می‌آمد و هنوز هم بهترین و بااهمیت‌ترین پاسخ است که به ذهنم می‌آید. چیزی که پاسخ مذکور به آن تأکید دارد واضح اما بسیار مهم است و آن به این مسئله اشاره دارد که ما تنها گذشته را بر اساس چیزی که از نظر فیزیکی از گذشته باقی مانده می‌توانیم بشناسیم؛ یعنی بر اساس آثار و بقایا یا بر اساس چیزی که ممکن است به‌صورت جایگزین به‌عنوان پسمانده، ته‌نشین و یا یادگاری از گذشته توصیف شود. این آثار انواع متفاوتی دارند؛ به‌عنوان مثال ممکن است به‌طور مستقیم بقایا طبیعی مانند استخوان‌ها، زوائد یا مصنوعاتمانند ابزارها، سلاح‌ها یا کارهای هنری باشد، اما بااهمیت‌ترین چیزی که ممکن است "ارتباط مجسم" هم نامیده شود عبارت است از ارتباطات به صورت‌های نوشتاری مخصوصاً «اسناد». ماهیت آنان هرچه باشد مهم نیست، چون تنها همین آثار هستند که به‌عنوان سنجش دانش ما از گذشته به کار می‌روند. عبارت‌های مربوط به گذشته یعنی "واقعیات تاریخی" از آثار و اشیا به دست می‌آیند و هیچ منبع دیگری نمی‌توان برای آن‌ها متصور بود. خلاصه این‌که: فقدان آثار، برابر با فقدان تاریخ است.



تا جایی که به تاریخ ورزی مربوط به است دو نکته راجع به آثار باقی‌مانده وجود دارد که به نظر اهمیت زیادی برای فهم ما دارد. اول، آن‌ها تمام‌شدنی‌اند و دوم اینکه ناقص هستند. آثار موجود، تنها گزینه‌ای محدود از تمام آن چیزی است که قابلیت باقی ماندن داشته؛ یعنی تنها یک نمونه از جهان کامل شناخته‌شده یا قابل شناخت است. آثار باقی‌مانده از مدت‌زمان خاص ممکن است، بر اثر امحای فیزیکی نبود شود، اما هرگز بر آن‌ها اضافه نمی‌شود.

البته درست است که تمام آثار بالقوه موجود از هر دوره زمانی، هنوز شناخته نشده است. تاریخ‌دانان همواره از امکان کشف آثار جدید و اضافه کردن آن‌ها به آثار موجود برخوردارند. و این در حقیقت اهمیت کار آن‌هاست که این کار را انجام دهند. این نیز درست است که از هرگونه مجموعه‌ای از آثار و اشیاء، نتایج نامتناهی به دست می‌آید. حقایقی که از آثار و اشیاء به دست می‌آید با سؤالاتی که تاریخ‌دانان از آن‌ها می‌پرسند، انواع مسائلی که عنوان می‌کنند و بسط روش‌های تحقیقی، افزایش می‌یابد. باین‌وجود، هیچ‌کدام از این موارد ذاتی که آثار و اشیاء از نظر فیزیکی دارند را تغییر نمی‌دهد. آن‌ها تمام‌شدنی و برگزیده‌ای - و احتمالاً گزینه‌ای کوچک و نامعرف از تمام آنچه می‌تواند باشد - هستند. بنابراین، مطمئناً مسئله این است که محدودیت دانش تاریخی به‌طور ساده به خاطر اعتماد آن به آثار و اشیایی که برای دانش ما ضروری است ولی باقی نمانده، است.

می‌توانیم بگوییم تاریخ‌دانان مدارک موردنیاز خود را از بین آثار و اشیاء پیدا می‌کنند. در مقابل، جامعه‌شناسان امکانی برای خود فراهم کرده‌اند که تاریخ



دانان آن را نادیده می‌گیرند. درحالی‌که جامعه‌شناسان می‌توانند- و اغلب این‌گونه عمل می‌کنند- به آثار و اشیا به‌عنوان سند و مدرک، دقیقه‌مانند تاریخ‌دانان، نگاه کنند، درعین‌حال می‌توانند آن‌ها را خود به وجود بیاورند. این کاری است که آنان هنگامی‌که درگیر کار تاریخی هستند انجام می‌دهند. جامعه‌شناسان به‌عنوان پایه‌ای برای نتیجه‌گیری، محتواهایی را تولید می‌کنند که قبلاً وجود نداشته‌اند. استدلال من این است که این محتواها یعنی مدارکی که تولید می‌شوند در قیاس با آثار به‌جامانده- به عبارت دیگری مدارکی که ساخته می‌شوند در قیاس با مدارکی که پیدا می‌شوند- پایه‌ی اصلی جامعه‌شناسی مدرن را تشکیل می‌دهد.

دلیل اصلی این تفاوت که بر طبق آن مدارک جامعه‌شناسی و تاریخ به وجود می‌آیند واضح است. تاریخ‌دانان بر روی گذشته تحقیق می‌کنند. درحالی‌که جامعه‌شناسان می‌توانند بر روی وقایع زمان حال نیز به تحقیق بپردازند. به‌هرحال در پشت دلیلی که ذکر کردم تفاوتی که قبلاً بیان کرده‌ام معلوم می‌شود: جامعه‌شناسان در پی این نیستند که استدلال‌هایشان را زیاد در قید زمان و فضای خاصی قرار دهند تا بتوانند میزان عمومیت خود را بسنجند. بنابراین، اگر یک جامعه‌شناس نظریه‌ای را شکل دهد که برای به‌کارگیری در تمام جوامع صنعتی در نظر گرفته شده است، در تمام مواقع معقولانه است که صرفاً شروع بررسی این نظریه با پژوهش در زمان معاصر همراه باشد، نه پژوهش در جوامع صنعتی گذشته؛ و ازاین‌رو از طریق پژوهش به‌جای تحمیل استناد بر آثار، امکان ایجاد شواهد فراهم می‌گردد.



بنابراین اگر همان‌طور که من مدعی هستم بین جامعه‌شناسی و تاریخ تفاوتی در صورت تحقیق‌ها وجود دارد چه چیزی از پس، این کاربردهای تاریخ را در جامعه‌شناسی به وجود می‌آورد؟ دلیل اصلی به‌اندازه کافی روشن است. جامعه‌شناسان امکان تولید مدارک خودشان را، فارغ از آثار و اشیای موجود، دارند. آن‌ها در موقعیت برتری هستند که نباید آن را به‌سادگی نادیده گرفت؛ به‌عبارت‌دیگر، جامعه‌شناسان نباید بدون تفکر و به‌آسانی روی به تاریخ بیاورند. آنان باید فقط باید با هوشیاری کامل و آگاهی از محدودیت‌هایی که با آن روبرو خواهند بود به تاریخ رجوع کنند.

گمان می‌کنم صحبت‌هایم مورد سوءتفاهم قرار گیرد. بگذارید این را اضافه کنم که اصلاً به دنبال این نیستم که جامعه‌شناسی را بر مسند بالاتری نسبت به تاریخ بنشانم. در حقیقت بر این امر واقف هستم که کار در رشته تاریخ تا چه پایه دشوار است. چون همان‌طور که بعداً نشان خواهم داد، معتقدم که بعضی جامعه‌شناسان از درک این موضوع عاجز بوده‌اند. گمان نمی‌کنم شواهد تولیدشده، در مقابل شواهد حاصل از آثار، بدون مشکل باشد. من کاملاً واقفم که تاریخ باید همیشه به‌صورت انتقادی از لحاظ کامل بودن، اعتبار و قابلیت اطمینان بررسی شود. و در واقع، در این خصوص، مشکلات خاصی از فرایندهای نسل‌ها حاصل می‌شود. با این حال، چیزی که می‌خواهم بر آن تأکید کنم مزایای کاملاً واقعی‌ای است که از جایی به دست می‌آید که طبیعت و میزان شواهد در دسترس، از طریق حوادث بقای فیزیکی محدود نشده‌اند و جایی که می‌توان کلکسیونری از شواهد را به دست آورد تا نیازهای تحقیقات



در دست را برآورده ساخت، جایی که همیشه می‌توان از کیفیت شواهد سؤال کرد، زمانی که چنین سؤالانی به وجود می‌آید با تولید شواهد می‌توان شواهد اصلی را آزمون کرد.

۲

اکنون برای بسط این استدلال به موردی خاص رجوع می‌کنم. برای شروع اگر از چیزی که به‌عنوان اشتباه استفاده از منابع غلط) یا اگر بتوان گفت منحرف‌کننده (استفاده از منابع تاریخی در نظر می‌گیرم مثالی بزنم مفید واقع شود. من اینجا کتاب "کای اریکسون" را یعنی "پیوریتن‌های متمرد" که مطالعه‌ی انحراف اجتماعی در جامعه‌ی پیوریتن‌های ماساچوست در قرن هفدهم است مثال می‌زنم. اریکسون در مقدمه‌ی کتابش، هدف خود را به‌وضوح بیان می‌کند. او با فرضیه‌های ثابتی درباره‌ی انحراف اجتماعی از منظر دورکیمی شروع می‌کند و دقیقاً به دنبال آزمایش دو فرضیه است. اول اینکه مقداری انحراف در راستای تحدید سرردهای اخلاقی و اجتماعی و در نتیجه محافظت از ثبات جامعه، برای جامعه کارکرد دارد. دوم اینکه به خاطر کارکرد آن، انحراف در هر جامعه گرایش به ثبات در مقدار دارد. پس اریکسون "ماساچوست" را به‌عنوان مطالعه موردی مدنظر قرار می‌دهد و می‌نویسد: هدف مطالعه‌ی حاضر استفاده از جامعه پیوریتن‌ها برای آزمایش تعدادی از عقاید راجع به کج‌روی اجتماعی است. بر این اساس هرچند داده‌های مشهود در اکثر صفحات این کتاب تاریخی است، به‌حق این کتاب عمیقاً جامعه‌شناسانه است. او ادامه می‌دهد: اطلاعات داده‌شده در این مطالعه نه‌تنها برای بررسی

جنبه‌های جدیدی از جامعه پیوریتن‌ها، بلکه ابتدا برای افزایش فهم ما از رفتار منحرفانه و در نتیجه تجربه پیوریتن‌ها به‌عنوان مثالی از زندگانی عمومی انسانی است.

بر اساس این عبارات و به دلیل اعتماد به محتواهای تاریخی "پیوریتن‌های متمرّد" یک شکست ناگزیر به حساب می‌آید. فرضیاتی که نقطه‌ی آغاز کار اریکسون هستند، به خاطر نبود مدارک موردنیاز در دسترس برای اریکسون، به‌طور جدی آزمایش نشده‌اند و اساساً نمی‌توانند آزمایش شوند.

همچنین در مواجهه با فرضیه دوم در باب مقدار ثابت جرم، اریکسون مجبور است که از آمارهای رسمی جرم که به دلایل واضح مقدار نامعتبری از سطح انحراف اجتماعی را نشان می‌دهد و از عوامل دیگری نیز تأثیر می‌پذیرد استفاده می‌کند. به‌رحال برخلاف جامعه‌شناسان جرم که روی جوامع کنونی کار می‌کنند، اریکسون نه می‌تواند راجع به هیچ کدام از روندهایی که طی آن آمارهای رسمی شکل گرفته تحقیق کند نه می‌تواند داده‌های خود را به‌عنوان جایگزین که می‌توان آن را پیمایش جرم نامید جمع‌آوری کند.

بی‌شک فرضیاتی که اریکسون به آن‌ها اشاره می‌کند، از آن دسته نیستند که تحت هر شرایطی بتوان آن‌ها را آزمایش کرد. اما با توجه به اینکه از تئوری دیگری مشتق شده است که تظاهر به جامعیت دارد، چرا اریکسون نباید این امکان برای خود را در نظر گیرد که مدارک موردنیاز خود را، طبق طراحی خود و تحت شرایطی که معتبر و مورد تأیید باشد تولید کند؟ به نظر من هر جامعه‌شناسی که درگیر نظریه‌ای است که می‌تواند در زمان حال آزموده شود،

باید در وهله‌ی اول آن را در زمان حال بیازماید و قطع به یقین این کار را بهتر انجام می‌دهد.

ممکن است فرض شود که جامعه‌شناسان زمانی که علایقشان در پس تغییرات اجتماعی نهفته است نیاز به رجوع به تاریخ دارند. اما باید در نظر داشت که منابع باقی‌مانده از گذشته یعنی بقایا تنها وسیله برای ارضای این علایق نیستند. برای مثال روند زندگی و هم‌نسلی و مطالعه‌ی پنل راه‌هایی هستند که مطالعه تغییرات اجتماعی ذیل آن‌ها انجام می‌گیرد. تحلیل من این است که جامعه‌شناسان تنها زمانی درگیر تغییرات اجتماعی‌ای هستند که تاریخی تعبیر می‌شوند باید به تحقیقات تاریخی رجوع کنند. و تغییراتی به صورت تحلیلی در طول زمان هستند مانند چرخه‌های زندگی یا تغییرات دو نسل از این‌گونه قلمداد نمی‌شوند. در حقیقت منظور من از آن تغییرات، تغییراتی است که در طول زمان گذشته‌ای که تاریخ تقویمی دارد حتی اگر بسیار دقیق نباشد و با مکان مشخصی پیوند خورده است.

جامعه‌شناسان نیازی مشروع و قطعی به این‌گونه تغییرات اجتماعی در قالب تاریخ دارند. چون همان‌طور که قبلاً به آن‌ها اشاره کرده‌ام آن‌ها می‌خواهند بدانند که فرضیات و نظریات آن‌ها در بستر زمان و مکان چگونه عمل می‌کند. نمودی از چیزی که من در ذهن دارم در کتاب "ساختار خانواده‌های لنگشایر در قرن نوزدهم" اثر "آندرسون" آمده است. آندرسون متوجه فرضیه‌ای است که در جریان صنعتی شدن، صورت‌های پیشین خانواده‌های گسترده و نوع



روابط آن‌ها از بین رفته است. او مخصوصاً متوجه اولین ملت صنعتی یعنی انگلستان است.

بنابراین برای حل این معما او روی نوع روابط در انگلستان یعنی زمانی و مکانی که صنعتی شدن در آن واقع است متمرکز می‌شود. برخلاف اریکسون، اندرسون منطق واضحی برای رجوع به تحقیقات تاریخی دارد.

نمودار دوم کتاب "پرسیترها و سود" اثر "گوردون مارشال" است. مارشال متوجه تز ویر است که طبق آن رابطه‌ای میان اخلاق سکولار و ریاضت کشانه‌ی پروتستانتیسم و روح سرمایه‌داری وجود دارد. در بین تردیدهایی که از دیرباز درباره‌ی این تز وجود داشته اسکاتلند که با پروتستانتیسم سکولار یعنی کالونیسیم درگیر بوده و نمود کمی از توسعه‌ی سرمایه‌دارانه را در خورد نشان داده معرفی شده است. هدف مارشال باز آزمایی مورد اسکاتلند در مدت‌زمان بین سال ۱۵۶۰ تا اتحاد ۱۷۰۷ با انگلستان است.

مارشال متذکر می‌شود ویر خود تأکید می‌کند که استدلالش درباره‌ی نقش اخلاق پروتستانی در ظهور سرمایه‌داری مدرن تنها درباره‌ی مراحل اولیه‌ی این فرایند صادق است. هنگامی که اقتصاد سرمایه‌دارانه به صورت غالب ایجاد گردید، ملزومات آن یعنی کارخانه و بازار بدون نیاز به کمکی از جانب مذهب با روح سرمایه‌داری پیوند می‌خورد. بنابراین مارشال نیز مانند اندرسون مبنا و اساسی برای رجوع به تاریخ دارد.

اکنون پیش از ادامه‌ی مطلب، باید این را توضیح دهم که من احترام بسیار زیادی برای دو تحقیقی که به آن‌ها اشاره کرده‌ام قائل‌ام. هر دو راهگشایی



شایانی درباره‌ی مسئله‌ای که مطرح می‌کنند دارند و همچنین موضعی راهنمایانه برای من، از اینکه جامعه‌شناسی تاریخی واقعاً چگونه باید هدایت و پربار شود. این‌ها را می‌گویم چون می‌خواهم در ادامه محدودیت‌هایی که دو نویسنده با آن مواجه بوده‌اند بگذارم. نه به‌عنوان ناکارآمدی آنان به‌عنوان جامعه‌شناس بلکه وضوحاً به دلیل اینکه آنان بیشتر مجبور به استفاده از شواهد تاریخی بوده‌اند. تا اینکه بتوانند از یک جامعه معاصر مدارک و شواهد خود را تولید کنند.

بقایایی که اندرسون ناگزیر از اعتماد به آن‌هاست، اصل کتاب سرشماران برای سرشماری‌های ۱۸۴۱، ۱۸۵۱ و ۱۸۶۱ است. بر این اساس او می‌تواند مبتنی بر سن، جنس و نوع روابط ترکیب اعضای خانواده را بازسازی کند. همچنین می‌تواند روابط و قرابت مسکونی خویشاوندان را در سطح گسترده بیازماید. اما این نیز برای او یک کمبود گسترده از شواهد دقیق را در بخش روابط خویشاوندی و فضای این روابط در زندگی افرادی که مورد مطالعه‌ی اوست به‌جا می‌گذارد. او تلاش می‌کند داده‌های لازم جمعیت‌شناختی را با تخمین از داده‌های جامعه‌ی معاصر تکمیل کند. اما این می‌تواند بهترین دسته‌بندی از منظر تجربه‌گرایی علی یا بدترین حالت چرند و پرند منقول سفرنامه نویسان باشد. عناوینی مانند "قدم زنی در جنوب لنکشایر و کناره‌ی ساحلی‌اش"، "گشت در لنکشایر در سپتامبر ۱۸۶۲" و "سیمای لنکشایر" شستتان را خبردار می‌کند! مسلماً اندرسون به‌طور کامل از مشکلاتی که در پیش رو دارد آگاه است. او می‌نویسد: باید اذعان شود که تنها بدین دلیل که تعامل با خویشاوندان وجود

دارد، قطعیتی مبنی بر اینکه خویشاوندی مسئله‌ای مهم است، وجود ندارد. آزمایش حقیقی، انجام آزمایش روی میزان ارجحیت خویشاوندی و دلیل آن در برابر سایر رابطه‌هاست که البته با هر روش دقیق آزمایشگاهی در کارهای تاریخی غیرممکن به نظر می‌رسد و همچنین انجام آزمایش روی میزان ارتباط با خویشاوندان برای برآورده کردن هدفی خاص، که اگر خویشاوندی وجود نداشت، آن هدف برآورده نمی‌شد.

اگر مطالعه‌ی اندرسون راجع به روابط خانوادگی با یک نمونه‌ی تحقیق از جامعه کنونی فرضاً مطالعه‌ی "کلود فیشر" راجع به روابط خانوادگی دسته اول در سانفرانسیسکو امروزی- یعنی کتاب "اقامت میان دوستان" مقایسه شود- نکته‌ای که قائل به آن هستم به بهترین صورت نمایان می‌شود. تنها نتیجه‌ی مأخوذ این است که مطالعه‌ی فیشر در جایگاه والائتری از نظر وسعت و دقت داده‌ها نسبت به اندرسون دارد. این برتری به علت دقت و پالایش تحلیل‌هاست. این موارد اصلاً دلالت بر این ندارد که فیشر جامعه‌شناس بهتری است. بلکه او این مزیت بزرگ را داراست که قادر است داده‌های موردنیاز خود را تولید کند. نه اینکه مجبور باشد برای تعمیم به آثار و بقایای موجود تکیه کند.

نگاهی دوباره به مارشال مشخص می‌کند که دقیقاً با مشکلات ناگزیر آندرسون دست‌به‌گریبان است. ازجمله دغدغه‌های مهم مارشال فهم درست موضع وبر بر اساس شرح‌های رابرتسون تاونی و ساموئل سون و دیگر منتقدان است. بر این اساس مارشال دو موضع اتخاذ می‌کند: اول اینکه وبر خیلی درگیر



دکترین رسمی فعالیت اقتصادی کالونیستی نبود به دلیل تأثیراتی که کالونیستی معتقد بودن روی زندگی روزمره فردی داشت؛ نتایجی که ممکن است فرد حتی موجه آن‌هم نشود؛ به عبارت دیگر، نظریه وبر در مورد الهیات نبود، بلکه در مورد روانشناسی و خرده‌فرهنگ بود.

دوم اینکه استدلال وبر این بود که اخلاق پروتستانی یک شرط لازم-ولی نه کافی- برای ظهور سرمایه‌داری مدرن بود. قطعاً دلایلی مادی مانند دسترسی به منابع فیزیکی، بازار، سرمایه و اعتبار نیز در ظهور سرمایه‌داری مدرن دخیل بوده‌اند.

بنابراین مارشال در ارزیابی تز وبر این‌گونه تحلیل می‌کند که نباید ساده‌انگارانه پیوندی بین الاهیات از یکسو و توسعه‌ی تشکیلات سرمایه دارانه از سوی دیگر برقرار کرد. باریک‌بینی بیشتری نیاز است. پرواضح است که باور داشتن به کالونیسم یا بر حساب قبول داشتن جهان‌بینی کالونیستی شدیداً متمایل به کار بر روی روال و نظم برای به حصول عواید اقتصادی و انباشت بیشتر ثروت نسبت به مصرف مفرط است. و اگر شرایط دیگر مهیا شود، تشکیلات اقتصادی سرمایه‌دارانه شکوفا می‌گردد.

به نظر من موضع مارشال واضح است. اما این موضع مسئله «شواهد» را بار دیگر برای او برجسته می‌سازد؛ که حتی باوجود تلاشش برای پیدا کردن منابع جدید و استفاده از موارد معروف او هیچ‌گاه به صورت اقناع‌کننده‌ای از پس حل این مسئله بر نمی‌آید. مشکل اساسی این است که آثار و اشیای به‌جامانده



که از آن‌ها می‌توان نتایج روشمند از کار و پول اسکاتلندی‌ها به دست آورد کم‌اند و قابلیت مقایسه به ما نمی‌دهند.

به عبارت دیگر، آنچه به صورت قاطع ناکافی است دقیقاً به همان صورت که برای اندرسون و درواقع برای اریکسون بود سس ما پیوند خورده است، با درصدی اطمینان از نمایان گر کامل بودن، حاصل می‌گردد. همان‌طور که "کلاب" اظهار عقیده کرده، داده‌هایی که تاریخ‌دانان روی آن‌ها کار می‌کنند تنها مقدار کمی به گرایش‌های ذهنی کنش‌گران جمعی اجازه‌ی دستیابی دارد و نتایجی که در این زمینه از رفتارهای حقیقی به دست می‌آید همیشه مصادره به مطلوب هستند. باید گفته شود که مارشال مانند آندرسون سختی‌ها را دقیقاً می‌شناسد. او می‌گوید که نوع داده‌های لازم برای ساختن صفات و عاداتی که تأسیسات اقتصادی اسکاتلندی قرن هفدهم بر طبق آن‌ها عمل می‌کرده‌اند به راحتی قابل دسترس نیستند. حداقل نه به مقداری که به شخصی اجازه دهد که به صورت تجربی آزمایش کند که کالونیسیم در حقیقت تأثیر مذکور را بر روی سلوک دنیوی که وبر به آن اشاره می‌کند وجود دارد یا نه.

۳

بگذارید در اینجا مروری انجام دهیم. استدلال کرده‌ام که تفاوت اصلی جامعه‌شناسی و تاریخ در جوهر شواهدی است که بر آن‌ها اعتماد می‌کنند و این تغییر بیشترین تأثیر را بر روی استفاده‌ی تاریخ در جامعه‌شناسی دارد. بر این اساس موردی را معرفی کردم که منبع اشتباهی در رابطه با استفاده از تاریخ در جامعه‌شناسی به نظر می‌آید. همچنین در مقابل، دو موردی را معرفی کردم که

از منابع قابل‌اتکا برای موضوع مطرح‌شده استفاده می‌کنند اما با مشکلاتی جدی به خاطر غیردقیق بودن بقایا و آثار مورد‌استفاده برای برخورد با این مسائل مواجه‌اند.

به‌هرحال در پایان می‌خواهم از مثال جامعه‌شناسان به مثال‌های تاریخی قدم بردارم تا مشکلات کاملاً خاصی را پیگیری کنم و به موضوع جامعه‌شناسی که در واقع در مفهوم به تاریخ وابسته است رسیدگی کنم. اکنون به‌نوعی از جامعه‌شناسی تاریخی ارجاع می‌دهم که کاملاً از مدلی که اندرسون یا مارشال بازنمایی می‌کنند متفاوت است و آن تفاوت‌ها از این‌قرارند: اول اینکه به جامعه‌شناسی تاریخی توسل می‌جوید چون زمینه‌های بزرگی را مدنظر قرار می‌دهد که عموماً فرایندها و الگوهای توسعه‌ی طولانی‌مدت یا مقایسه عمیق جوامع تاریخی یا حتی تمدن‌ها را هدف‌گیری می‌کند و دوم اینکه این‌گونه جامعه‌شناسی تاریخی به تاریخ تکیه می‌کند. اما نه بر اساس نتایج به‌دست‌آمده از بقایا بلکه بر اساس تاریخی که مورخان نگاشته‌اند. یا بهتر بگویم نه بر اساس منابع دست‌اول بلکه بر اساس منابع مشتق شده یا دست‌دوم.

البته این ایده که جامعه‌شناسان می‌توانند در گسترش تعمیم‌ها و نظریه‌ها از گرفتن نتایج تحقیقات تاریخی به‌عنوان منبع اصلی تجربی کار خورد را پیش ببرند، ایده تازه‌ای نیست. این ایده در قرن نوزدهم امری پیش‌پافتاده بود. بارزترین نمونه احتمالاً «هربرت اسپنسر» است که وقتی قائل به این بود که برای او جامعه‌شناسی بر روی تاریخ مانند ساختمان بزرگی که با انبوه آهن و



آجر برپا می‌شود است و بیشتر اینکه بزرگ‌ترین مقامی که تاریخ‌دانان کسب می‌کنند روایت زندگی ملل برای تولید محتوا برای جامعه‌شناسی تطبیقی است. از پایان قرن نوزدهم این‌گونه فهمی از رابطه‌ی بین تاریخ و جامعه‌شناسی با نقدهای گوناگونی مواجه شد و سریع حمایت خود را از دست داد. تاریخ‌دانان هیچ‌گاه قبول نکردند که آن‌ها نوعی کارگر ذهنی هستند همچنین جامعه‌شناسان نیز به‌طور گسترده علاقه‌مند به ایجاد و بسط روش‌های خود در جمع‌آوری داده شدند. به‌رحال در زمان‌های متأخر ظهور چیزی که می‌توان آن را "جامعه‌شناسی تاریخی کلان" نامید رخ داد. این ظهور در ۱۹۶۶ با "ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی" اثر "برینگتون مور" به وقوع پیوست. در آمریکا با کارهای متعاقب "امانوئل والراشتاین" و "تدا اسکاچیل" در این کشور و با نویسنده‌های دیگری مانند "جان هال" و "مایکل مان" مستقر گردید.

استدلال‌های کنونی من این است که کار این نویسندگان در حقیقت بازگشت به برنامه‌های اسپنسر و استفاده از تاریخ در کارهایش است که در "پرابلماتیک" مطرح‌شده بسیار دورتر از چیزی است که قبلاً شیوه‌ی درست و اساسی تلقی می‌شده است.

نویسندگان مذکور نمی‌خواهند موقعیت خود را در جایگاهی مشابه با "اسپنسر" معرفی کنند. آن‌ها همچنین معتقدند که جامعه‌شناسی و تاریخ یگانه و غیرقابل جدا شدن هستند. به‌جای اینکه تاریخ‌دانان را پایین‌دست در نظر بگیرند، آنان را همکاران هم‌رده می‌انگارند. بدون هیچ کم‌وکاستی این حقیقت باقی می‌ماند



که جامعه‌شناسی تاریخی کلان در صورت قرن بیستمی‌اش، دقیقاً مانند صورت قرن نوزدهمی آن، منابع دست‌دوم را به‌عنوان مبنای مدارک خود برمی‌گزیند و این کار، ناگزیر با معضلات روش‌شناختی مزبور مواجه می‌شود و اینکه نمایندگان این مکتب تاکنون ذره‌ای آمادگی برای اشاره یا حداقل اعتراف به این موضع نداشته‌اند.

ریشه‌ی این وضعیت نامناسب، بسیار طنزآمیز است. ظهور جامعه‌شناسی تاریخی کلان را می‌توان در یک عبارت واکنش در برابر اثبات‌گرایی در میان انجمن جامعه‌شناسانی که در ابتدای متن به آن اشاره کردم خلاصه کرد؛ و با این وجود، شیوه‌ی کار آن‌ها یعنی استفاده از منابع ثانویه مخصوص فعالان در این زمینه باید مبتنی بر مفهوم اثبات‌گرایی در تاریخ‌نگاری باشد که گمان می‌کنم راغب به حمایت از آن نیستند.

مقاله یادشده در دوران کارشناسی (لیسانس) هدف مشخصی داشت. هدف آن، رد دیدگاهی بود مبنی بر اینکه گذشته یا تقریباً جنبه‌های به‌خوبی مستند شده‌ی گذشته مانند سیاست‌های عالی را می‌توان احیا کرد به‌طوری‌که تمایز بین تاریخ به معنای آنچه واقعاً در گذشته روی داده است و تاریخ به معنای آنچه در مورد گذشته نوشته شده است را می‌توان از میان برداشت. برخلاف، مفهوم اثبات‌گرایی در تاریخ‌نگاری، ما را ترغیب به این موضوع می‌کنند که واقعیت‌های تاریخی را نمی‌توان به‌صورت مجموعه‌ای از آیتم‌ها یا موجودیت‌های به‌خوبی مشخص شده به اثبات رساند که هرکدام از آیتم‌ها در عین استقلال از یکدیگر هنگامی که باهم در نظر گرفته می‌شوند، نسخه‌ای خاص و دقیق از گذشته را

تحلیل می‌کنند. با این وجود، حقایق تاریخی را نباید بیشتر از استنباط‌های حاصل از آثار و بقایای تاریخی در نظر گرفت؛ و این استنباط‌ها که همواره گویی طبق اطمینان از پایه‌شان ارزش‌گذاری می‌شوند، اغلب به هم وابسته و در تمام دوران از طریق ظریف‌ترین تغییرات در اختلاف مختصر دارای امکان بیان مجدد بودند.

اکنون بسیار شک داریم که جامعه‌شناسان تاریخی کلان‌نگر مایل باشند که از تاریخ‌نگاری اثبات‌گرا در برابر این رویکرد جدید دفاع کنند. اما در عمل بعید است که بتوانند از موضع اثبات‌گرایانه دوری ورزند. حتی اگر شیوه‌هایی که در جامعه‌شناسی خود به کار می‌گیرند در واقع به حذف دو مفهوم تاریخ نیاز ندارند، آن‌ها نمی‌توانند رابطه‌ای نامعین بین آن‌ها بیابند.

جامعه‌شناسان تاریخی کلان‌نگر باید حقایق یا در واقع تسلسل حقایق یا گزارش‌های کامل را بررسی کنند که در منابع ثانویه می‌یابند به گونه‌ای که موجودیت‌های بسیار مجزا و باثبات هستند که می‌توان آن‌ها را انتخاب و جدا کرد و سپس به منظور ایجاد طرح‌های بزرگ‌تر در یکجا جمع نمود. در موضع ضد اثبات‌گرایانه، "کارل بکر" به‌طور گسترده تذکر داده است که حقایق تاریخی نباید استوار، دارای شکل معین یا طرح کلی پایدار و واضح فرض شوند و اینکه از این‌رو شبیه‌سازی آن‌ها به هر نوع مصالح ساختمانی نا به‌جا است. اما شیوه‌های جامعه‌شناسان تاریخی کلان، خواهی‌نخواهی آن‌ها را به ایده‌ی اسپنسر یعنی استفاده از سنگ و خشت‌های تاریخ در ساخت ساختمان بزرگ جامعه‌شناسی سوق می‌دهد و تمثیل ساختمان در واقع دوباره نمودار



می‌شوند. بنابراین به‌عنوان مثال، تأکید "اسکاچپل" به نظر خطور می‌کند که می‌گوید که "تحقیق اولیه" که مقایسه‌گر، زمان و تمام مهارت‌های مناسب برای انجام آن را ندارد لزوماً به مقدار زیادی، پایه‌ای را تشکیل می‌دهد که بر مبنای آن، مطالعات قیاسی انجام می‌شود.

اما ما می‌بینیم که بگویم ساختارهای حاصل، به احتمال زیاد بسیار نادرست هستند. به‌ویژه، در جامعه‌شناسی تاریخی کلان، رابطه‌های ادعا شده یا تصور شده بین شواهد و مباحث، تا حدی غیرقابل قبول، هم دقیق و هم ارادی می‌باشند. با توجه به اینکه اولین مرحله به پیشنهاد وی، برای در نظر گرفتن بحث بسیار خاص مطرح شده توسط جامعه‌شناس تاریخی کلان و اشاره به مأخذ ارائه‌دهنده مبنای واقعی و فعالیت طبق این استادها، شاید از طریق دیگر، منابع واسطه، آموزنده باشند. به عقیده وی، آنچه فرد خواهد یافت، این است که دنباله‌روی، دشوارتر و طولانی‌تر از آنچه است که فرد انتظار دارد و اینکه بندرت به نتیجه رضایت بخشی می‌رسد.

به‌عنوان مثال، "مور" درزمینه‌ی منشأ اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی، چند صفحه به بررسی جنبه‌های تاریخ اقتصادی انگلیس در اواخر قرون وسطی و اوایل دوران معاصر می‌پردازد و سپس به نتیجه زیر می‌رسد:

در پرتو این دورنمای کلی، ظاهراً دلیل کمی برای زیر سؤال بردن این تز مبنی بر اینکه عناصر تجاری در میان طبقات مرفه مالک و با درجه کمتر در میان خرده‌مالک در میان نیروهای مخالف پادشاه و خانواده سلطنتی بود که سعی

در حفظ نظم قدیمی داشتند و در نتیجه دلیل مهمی بود که منجر به جنگ داخلی شد وجود دارد.

اما اگر فردی، منابعی که مور ذکر می‌کند را، هم قبل و هم بعد از این متن، بررسی کند، اساس بحث وی دور از چیزی است که به نظر می‌آید. در واقع، شواهد، چندان روشن نیست. در قسمت مأخذ مهم‌ترین موارد، مشکلات ارضی تاونی در قرن شانزدهم است که مقاله وی در زمینه‌ی افزایش افراد دارای موقعیت اجتماعی بالا و کشاورزان انگلیسی است - شواهد کمی در خصوص روشی مستقیم در زمینه‌ی رابطه حساسی که مور سعی در برقراری آن بین موقعیت اقتصادی و فعالیت سیاسی دارد، موجود است. و اگر شواهدی وجود داشته باشد، نمی‌توان به‌عنوان مدرکی در نظر گرفت که آثار و بقایای تاریخی، خودشان، شواهد هستند یا در واقع، شواهد داده‌های بررسی اجتماعی باشند. اما آنچه فرد در دست دارد، مجموعه‌ای از استنباط‌هایی است که اغلب پیچیده و در واقع اغلب بسیار فرضی هستند که برگرفته از آثار قدیمی می‌باشند که کامل و تقریباً بسیار ویژه نیستند و به دیگر شیوه‌های مختلف، مسئله‌ساز هستند که محققان مردد از این موضوع به‌خوبی آگاه هستند؛ به عبارت دیگر، چنین حقایق موجود در اینجا را نمی‌توان مستقلاً، مازول‌های به‌خوبی تعیین شده و به‌آسانی قابل اجرا برای اهداف ساختاری جامعه‌شناسی در نظر گرفت اما بهترین معرا در مسیرهای بسیار پیچیده می‌باشند.

در واقع، از نظر من، جامعه‌شناسان تاریخی کلان، به شیوه‌ی مورخان اولیه یا مجدد به شیوه‌ی جامعه‌شناسانی که بر روی داده‌های تحقیقاتی خود کار می‌کنند بحثی



را بر اساس شواهد مطرح نمی‌کنند بلکه، به تفسیر و شرح که تقریباً از نوع ثانویه است، می‌پردازند؛ یعنی تفسیر تفسیرهای تفسیرها. در نتیجه، ارتباط بین ادعاهای وارد در مورد گذشته و آثار و شواهد به‌جامانده‌ی آن که می‌تواند ضمانت این ادعاها باشند همان‌طور که از مور نقل قول کردم اغلب بسیار بی‌قاعده هستند. در پی شیوه‌هایی که در اینجا توضیح داده شده‌اند، تاریخ در واقع باید به در قالب عبارات فرود(تاریخ‌دان و رمان‌نویس نامی بریتانیایی)؛ به جعبه حروف کودک تبدیل شود که با استفاده از آن بتوانیم از واژه‌ای که برایمان خوشایند است، استفاده کنیم .

با توجه به دومین اتهامی که من وارد کردم، ایده تاریخ‌نگاری به‌عنوان استنباط‌های صرف حاصل از آثار و بقایای گذشته که محدود و ناقص هستند مجدد وابسته می‌باشند. بر این اساس، مورخان فعال درزمینه‌ی یک موضوع و در واقع بر روی آثار یکسان ممکن است به‌طور منطقی به نتایج مختلف دست یابند. اما ممکن است تفاوت‌های کمی وجود داشته باشد زیرا آثاری که وجود آن‌ها برای موضوعات مختلف ضروری است، وجود ندارند. برای جامعه شناسان تاریخی کلان، این مطلب باعث تشدید مشکل اصلی می‌شود: در کجا مورخان، مخالف هستند و ممکن است به مخالفت خود ادامه دهند که گزارش فرعی و ثانویه باید پذیرفته شود؟ به کمک چه معیاری، جامعه‌شناس تاریخی کلان، یکی از دو تفسیر متناقض یا بیشتر را انتخاب می‌کند؟



بنابراین، در مراجعه به مور و برداشت وی از منشأ اقتصادی و اجتماعی جنگ داخلی انگلیس، ممکن است پرسیده شود که چرا در خصوص این موضوع بسیار جنجالی و بدون داشتن شواهد مربوطه مور پیروی از تفکر تاوونی را به جای دیگر رقیبانش انتخاب کرده است؟ نیاز به خاطر نشان است، در مدت زمانی که مور نویسنده‌گی می‌کرد، ایده‌ای که زمین‌داران رو به افزایش، بازیگران اصلی در پارلمان و مخالف پادشاه و شکست وی در جنگ داخلی بودند در واقع به سرعت محبوبیت و عنوان خود را در میان مورخان انگلیسی از دست داد یعنی هم در برابر برداشت‌هایی که نقش اصلی را به دیگر گروه‌های اجتماعی اقتصادی محول می‌کرد و هم در برابر افرادی که تردید داشتند که تبعیت سیاسی در طول جنگ داخلی، رابطه نزدیکی با موقعیت و منفعت اقتصادی دارد یا نه.

پاسخ پرسشی که مطرح کرده‌ام- به نظرم تا آنجا که مشهود است- رضایت‌بخش نیست. مور از برداشتی که به بهترین نحو مطابق با تز وی در مورد سه مسیر مدرنیته باشد، حمایت می‌کند؛ به عبارت دیگر، برداشتی که جنگ داخلی انگلیس را نمونه‌ای از انقلاب موفقیت‌آمیز بورژوازی می‌داند. اما هنوز موفق به ارائه دلیل جدی برای این انتخاب نشده است. از منابع پشتیبان به سادگی تمجید می‌شود مانند تحلیل عالی یا گزارش بهتر، درحالی که منابعی که تناسب کمتری دارند به عنوان منابع "تاریخ‌نگاری محافظه کارانه" دست کم گرفته می‌شوند.

اگر گرایش مورخ و قضاوت راه‌حل نیست، پس کجا باید دنبال کلید این مشکل بود؟ البته که درنهایت، تمام روش‌های منطقی ارزیابی منبع ثانویه باید متضمن قضاوت در خصوص استنباط‌های حاصل از منابع اصلی یعنی برگرفته از آثار قدیمی باشند. اما وقتی این روش مشخص می‌شود، محدودیت روشی که جامعه‌شناسان تاریخی کلان، خودشان را در آن می‌یابند، آشکارتر می‌شود. آن‌ها به ما می‌گویند که موقع بسط طرح‌های گسترده‌شان نمی‌توان انتظار داشت که خودشان مستقیماً به کمک آثار گذشته فعالیت می‌کنند بلکه تحقیقات باید مبتنی بر مطالعات دیگر افراد متخصص باشند. اما آن‌ها سپس مجبور به پذیرش فرضیات اثبات‌گرایانه در خصوص دشواری و استواری و همچنین انتقال‌پذیری شواهدی می‌شوند که از این تألیفات به دست می‌آیند یا اگر بپذیرند که آنچه این منابع در اختیارشان می‌گذارند چیزی بیش از مجموعه‌های مشابه از استنباط‌ها و تفاسیر نیست، در نتیجه آن‌ها باید چگونگی پیشنهادشان از انتخاب این مجموعه‌ها درحالی‌که بدون هرگونه آگاهی از منابع اصلی هستند را توضیح دهند.

از آنجاییکه در مورد مبنای روش جامعه‌شناسی تاریخی کلان بسیار حساس هستم، باید قبل از اتمام مقاله، آنچه طرفدارانش در مورد این موضوع مطرح کرده‌اند را در نظر بگیرم. در حقیقت، همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، آن‌ها بسیار کم در این خصوص نظر داده‌اند. موضوعات روش‌شناختی، اگر آمده باشد، در صفحات اول کتاب‌هایشان مشهود است اما آن‌ها فقط به‌طور سرسری و غیر قانع‌کننده‌ای به این موضوعات پرداخته‌اند. اما گفته‌ای توسط اسکاچپل



از فصل نتیجه‌گیری مجموعه‌ای که وی ویرایش کرده است، وجود دارد مبنی بر اینکه دیدگاه و روش جامعه‌شناسی تاریخی از چند جهت، مثمر است.

اسکاچیل چنین می‌نویسد:

از آنجاکه مقایسه‌های گوناگون اغلب برای جامعه‌شناسان تحلیل‌گر تاریخی بسیار مهم است، به احتمال زیاد از منابع ثانویه شواهد نسبت به افرادی که از مدل‌ها یا از نمونه‌ها استفاده می‌کنند یا تفسیرهایی ارائه می‌دهند، استفاده می‌کنند. بر طبق دیدگاه جامعه‌شناسی تاریخی، اصراری کوتاه‌فکرانه بر انجام مجدد پژوهش اولیه برای هر پژوهش، ناخوشایند است. اکثر تحقیقات تاریخی تطبیقی را رد می‌کند؛ اگر موضوعی برای تحقیق اولیه بسیار گسترده است و اگر مطالعات عالی توسط متخصصان به مقدار زیاد موجود است، منابع ثانویه به‌عنوان منبع اصلی شواهد برای تحقیق مفروض، مناسب هستند، استفاده از آن‌ها از تحلیل‌گران تحقیق که نتایج تحقیقات قبلی را مجدد بررسی می‌کنند به‌جای اینکه سؤالات را دوباره بپرسند، متفاوت نیستند.

اول‌ازهمه، در مورد این متن باید متذکر شوم که چگونه فشاری که بر جامعه‌شناسان تاریخی کلان وارد است را نشان می‌دهد تا به سمت موضع اسپنسری و اثبات‌گرایانه پیش روند که مطالعات تاریخی عالی توسط متخصصان می‌تواند منبع اصلی شواهد برای جامعه‌شناسان کلان‌نگر باشد. همچنین اشاره به انجام مجدد تحقیق اولیه، به‌گونه‌ای که بدیهی است که نتایج مشابه تحقیقات قبلی حاصل می‌شود، یادآوری می‌شود.



دوم اینکه، اشاره می‌کنم اسکاچپل در قیاس خود در مورد تحقیق پیمایش دچار اشتباه شده است. تحلیل ثانویه داده‌های پژوهش که وی به آن‌ها اشاره می‌کند متفاوت از کاربرد جامعه‌شناسان تاریخی مرسوم از منابع ثانویه است و علت آن دقیقاً به خاطر استلزام مراجعه به آثار و بقایای گذشته است؛ یعنی تقریباً مراجعه به نوارهای اصلی داده‌ها و شاید همچنین پرسش‌نامه‌های اصلی یا جداول مصاحبات. از این رو این اطلاعات هستند که برای تحلیل‌گر ثانویه مدرک موردنظر را تشکیل می‌دهد، نه استنباط‌های تحلیل‌گر که ممکن است - و در واقع اغلب این‌گونه است - دارای تردید باشند. بنابراین، باید موازنه دقیق‌تری بین تحلیل‌گر ثانویه تحقیقات و مورخی که مجدداً بخش اصلی اطلاعات منبع یافت شده و تحلیل‌شده توسط شخص قبلی در گذشته را بررسی و مجدد تفسیر می‌کند، صورت گیرد.

سوم اینکه، متذکر می‌شوم که با شیوه ارائه منطقی برای روش‌شناسی جامعه‌شناسی تاریخی کلان‌نگر، اسکاچپل مطلب کمی برای ارائه دارد. صرف‌نظر از اشتباه وی در بحث مطرح‌شده در برابر محققان زمینه‌یاب، تمام مطالبی که وی می‌گوید این است که برای جامعه‌شناسان تاریخی کلان است که مجبور شوند به منابع اولیه مراجعه کنند که به‌ندرت شیوه متقاعدکننده‌ای برای افراد مردد است.

مهم‌ترین مطلب مربوط به موردی است که اسکاچپل آن را در جملاتی تصدیق می‌کند که بلافاصله بعد از مطالبی که من چند سطر پیش از وی نقل‌قول کردم می‌آید. واقعیت دارد که جامعه‌شناسان تاریخی تطبیقی تاکنون

از قوانین و شیوه‌های صریح برای کاربرد معتبر منابع ثانویه به‌عنوان شواهد استفاده نکرده‌اند و بعلاوه اینکه در این زمینه، برداشت‌های متنوع تاریخ‌نگاری، یکی از مشکلات بدیهی پیش روی است. اسکاچیل بر این باور است که اصول مشخص احتمالاً به وجود می‌آیند همان‌طور که قوانین شکل می‌گیرند. اما باید نتیجه‌گیری کرد که تاکنون تقریباً، جامعه‌شناسی تاریخ، بسیار قانون‌مند نیست.

هواداران آن از آزادی سلف‌سرویس در رستوران تاریخ لذت می‌برند!

برای جمع‌بندی، این دیدگاه که تاریخ و جامعه‌شناسی همواره یک چیز هستند را زیر سؤال بردم و اذعان کردم که یگانه پنداشتن آن دو اشتباه و بسیار گمراه‌کننده است. البته واضح و مبرهن است که جامعه‌شناسی باید همواره، تاریخی باشد و جامعه‌شناسان هرگز نمی‌توانند از تاریخ فرار کنند. بنابراین، آن‌ها باید از تاریخ یعنی از رویدادهای تاریخی و محدودیت‌هایی که تحلیل آن‌ها دارا است آگاه باشند اگرچه ممکن است دقیقاً مشخص نشوند. اما تاریخ و جامعه‌شناسی می‌توانند و باید اقدامات فکری کاملاً متفاوتی قلمداد شوند. تلاش کردم نشان دهم که یک منبع بسیار مهم تفاوت در شواهد وجود دارد که از دو قاعده در واقعیت استفاده می‌کند و آن این است که مورخان برای اکثر بخش‌ها به شواهدی که می‌توانند در آثار گذشته بیابند، استناد می‌کنند درحالی‌که جامعه‌شناسان، برتری قابل‌توجهی در توانایی تولید شواهد در زمان فعلی را دارند.

اما استفاده از تاریخ در جامعه‌شناسی این است که جامعه‌شناسان نباید مزیت‌هایی که می‌توانند از داشتن شواهد و مدارک به دست آورند را دست‌کم



بگیرند یا به آسانی از آن بگذرند که پیش‌ساخته هستند. اما تاریخ‌دانان خود ریش و قیچی را دست می‌گیرند! وقتی جامعه‌شناسان مجبور به تحقیق تاریخی با استفاده از استدلال پژوهشی خود می‌شوند، به پیشنهاد من، آن‌ها باید کمر همت را محکم‌تر ببندند. یعنی برای انجام تحقیق مانند مورخی که اقدام به انجام تحقیق می‌کند اما از نظر غنای داده زیرخط فقر است باید عمل کنند. آن‌ها باید نه تنها تکنیک‌های جدید را بیاموزند بلکه باید ناکامی‌های جدید را نیز بپذیرند. به‌ویژه ناکامی‌هایی که وقتی متوجه می‌شوند که موضوعات موردعلاقه آن‌ها، فراتر از توانایی شناختی‌شان است. جامعه‌شناسان تاریخی مانند اندرسون و مارشال به‌خوبی آموزش دیدند و آنچه می‌توانند به ما بیاموزند ریشه در حساسیت آن‌ها به روش استنباط صرف از آثار گذشته دارد و نمی‌تواند ادامه یابد. در مقابل، جامعه‌شناسان تاریخی کلان‌نگر به نظر من تاکنون تقریباً از چالش‌های فکری مهم که تاریخ‌نگاری دارا است، دوری و از مفهوم آن سوءاستفاده کرده‌اند که من شک دارم مایل به دفاع از خود باشند. وقتی آن‌ها با چالش‌های قبل از این چالش‌ها روبه‌رو می‌شوند و روش‌شناسی منسجم برای کار خود ارائه می‌دهند، این پرسش همچنان باقی می‌ماند که این رویکرد تا چه اندازه می‌تواند حقیقتاً ریشه در آثار گذشتگان (بقایای گذشتگان) داشته باشد؟



نقش تئوری عمومی در جامعه‌شناسی تطبیقی - تاریخی^۱

ادگار کایزر (استاد دانشگاه واشنگتن)، مایکل هکتر (استاد دانشگاه آریزونا)

ترجمه مصطفی درویشی

^۱- این نسخه اصلاح شده مقاله‌ای است که در جلسه «جامعه‌شناسی تاریخی و روش‌هایش»، در نشست‌های انجمن جامعه‌شناسی آمریکا، در ۲۴ تا ۲۹ آگوست ۱۹۸۸، در آتلانتا ارائه شد. ما از دپورا فریدمن، کاترین بیکر، رابرت کی مرتن، اعضای کارگاه تحلیل نظری ایوآ و پروژه لفاظی‌های پژوهش، گروه نوشیدن و مباحثه اقتصاد سیاسی در دانشگاه واشنگتن سپاسگزاریم، و از ادگار بورگاتا، تری بازول، ویلیام برشتاین، پل برشتاین، کارن کوک، هرب کاستنر، لکس دانالدسون، رزماری گارتنر، والتر گلدفرانک، آلون گلدمن، جان آر هال، داگلاس هکاتورن، جیلر مینا جاسو، رونالد چرسون، مارگارت لوی، بری مارکوفسکی، دانالد مک کلاوسکی، فرد پامپل، فیلیپ پتیت، جیمز پرایس، ویلیام سوئل جونور، جوئل سیلی، مارگارت سامرز، مایکل تیلور، چارلز تیلی، استفن ویتینگ، دیوید ویلر، و سه منتقد ناشناس به خاطر نظرات‌شان تشکر می‌کنیم. هر درخواستی برای چاپ مجدد باید به واشنگتن، سیاتل، دانشگاه واشنگتن، دپارتمان جامعه‌شناسی، به ادگار کایزر فرستاده شود.



یادداشت مترجم:

این مقاله به دفاع از رویکرد تئوری عمومی در بررسی‌های تطبیقی-تاریخی می‌پردازد. نویسندگان ضمن بررسی کاستی‌ها و نقائص سایر رویکردهای مورد استفاده در جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی مثل تعمیم‌گرایی استقرایی و تاریخ‌گرایی، از تئوری عمومی به‌عنوان یک جایگزین مناسب در این نوع تحقیقات دفاع می‌کنند. کایزر و هکتر به‌دقت شرح می‌دهند که هیچ‌کدام از این رویکردها نمی‌توانند زمینه مناسبی برای پی بردن به مکانیزم‌های علی فراهم کنند و تبیین‌های آن‌ها عمدتاً مفاهیم تجربی تعیین‌کننده را شامل نمی‌شوند. نتیجه مهمی که به‌دست آمده این است که محققان جامعه‌شناسی تاریخی برای رفع نقص‌هایی که مطرح شد، به تئوری عمومی نیازمندند اما مادامی که جو این حوزه مطالعاتی در تسخیر پژوهش‌های استقرایی باشد، نقش تئوری عمومی در جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی همچنان کم‌رنگ باقی خواهد ماند.

مایکل هکتر استاد جامعه‌شناسی دانشگاه‌های آریزونا، واشنگتن و آکسفورد و عضو آکادمی علوم و هنرهای آمریکاست. او کتاب‌های مختلفی را از جمله «استعمار داخلی: ریشه‌سلی در توسعه ملی بریتانیایی ۱۵۳۶-۱۹۶۶» (۱۹۷۵)؛ «اصول همبستگی گروهی» (۱۹۸۷)؛ «ناسیونالیسم دربرگیرنده» (۲۰۰۰) به رشته تحریر درآورده است. هکتر به‌عنوان ویراستار مجله «ریز شالوده‌های جامعه‌شناسی کلان» (۱۹۸۳) و یکی از ویراستاران مجلات «نهادهای اجتماعی: پدیداری-شان»، «نگهداشت و نتایج» (۱۹۹۰)، «منشأ ارزش‌ها» (۱۹۹۳)، «هنجارهای اجتماعی» (۲۰۰۱؛ ۲۰۰۵) و «تئوری‌های نظم اجتماعی» (۲۰۰۳). تحقیقات جاری او



بر موضوعاتی چون ناسیونالیسم، سیاست فرهنگ، مسئله نظم اجتماعی، و سنجش ارزش‌های فردی تمرکز دارد. ادگار کایزر استاد دانشگاه واشنگتن است. او مقالات متعددی در مجلات جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و اقتصاد به چاپ رسانده که عمدتاً موضوعاتی را از قبیل عوامل جنگ و انقلاب، توسعه و افول نهادهای مبتنی بر رأی‌گیری، متمرکزسازی و بوروکراتیزه شدن اداره دولت و روش‌شناسی جامعه‌شناسی تاریخی شامل می‌شود.

در سال‌های اخیر، شالوده‌های روش‌شناختی جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی به شدت تغییر کرده است. استدلال‌های مخالف با مدل‌های تئوری عمومی در حالی افزایش یافته که پیچیدگی و بی‌همتایی رویدادهای تاریخی و فضیلت‌های روش‌های استقرایی مورد تأکید قرار گرفته است. نزدیکی فزاینده جامعه‌شناسی و تاریخ، به کاهش در استفاده از تئوری عمومی منجر شده است. این مقاله با توصیف و تحلیلی از دگرگونی روش‌شناختی جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی شروع می‌شود. اعتماد بیش‌ازحد بر روش‌های استقرایی به تشخیص ناکافی روابط و مکانیزم‌های علی در جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی متأخر منجر شده است. بخش پایانی، یک برنامه نوظهور تحقیقی مبتنی بر انتخاب عقلانی را در جامعه‌شناسی سیاسی برای ترسیم یک روش‌شناسی جایگزین مطرح می‌کند.

فرض کنید در دیدگاه‌هایی که یک پدیده را به‌عنوان موضوع تحقیق قرار می‌دهند، تغییراتی رادیکال رخ داده است. فرض کنید که در نتیجه تغییرات، این ایده مطرح شود که دیدگاه جدید هم یک بازنگری در



منطق تحقیق علمی را می‌طلبد که تاکنون درون رشته غالب بوده است. و فرض کنید که نتیجه همه این‌ها، عدم اطمینان درباره هدف اساسی کار علمی یک فرد باشد. مسلّم است که رشته‌های تاریخی هم‌اکنون خودشان را در چنین وضع نامساعدی می‌یابند.

[ماکس وبر (۱۹۲۲) ذکر شده در Oakes (۱۹۷۵، صفحه ۱۵)]

نقش تئوری عمومی در جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی مورد هجوم است. چندین تن از محققان برجسته تطبیقی-تاریخی بیانیه‌های روش‌شناختی بر ضد تحلیل‌های برآمده از تئوری‌های عمومی، [و] به طرفداری از تحلیل‌های به‌طور عمدۀ مبتنی بر استقراء منتشر کردند (بندیکس ۱۹۸۴، اشتاین کوم ۱۹۷۸، تیلی ۱۹۸۱، ۱۹۸۴، اسکاچپول و سامرز ۱۹۸۰، اسکاچپول ۱۹۸۴، راجین و زارت ۱۹۸۳، زارت ۱۹۷۸). این نویسندگان چنین استدلال می‌کنند که به خاطر احتمال تاریخی و وابستگی زمینه‌ای بهترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که تبیین‌هایی را توسعه بخشیم که به واحدهای مخصوصی که به‌طور فضایی-زمانی تعریف شده‌اند، محدود هستند (اسکاچپول ۱۹۸۵ ص ۲۸، راجین و زارت ۱۹۸۳ ص ۷۴۰، تیلی ۱۹۸۴ ص ۱۴، بندیکس ۱۹۶۳، ۱۹۸۴، شیرو ۱۹۸۵، روث ۱۹۷۱، زارت ۱۹۷۸، مان ۱۹۸۶)

این استدلال‌های روش‌شناختی می‌کوشند گرایشی را برای رابطه بین تئوری و داده توجیه کنند که به‌طور سنتی بیشتر تاریخی بوده است تا جامعه‌شناسانه. روش-شناسی تاریخ‌دانان بر روی دقت و جامعیت توصیفی روایات درباره رویدادهای



خاص تأکید می‌کند. تاریخ‌دانان مجبورند درجه معینی از مجوزهای روش‌شناختی را رعایت کنند زیرا رویدادهایی که آن‌ها به دنبال توصیف و توضیح آن‌ها هستند، هم یگانه است و هم پیچیده. آن‌ها این آمادگی را دارند که مفهوم‌پردازی‌های بی‌پایه و اساس را به خدمت بگیرند (کوتس، ۱۹۸۹، ص ۳۴۷) و اغلب به روش-شناسی‌های غیر سخت‌گیرانه را متوسل می‌شوند. (سوئل ۱۹۸۷، ص ۱۷۰) تاریخ-دانان به جای اعتماد بر تبیین‌های ضروری، مایل به استفاده از تبیین‌های کافی‌اند که یک رویداد را به عنوان نتیجه طبیعی زنجیره‌ای از حوادث به حساب می‌آورد. بنابراین، ساختار استدلال‌های آن‌ها چندان به سوی دلالتی بودن (شامل استقرای منطقی) سوق ندارد بلکه ربطی است (شامل استفاده از روایت منسجم).

آیا نُرْم‌های [رشته] تاریخ در حال گرفتن جای نُرْم‌های جامعه‌شناسی در قضاوت تاریخ تطبیقی هستند؟ تعدادی از جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی به طور تأیید آمیزی به روش‌های تاریخ‌دانان ارجاع داده‌اند. (اشتاین کوم ۱۹۷۸، ص ۲۳، اسکاچپول ۱۹۸۶، ص ۱۹۴) و بسیاری دیگر هم از یک روش‌شناسی همگرایانه جامعه‌شناسی و تاریخ‌پردازی کردند. برای مثال زارت (۱۹۷۸، ص ۱۱۸) پیشنهاد می‌کند که «تاریخ‌نگاری تحلیلی شکاف ایدئوگرافیک/نوموتیک بین تاریخ و جامعه‌شناسی را مرتفع می‌کند». برای آبرامز (۱۹۸۲، ص Xi) جامعه‌شناسی و تاریخ پروژه مشترکی دارند. گیدنز (۱۹۷۹، ص ۲۳۰) استدلال می‌کند که این دو رشته باید یکی باشند و هستند (همچنین نگاه کنید به برک ۱۹۸۰، صص ۲۸-۳۰، استدمن جونز ۱۹۷۶، تیلی ۱۹۷۰، والرشتاین ۱۹۷۹، ص X).



جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی از مخالفت با تئوری‌های خاص به سمت مخالفت با تئوری به‌طور کلی سوق دارند. تقریباً همه مجادلات علیه تئوری عمومی در ادبیات این بحث با عنوان انتقاد از تئوری‌های خاص خصوصاً کارکردگرایی و مارکسیسم آغاز می‌شود (نگاه کنید به آبرامز ۱۹۸۲، صص ۱۰۶-۴۸، ۶۳-۱۶۲، ایپتر ۱۹۷۱، ص ۷، بندیکس ۱۹۸۴، نیسبت ۱۹۶۹، صص ۱۹۰-۹۳، راجین و زارت ۱۹۸۳، راجین ۱۹۸۷، اسکاچپول ۱۹۸۶، ص ۳۱، اشتاین کوم ۱۹۷۸، صص ۲۲-۲۱، ۸۱، تیلی ۱۹۷۰، ۱۹۸۱، صص ۱۰۹-۹۵، ۱۹۸۴) تحلیل تطبیقی برای رینهارد بندیکس (۱۹۸۴، ص xiii). «تحلیل تطبیقی سلاحی است که باید علیه تئوری‌های محدود تاریخ و همچنین تئوری‌های کلان قیاسی، خوب به کار برده شود».

چنین تصورات ضد تئوریک در جامعه‌شناسی کاملاً جدید هستند. شاید برجسته‌ترین بیان کلاسیک روش‌شناسی تطبیقی-تاریخی متعلق به وبر باشد و موضعش به‌طور کاملاً یکدستی توسط محققان تطبیقی-تاریخی معاصر مورد تحسین واقع شده است (نگاه کنید به اشتاین کوم ۱۹۷۸، ص ۲۲، اسکاچپول ۱۹۷۹، ۱۹۸۵، راجین و زارت ۱۹۸۳، بندیکس ۱۹۸۴، مان ۱۹۸۶) حتی وبر معتقد بود که فهم نتایج تاریخی تنها از طریق پیوند مفاهیم عمومی فرا تاریخی (مدل‌های تاریخی یا تیپ ایده آل) با جریان خاص حوادث (تئوری‌های سکولار یا عرفی) قابل حصول است (روث ۱۹۶۸، ۱۹۷۱).^۱ تا اینکه در دهه گذشته تقریباً، عموم جامعه‌شناسان

^۱ -با توجه به این، جای تعجب است که جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی اغلب با استناد به نام وبر تئوری را بدنام کردند. وبری‌های معاصر خیلی بیشتر از آنچه که خود وبر بود، ضد نظریه بوده‌اند. کتاب اقتصاد و جامعه وبر (۱۹۲۲|۱۹۶۸) یک بحث طولانی، تفصیلی و منظم درباره روش‌شناسی اش، تمایلات مفهومی اش، و رابطه بین این دو را دربرمی‌گیرد. دل‌مشغول‌های وبر با صراحت بسیار بیشتری نظری است تا آن معاصرانی که

آمریکایی به تمایزی میان جامعه‌شناسی و تاریخ اشاره کردند و آن را ستودند که به جامعه‌شناسی دیدی بیشتر عمومی و تئوریک (نوموتیک) و به تاریخ دیدی بیشتر خاص و توصیفی (ایدئوگرافیک) دارد. در نتیجه جامعه‌شناسان به خوبی برای استفاده از تئوری‌های عمومی در تحقیق تطبیقی-تاریخی مستعد شدند (هولت و ترنر ۱۹۷۰، ص ۲، مارش ۱۹۶۷، صص ۲۰-۱۸، اسملسر ۱۹۵۹، صص ۸-۲، ۹۱-۹۰، زلدیچ ۱۹۷۱).

چه چیزی برای این تغییر برجسته مسئول است؟ این موضوع تا حدودی می‌تواند ناشی از وجود خلأ تئوریکی درون رشته باشد. تنزل هژمونی و تسلط کارکردگرایی و شکست مارکسیسم برای گرفتن جای آن، جامعه‌شناسی را در یک فترت نظری قرار داده است (وایلی ۱۹۸۶). وضعیت کنونی جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی از زمانی ناشی می‌شود که این دو چشم‌انداز برای تسلط نظری با یکدیگر در رقابت بودند. برای بسیاری از افراد این نسل، این دو تئوری عمیقاً دارای نقص، به‌عنوان نماینده همه تئوری‌ها قرار دارند و ردشان معادل رد تمامی تشکیلات تئوریکی است.^۱

این نوشتار مدعی است، کسانی که در جستجوی توضیح علی حاد تاریخی هستند، نمی‌توانند امیدوار باشند که این کار را بدون تئوری‌های عمومی انجام

خودشان را وبری توصیف می‌کنند (البته به استثنای ایزنشتاد و کالینز). به عنوان نمونه، روشه‌مه-یر (۱۹۸۴، ص ۱۶۱) اشاره می‌کند که «ماکس وبر بسیار بیشتر از بندیکس به بیان تعمیم‌های علی راغب بود».

^۱ - «ما نسل دهه شصتی برای یک تئوری جامعه‌شناسانه کلان مثل کارکردگرایی ساختاری پارسونز اشتیاقی نداریم، تصور هم نمی‌کنیم که جامعه‌شناسی بتواند علمی خالص، انباشتی، تکنیک‌بنیاد باشد» (اسکاچپول ۱۹۸۸، ص ۶۳۲). در این مقاله، به بررسی کارکردگرایی و مارکسیسم نمی‌پردازیم، چرا که بارها مورد انتقاد قرار گرفته‌اند.



دهند. به این خاطر که توضیحات بسنده باید هم روابط علی بین متغیرها (شامل مدل‌هایی که نشان می‌دهند چگونه فاکتورهای علی به هم مرتبط‌اند) به روشنی توضیح دهد و هم مکانیزمی را که عامل تولید این روابط است. از آنجایی که روابط علی گاهی می‌تواند از مشاهدات تجربی استنباط شود، مکانیزم‌های علی در علوم اجتماعی تنها می‌تواند از تئوری‌های عمومی ناشی شوند.^۱

چه تبیین‌های بسنده‌ای باید فراهم شود

توافق گسترده‌ای در بین رشته‌های علوم اجتماعی درباره نخستین الزام یک توضیح بسنده وجود دارد- علیّت. متغیر Y به‌طور علی به متغیر X وابسته است و اگر و فقط اگر X دست‌کاری شود، یک نفر می‌تواند بر Y اثر بگذارد. یک تبیین، دفاعیه‌ای از یک رابطه علی فراهم می‌کند که در آن، واقعیتی که قرار است توضیح داده شود به‌عنوان محصول واقعیت(های) دیگری دیده می‌شود که در توضیح آمده بود. یک رابطه علی قائم‌به‌ذات است و نه اختلالی بر روی دیگر تأثیرات علی. روابط علی باید استنتاج شود چراکه به پیروی از گفته هیوم، به‌طور عمومی تصدیق شده که علیّت هرگز نمی‌تواند به‌طور مستقیم مشاهده شود. بنابراین، باید بر اساس دیدنی‌ها تفسیر شود. (هولاند ۱۹۸۶، صص ۹۴۷-۴۸). یکی از نگرانی‌های اصولی اسلوب‌شناسان جامعه‌شناختی این بوده است که شرایطی را روشن سازند که تحت آن استنتاج روابط علی قابل توجیه باشد. استنتاجات علی با بیشترین سهولت از داده‌های تجربی به دست می‌آیند، برای اینکه در این داده‌ها علت

^۱ -با در نظر گرفتن استثنای اشتاین کوم (۱۹۷۸)، بحث‌های اخیر روش‌های تطبیقی-تاریخی فقط بر روابط علی متمرکز است. به مکانیزم‌های علی توجه اندکی نشان داده شده است.

موردنظر، سوژه‌ای است برای دست‌کاری؛ درحالی‌که علل دیگر به‌طور فرضی سوژه کنترل هستند.

برای استنتاج علیّت به طرز قابل توجیهی، از تمام علل جعلی متغیر Y باید جلوگیری شود.^۱ به‌خاطر اینکه هیچ فرصتی برای دست‌کاری عوامل علی در داده غیرتجربی وجود ندارد، به دست آوردن استنتاج علی از این نوع داده، مشکلات بسیار بزرگ‌تری برمی‌انگیزد. باین‌حال، این‌ها انواعی از داده‌ها هستند که بیشتر جامعه‌شناسان جمع‌آوری و تحلیل می‌کنند، و قواعد مختلفی را- با درجه‌های متفاوتی از موفقیت- به کار می‌برند تا در تلاش‌هایشان از خطاهای استنتاجی اجتناب کنند (برک ۱۹۸۸). اگر توجیه استنتاج علی در داده‌های غیر آزمایشگاهی دشوار است، این امر در مورد داده‌های تاریخی به‌مراتب دشوارتر است، به‌خاطر خاصیت داده‌های تاریخی که اجازه کمی برای دست‌کاری و کنترل می‌دهد.

باین‌حال، حتی وقتی استنتاج علی در داده‌های تاریخی می‌تواند توجیه شود، این امر برای اهداف تبیینی کافی نخواهد بود. یک تبیین کامل همچنین باید مکانیزمی

^۱ -مشکل کاذب‌بودن نوعاً زمانی ظهور می‌کند که متغیری که علت مسلم بعضی معلول‌هاست به صورت محصول برخی متغیرهای قبلی آشکار می‌شود. تحقیقات اخیر بر روی آشفته‌گی جبرگرایانه موضوع کاملاً متفاوتی از کاذب‌بودن را روشن می‌کند. ممکن است فرضیه کاذب تصادفی بودن نام بگیرد. سلسله‌ای از وقایع که ظاهرأ محصول فرآیند تصادفی خالص است (مثل نوسانات بازار بورس) ممکن است در تحلیل‌های بعدی به صورت نتیجه مکانیزمی ساده، جبری و غیرخطی آشکار شود (آندرسون، آروو و پاینز ۱۹۸۸). برای تلاشی در باب مدل‌سازی نوسانات بازار بورس به عنوان نتیجه فرآیند آشفته جبری، نگاه کنید به دی و هانگ (۱۹۸۹). هرچند آشفته‌گی جبری بسیار به انواع مشکلاتی که جامعه‌شناسان دل‌مشغولش هستند مرتبط است، اما یک پرسش باز باقی می‌ماند (برای نظر بدبینانه متعلق به یک جامعه‌شناس، نگاه کنید به برک ۱۹۸۸، ص ۱۵۸) برای نظر خوشبینانه متعلق به تاریخ‌دانان اقتصادی دی [۱۹۸۳] و دیوید [در دست انتشار] را ببینید.

را روشن سازد که فرآیند اثرگذاری یک متغیر بر دیگری را ترسیم می‌کند، به عبارت دیگر، چگونه متغیر X متغیر Y را تولید می‌کند (بالوک ۱۹۶۱، ص ۹، سالمن ۱۹۸۴، بخش ۵، الستر ۱۹۸۹، صص ۷-۴، لوید ۱۹۸۹، ص ۴۶۱). مکانیزم‌ها برای تبیین علی حیات‌اند، زیرا نشان می‌دهند که کدام متغیرها باید کنترل شوند تا اینکه روابط علی موجود برجسته شوند. مبحث روشن مکانیزم‌ها، ساخت استدلال-های فاقد عمومیت را سخت‌تر می‌سازد و اغلب تناقضات در استدلال‌هایی را آشکار می‌کند که فقط از داخل لیستی از روابط علی آشکار نمی‌شدند. مکانیزم-های علی فراگیر همچنین تعداد بیشتر مفهوم‌های تجربی را به ثمر می‌دهد که برای آزمون تئوری‌ها ضروری هستند.

ولی، مثل خود علیت، مکانیزم‌ها مستقیماً قابل مشاهده نیستند.^۱ پس چگونه اسناد پیدا می‌کنند؟ ایجاد وفاق در مورد وجود اتم و مولکول‌ها یک مثال بارز از علوم فیزیکی است (نگاه کنید به نای ۱۹۷۲). از آنجایی که مفاهیم اتمی ماده از روزگار باستان تاریخ‌گذاری می‌شوند، هیچ مدرک محکمی برای تئوری اتمی ماده تا قبل از قرن نوزدهم میلادی در دست نبود. در طول این قرن، دانشمندان آگاه می‌توانستند چشم‌اندازهای متفاوت را در مورد این سؤال به خدمت گیرند. در ۱۹۱۲، مناقشه به نفع فرضیات اتمی/مولکولی آرام گرفت. این دستاورد به علت تصمیم

۱ - «به نظر می‌رسد شکاف ذاتی بین زبان‌های نظریه و تحقیق وجود دارد که هرگز نمی‌تواند به شیوه‌ای کاملاً رضایت‌بخش پر شود. یکی در ارتباط با زبان نظری فکر می‌کند که مفاهیمی چون علت‌ها، نیروها، سیستم‌ها، و خواص را شامل می‌شود. اما آزمون‌های دیگری با توجه به همبستگی، عملیاتی‌سازی، و قرائت نشانگرها ساخته شده. اگرچه مفهومی مثل «گروه» ممکن است به طور نظری یا متافیزیکی به عنوان یک خاصیت درک شود، این تنها یکی از نظرات مقدس است، در واژگان ادینگتون، این «گروه» به عنوان یک خاصیت معادل است با «گروه» به عنوان استنباطی از قرائت نشانگرها» (بالوک ۱۹۶۱، ص ۵، تأکید در منبع اصلی).

عدد آوگادرو N ، عدد مولکول‌های در یک مول از هر ماده، بود. این عدد ارتباط میان جهان (بزرگ) و بدن (جهان کوچک) را فراهم می‌کند؛ یک مرتبه تنوعی از ریز مقادیر شناخته می‌شود که مستقیماً قابل تحقیق هستند. هر چند تخمین‌های اولیه‌ای از N وجود داشت، اجتماع علمی متقاعد نشده بود تا اینکه انواعی از تکنیک‌های تخمینی مستقل (شامل مطالعات حرکت براونیان، زوال آلفا، انکسار اشعه ایکس، جسم سیاه و الکتروشمی) جملگی یک مقدار، تخمین دقیق N را، فراهم کردند.

چون علوم اجتماعی کاملاً دقیق نیستند، بعید است که مکانیزم‌های علی در علوم اجتماعی به شیوه‌ای نسبتاً مستقیم بنا شوند. مطابق با گفته هیوم (۱۷۴۸) [۱۸۹۴، ۱۲.iii.a] هر وقت منبع بعضی از رویدادها مشاهده نشود، باید با فرضیه‌ای ادامه دهیم که با یکنواختی علی تطبیق می‌کند.^۱ یکنواختی علی وجود یک رابطه شبه قانونی را که بین رویدادها برقرار است؛ بیان می‌کند. علاوه بر یکنواختی، روابط شبه قانونی باید جهانی^۲، همه‌زمانی و احتمالی باشد - که این آخری به لحاظ منطقی ضروری نیست (بیوچمپ و روزنبرگ ۱۹۸۱، صص ۸۸-۸۴). در اساس،

^۱ - البته، توضیح دادن همه اتفاقات به عنوان نتیجه قوانین علی یک‌شکل ممکن نخواهد بود. برخی رویدادها از چشم انداز تئوری‌های موجود بی‌مورد باقی می‌مانند (و بدین سان به تعدیل پیشرونده این تئوری‌ها منجر خواهند شد). هر چند، این نتیجه که یک رویداد «بی‌همتا» است باید نتیجه تحلیل نظری و تجربی باشد، نه فرضیه‌ای که با آن تحلیل شروع شود.

^۲ - در برخی موارد، قوانین شکل شرایط عام می‌گیرند، که در آن گستره شرایط درون چیزی که قانون نگه می‌دارد به طور انتزاعی مشخص است.

تبیین علی با رده‌بندی کردن رویدادها تحت قوانین علی کار می‌کند (الستر ۱۹۸۳، ص ۲۶) و در عوض، قوانین علی، از تئوری‌های عمومی ناشی می‌شوند.^۱

از آنجایی که تئوری‌های عمومی مختلف به مکانیزم‌های مختلفی ختم می‌شود، چگونه مناسب‌ترین مکانیزم می‌تواند از میان همه گزینه‌های ممکن انتخاب شود؟ با وجود اینکه هیچ قانون سخت و سریعی وجود ندارد، اما معقول بودن، کاهش تأخر زمانی بین علت و معلول، و مفهوم‌های تجربی مکانیزم‌های گوناگون، جملگی می‌توانند کمک کنند تا بین مکانیزم‌های علی رقیب تمایز ایجاد شود.

در ابتدای امر، فقط انواع مشخصی از مکانیزم‌ها توسط اجتماع علمی مربوطه، در هر زمان معینی، معقول فرض می‌شوند.^۳ برای مثال، بسیاری به همبستگی نسبتاً قوی (ولی نه کاملی) بین توسعه اقتصادی و سیستم‌های دموکراتیک سیاسی اشاره کرده‌اند. به دلیل ناتوانی در روشن ساختن مکانیزم‌های علی بسنده، معلوم نیست که آیا این دو عامل به‌طور علی به هم مربوط‌اند، و اگر هستند، کدام یک علت و کدام یک معلول‌اند. استدلال لنین ([۱۹۱۸] ۱۹۶۴) این است که اقتصادهای سرمایه‌داری توسعه‌یافته دولت‌های دموکراتیک دارند چرا که دموکراسی «بهترین

^۱ - برای بحثی درباره تفاوت‌های میان مفهوم تبیین و مدل «قیاسی-تعمیمی» همپل، نگاه کنید به بیوچمپ و روزنبرگ (۱۹۸۱، صص ۳۰۵-۳۲۱)

^۲ - این محدودیت‌ها از روایت تاریخی به عنوان مبنایی برای انتساب مکانیزم‌های علی جلوگیری می‌کند. با این وجود، شواهد ناشی از روایت‌ها ممکن است در ارزیابی مفاهیم تجربی مکانیزم‌های علی رقیب مهم باشد.

^۳ - هر روز، در زمان‌های متفاوت به‌طور قابل پیش‌بینی، خورشید در شرق برمی‌آید و در غرب غروب می‌کند. با این وجود، نوع مکانیزم‌های باورکردنی مورد استفاده برای تبیین این نظم تجربی در عصر ستاره‌شناسی بطلیمیوسی از عصر کوپرنیکی بسیار متفاوت بود. در این صورت معیارهای معقول بودن به وضوح طیف مکانیزم‌های علی مناسب را تحمیل می‌کند.

کالد ممکن» برای پنهان کردن تسلط طبقاتی وابسته به مکانیزم‌های کارکردی است که اکنون غیرمعقول به نظر می‌رسند. تئوری مدرنیزاسیون لیپست (۱۹۶۰، صص ۶۳-۲۷) نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی، دموکراسی را تسهیل می‌کند. آن‌هم به وسیله کاهش نابرابری (با ایجاد یک طبقه متوسط معتدل و دموکرات) و ایجاد هنجارهای آزادی‌خواهانه دموکراتیک از طریق آموزش. پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی اغلب نابرابری را کاهش نمی‌دهد (ایوانز ۱۹۷۹) و آموزش اغلب ارزش‌های آزادی‌خواهانه به همراه نمی‌آورد (ویل ۱۹۸۵) که همین امر باعث شده تا مکانیزم‌های لیپست کمتر معقول به نظر برسند. با وجودی که امروزه، هیچ توافقی درباره اینکه چه مکانیزم‌هایی به بهترین نحو این رابطه را توضیح می‌دهد؛ وجود ندارد، بیتس و لین (۱۹۸۵) گزارش معقولی بر پایه تئوری عمومی فراهم می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند که توسعه اقتصادی، تحرک سرمایه مشمول مالیات را افزایش می‌دهد، بنابراین افزایش قدرت چانه‌زنی پرداخت‌کنندگان مالیات به حکمرانان بستگی دارد (زیرا تحرک سرمایه، طفره از مالیات را آسان‌تر می‌سازد). تحت این شرایط، حکمرانان بیشتر مایل خواهند بود تا در عوض درآمد مالیاتی، از مقداری از کنترل سیاست‌های دولت دست بکشند (آن‌هم با ایجاد نهادهای دموکراتیک).

هرچند، معقول بودن به تنهایی بعید است که به مکانیزم علی منحصربه‌فردی اشاره کند. زیرا حذف کاذب بودن چالش بنیادینی برای توجیه استنتاج علی است. هرچقدر کاهش تأخر زمانی بین مورد تبیین و تبیین‌ها بزرگ‌تر باشد؛ آن مکانیزم ترجیح بیشتری دارد (بیوچمپ و روزنبرگ ۱۹۸۱، فصل ۵). مکانیزمی که



دربردارنده تأخیر بزرگ‌تر زمانی بین تبیین‌ها و مورد تبیین است جای وسیع‌تری برای ابداع کاذب بودن باز می‌کند. یک‌راه برای کم کردن تأخر زمانی روشنگر شناسایی کردن مکانیزم‌هایی است که متغیرهای سطح کلان را با مداخله در متغیرهای سطح خرد پیوند می‌دهند:^۱ «اگرچه هدف یک مکانیزم کاهش دادن تأخیر زمانی بین علت و معلول است، اما موفقیت کاهش به آن حدی محدود است که متغیرهای کلان به‌طور هم‌زمان با متغیرهای خرد جابه‌جا شوند» (الستر ۱۹۸۳، ص ۲۴).^۲

برای مثال، جدیدترین مطالعات علل جنگ از تعمیم‌های استقرایی تشکیل شده که از همبستگی‌های بین متغیرهای ساختاری شکل یافته‌اند. این مطالعات به رابطه بین فاکتورهایی مثل چرخه‌های اقتصادی، تضادهای درونی، و پیوستگی ساختارها، و فراوانی شروع و شدت جنگ نظر افکنده‌اند (بوئو دی مسکیتا ۱۹۸۰). یک مشکل این ادبیات، و بدون شک بخشی از توضیح یافته‌های متناقض در آن، تأخیر زمانی

^۱ - همیشه فراهم کردن مکانیزم‌هایی در سطح خرد ضروری یا سودمند نیست. همانطور که جکسون و پیت (در دست انتشار) اشاره می‌کنند، گاهی مکانیزم‌های علی ساختاری (که آنها مکانیزم‌های برنامه می‌نامند) تبیین‌های بسنده‌ای از پدیده‌های سطح کلان فراهم می‌کنند. مدل‌های انتخاب طبیعی یک مثال مهیا می‌کند. موقعیت‌هایی که در آن فاکتورهای ساختاری آنقدر نیرومند هستند که بدون توجه به اینکه چه چیزی در سطح خرد رخ می‌دهد نتیجه تغییری نخواهد کرد، مکانیزم‌های علی سطح خرد نیازی نیست. با این حال، این مکانیزم‌های علی فقط تحت شرایط مشخص و بسیار محدودی بسنده هستند. در نظر ما، از آنجایی که این شرایط به ندرت در موضوعات مورد بررسی توسط جامعه‌شناسان یافت می‌شود، بیشتر تبیین‌های تطبیقی-تاریخی که صرفاً متکی بر بحث‌های ساختاری هستند، ناکاملند.

^۲ - با این حال «از نظرگاه خواه تحقیق علمی خواه تحلیل فلسفی می‌توان گفت که مکانیزم یک انسان، جعبه سیاه دیگری است. منظورم این است که با این که مکانیزم‌ها توسط یک نسل بدیهی شمرده می‌شوند و استفاده می‌گردند، مکانیزم‌هایی هستند که خودشان باید در ارتباط با مکانیزم‌های اولیه نسل‌های بعدی توضیح داده شوند و فهم شوند» (سوپس ۱۹۷۰، ص ۹۱).



بین این علل مفروض و معلول آن‌هاست. این تأخیر زمانی ممکن است با شناسایی فاکتورهای سطح خرد(منافع بازیگران مرتبط)(بوئو دی مسکیتا ۱۹۸۱) و فاکتورهای سطح متوسط(عوامل تعیین‌کننده نتایج تضادهای سیاسی بین این بازیگران)(کایزر ۱۹۸۹) کاهش یابد که در رابطه بین فاکتورهای ساختاری و شروع جنگ مداخله می‌کنند.

در نهایت، مکانیزم‌های مختلف اغلب مفهوم‌های تجربی متفاوتی دارند، حتی اگر به‌طور مستقیم قابل مشاهده نباشند. ما به احتمال زیاد به‌وسیله تناسب یک مکانیزم علی‌وقتی متقاعد می‌شویم که شواهد ویژگی‌های خاص یک نتیجه را می‌پایم که به‌طور یگانه‌ای توسط آن مکانیزم خاص دخیل دانسته شده است.^۱[چنین] منظوری می‌تواند در مثال جامعه‌شناختی متعاقب ترسیم شود. چهار عامل - پیشینه قومی مشترک، اقتدار سلسله‌مراتبی، اعتراف اجباری، و پوشیدن یونیفرم‌ها- یافته شده‌اند که به‌طور مثبتی با طول عمر جماعت‌های هدفمند آمریکایی قرن نوزدهم همبستگی دارند. دو مکانیزم متفاوت برای توضیح روابط بین این آرایش نهادی و طول عمر جماعت پیشنهاد شده است. در یک دیدگاه، این چهار فاکتور مکانیزم-های الزامی هستند که به طول عمر جماعت‌ها به‌وسیله تقویت هویت‌سازی اعضا با گروهشان کمک می‌کنند. در دیدگاه دیگر، این چهار فاکتور اعضا را قادر به دست گرفتن اقتصادهای در کنترل می‌کنند تا اینکه مفت‌خورهای(یا بهره‌وران بی‌هزینه) بالقوه را محدود کنند. دو مکانیزم حداقل یک مفهوم تجربی متفاوت

^۱ «شواهد مشاهده‌ای برای نظریه‌ای که دربرگیرنده اصطلاحات مشاهده‌ناپذیر است، شواهدی است برای درستی پیامدهای مشاهده‌ای تاکنون آزموده نشده آن حتی اگر قیاس این پیامدها ممکن باشد بخش‌های غیرمشاهده‌ای نظریه را شدیداً دربربگیرد».



دارند. اگر مکانیزم مناسب درونی سازی است، پس این رسوم به‌طور نامتناسبی در مراحل اولیه توسعه جماعت یافت خواهد شد. اگر مکانیزم کنترل است، با وجود این، پس این رسوم در تمام مراحل توسعه جماعت یافت خواهند شد. داده‌های در دسترس برتری مکانیزم دوم را نشان می‌دهند. (هکتر 1990a)^۱

تعداد و نوع مفاهیم تجربی تبیین‌ها، آزمون‌پذیری‌شان را معین می‌کند. تبیین‌هایی که از آن‌ها تعداد زیادی مفاهیم تجربی گوناگون استنتاج می‌شوند، آسان‌ترین‌ها برای آزمون کردن هستند (اشتاین کوم ۱۹۶۸، صص ۱۹-۲۰). همچنین، فقط تبیین‌هایی که مفاهیم تجربی دقیق تولید می‌کنند می‌توانند آزمون شوند (مرتن ۱۹۵۷، صص ۹۷-۹۹). تعداد زیاد، گوناگونی، و دقیق بودن مفاهیم تجربی تنها می‌تواند توسط تئوری‌های عمومی با مفروضات روشن صریح، مدل‌های شناسایی‌کننده روابط بین فاکتورهای علی، مکانیزم‌های علی عمومی، و گزاره‌های استنتاج‌شده تولید شود. مقدار زیادی از آنچه تئوری فرضی در جامعه‌شناسی است، مثل سنخ-شناسی، مفاهیم راهنما، و تعمیم‌های تجربی نمی‌توانند مفاهیم تجربی را تولید کنند.

^۱ -چنین نکته ای می‌تواند با برگشت به مثال کوپرنیکی منتقل شود. دو مکانیزم متفاوت برای تبیین حرکت نسبی زمین و خورشید استفاده شدند. مکانیزم بطلمیوسی خورشید را به عنوان جرم متحرک و زمین را به عنوان جرم ثابت مفهوم سازی کرد. مکانیزم کوپرنیکی خورشید را به عنوان جرم ثابت و زمین را به عنوان جرم متحرک مفهوم سازی کرد. اگر دانشمندان شانس مشاهده منظومه شمسی را از یک سکوی مدار داشتند، برتری مکانیزم خورشید در مرکز می‌توانست تثبیت شود. مباحثه بزرگ درباره سرشت سیستم سیاره‌ای ما تنها توسط نبود چنین شواهد مستقیمی برانگیخته شد.

^۲ -بحث کاملی درباره شرایط لازم و کافی برای آزمون‌پذیری یک نظریه فراتر از چشم‌انداز این نوشته است. بنابراین، هیچ تلاشی برای مشخص ساختن همه شرایط کافی انجام نمی‌دهیم، اما تنها بر تعدادی از اساسی-ترین شرایط ضروری تمرکز می‌کنیم.



در نتیجه ضیق و فقدان دقت مفاهیم تجربی‌شان، آزمون کردن تبیین‌ها در جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی رایج اگر نه غیرممکن اما دشوار شده است. غلبه قواعد تاریخ‌دانان در جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی عدم تعادلی را در ماهیت تبیین موجب شده است. حوزه (عمومیت) و قدرت تحلیلی کاهش یافته است و دقت توصیفی به معیار مُسلط برای ساخت و قضاوت تبیین‌ها مُبدل شده است (هکتاتورن ۱۹۸۴، ۱۹۸۳؛ بلالوک ۱۹۸۴). تبیین‌های برد متوسط-آن‌هایی که ناشی از تئوری عمومی نیستند اما درخور جا دادن یک شی تاریخی خاص‌اند-آمده‌اند تا بر جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی مسلط شوند. تعمیم دادن این تبیین‌ها و رای مورد‌های تاریخی خاص اغلب دلسردکننده است (تیلی ۱۹۷۵؛ اسکاچپول ۱۹۷۹)^۱، اما تبیین‌هایی با مفاهیم تجربی بسیار اندک به آسانی نمی‌توانند آزمون شوند (پوپر [۱۹۳۴] ۱۹۵۹، صص ۱۱۲-۱۱۳؛ اشتاین کوم ۱۹۶۸، صص ۱۷-۲۲).

تأکید بیش‌ازحد بر دقت توصیفی به کاهشی در قدرت تحلیلی تبیین‌ها منجر شده است، که همچنین ظرفیتشان را برای آزمون شدن محدود می‌کند (هکتاتورن ۱۹۸۴، ص ۲۹۷). قدرت تحلیل به تعداد متغیرهای مستقل (متغیر کمتر برای اندازه‌گیری، آزمون کردن آسان‌تر) و تعداد روابط بین این متغیرها (روابط بیشتر، آزمون کردن آسان‌تر) وابسته است. تأکید بر دقت توصیفی تبیین‌هایی تولید کرده

۱- مشکل مضاعفی که با محدود کردن دامنه تبیین‌ها از طریق متناسب کردن آنها با موردها ظهور می‌کند این است که روش به ناهنجاری‌هایی که برای پیشرفت در علم ضروری‌اند منجر نمی‌شود (پوپر ۱۹۵۹؛ کوهن ۱۹۶۲؛ لاکاتوش ۱۹۷۸؛ باسکار ۱۹۷۵). یک ناهنجاری یافته تحقیقی برخلاف پیش‌بینی ناشی از چهارچوب نظری است. ناهنجاری‌ها تنها از تئوری-های دقیقی ناشی می‌شوند که پیش‌بینی‌های روشنی می‌کنند: آنها محصول سرزندگی نظری هستند (کوهن ۱۹۶۲، ص ۶۲)



است که دربرگیرنده فهرست بلندی از فاکتورهای علی هستند، و رد تئوری عمومی به فقدان مدل‌های نشان‌دهنده روابط بین این فاکتورها منجر شده است (به‌عنوان مثال نگاه کنید به تیلی ۱۹۷۵؛ کاروت ۱۹۸۵). وقتی داده‌ها ناقص هستند و سخت به دست می‌آیند - همچنان که قضیه در تحقیق تطبیقی-تاریخی چنین است - فقط یک تئوری با قدرت تحلیل بالا، و در نتیجه با نیازهای کم به داده‌های ورودی، می‌تواند آزمون شود (هکاثورن ۱۹۸۴، صص ۳۰۲-۳۰۳؛ لنسکی ۱۹۸۸، ص ۱۶۸؛ بلالوک ۱۹۸۴، ص ۹۰).

چرا استنتاج روابط علی به‌ویژه در جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی دشوار است؟

جدای تعهد مشترک جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی به روش‌شناسی استقرایی، آن‌ها اختلاف‌نظرهای روش‌شناسی جدی دارند: بعضی به بهترین وجه تاریخ‌گرا لقب گرفته‌اند و درحالی‌که بعضی دیگر تعمیم‌گرا هستند.^۱ با این حال، هیچ‌کدام از این دو نوع احتمالاً تبیین علی‌راضی‌کننده‌ای از نتایج تاریخی تولید نمی‌کند.

فرضیات تاریخ‌گرایی

تاریخ‌گرایی، به‌عنوان نزدیک‌ترین رویکرد به آنچه توسط تاریخ‌دانان انجام می‌شود، رادیکال‌ترین انشعاب از روش‌شناسی جریان اصلی جامعه‌شناسی است. تاریخ‌گرایان - که رینهارد بندیکس و مایکل مان مثال‌های شاخص آن هستند - فلسفه پوزیتیویسم (پساپوزیتیویسم) علوم را، همچون هر تئوری در هر نوع لفافه -

^۱ -منظورمان این نیست که تاریخ‌دانان و تعمیم‌گرایان استقرایی بر سر همه موضوعات روش‌شناختی با یکدیگر موافقتند. تاریخ‌دانان منتقد روش تطبیقی استقرایی بوده‌اند (مان ۱۹۸۶، صص ۵۰۱-۵۰۳) و تعمیم‌گرایان استقرایی نیز از منتقدین تاریخ‌گرایی (اسکاچول و سامرز ۱۹۸۰، صص ۱۹۲؛ تیلی ۱۹۸۴، صص ۷۳) به شمار می‌آیند.

اش رد می‌کنند. آن‌ها از تفاسیری طرفداری می‌کنند که بر پیچیدگی، یکتایی، و تصادفی بودن وقایع تاریخی، و رویکردهای کل‌نگر در مطالعه تاریخ تأکید دارد.^۲ توجیحات شناخت‌شناسی تاریخ‌گرایی بر روش تفهیمی وبر (بندیکس ۱۹۸۴، ص ۳۱) و سنت‌های پدیدارشناسانه و هرمنوتیک استوار است (گادامر ۱۹۷۲؛ ریکور ۱۹۸۴). اصل شالوده‌ای تاریخ‌گرایی این است که روش‌شناسی علوم اجتماعی و تاریخی بی‌همتا است. از آنجایی که واقعیت اجتماعی دربردارنده یک بُعد مهم ذهنی است که تنها از طریق فهم تفسیری آشکار می‌شود، جهان اجتماعی نمی‌تواند در همان شیوه علی‌طبیعت شناخته شود. از این رو، عینیت منفصل که غالباً تصور می‌شود برای تحلیل علی ضروری است، قابل حصول نیست.^۳

^۱ -بندیکس نسبت به مان با قوت بیشتری طرفدار تاریخ‌گرایی است؛ امتناع او از نظریه تقریباً کامل است. در برخی نکات، مان بحث‌هایی نزدیک به ما ارائه می‌کند (۱۹۸۶، ص ۷۷)، اگرچه موتور محرکه کارش قطعاً تاریخ‌گرایی است. در مقدمه (ص ۷۷) «آزمون نظریه‌ها» را مطلوب ذکر می‌کند، اما در انتهای کتاب روشش را با قواعد بسیار آزادانه‌تری توضیح می‌دهد، به طوری که «روایت تاریخی دقیق، برای استقرار «آنچه بعداً رخ داده» تلاش می‌کند برای اینکه بدانند آیا حس یک‌الگو را دارد، یا یک سری حوادث و تصادفات است» (ص ۵۰۳)

^۲ -دو نوع متفاوت تاریخ‌گرایی وجود دارد، نوع تجربی و نوع تفسیری. تاریخ‌گرایان تجربی به دانش به عنوان انباشتنی از طریق گردهم آوردن حوادث گذشته نگاه می‌کنند. دانشمندانی که از این روش‌شناسی بهره می‌گیرند مدعی‌اند که هیچ نظریه‌ای ندارند (ترجیحاً به هیچ وجه تعصبی ندارند) اما به سادگی اجازه می‌دهند که وقایع خودشان سخن بگویند. اگرچه تعدادی از تاریخ‌دانان سنتی بر تجربه‌گرایی صحه گذاشته‌اند (در میان آنها درای [۱۹۵۷، ص ۱۰۶] و التون [۱۹۶۷، ص ۵۲-۵۶]) اما طرفداران کمی در میان فیلسوفان و جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی دارد. پس ما بر شکل تفسیری تاریخ‌گرایی تمرکز می‌کنیم (بر مبنای کار وبر و فلسفه پدیدارشناسی و هرمنوتیک) و در ادامه به آن به سادگی به عنوان تاریخ‌گرایی ارجاع می‌دهیم.

^۳ -این بحث تاریخی به این نتیجه ختم نمی‌شود که قوانین علی در علوم اجتماعی امکان پذیر نیستند. لاکاتوش (۱۹۷۸) نشان داده که پیشرفت برنامه‌های تحقیقی رقیب به منفصل، خنثی و غیرارزشی بودن طرفداران‌شان (که آشکارا اینگونه نیستند) بستگی ندارد.



تاریخ‌گرایان فلسفه علم قراردادی را تصدیق می‌کنند که به رد قوانین علی عمومی رهسپار می‌کند (بندیکس ۱۹۸۴، ص xiii؛ مان ۱۹۸۶، ص ۳۴۱).

گادامر (۱۹۷۲، ص ۱۱۶) به خوبی این موضع را خلاصه می‌کند: «آگاهی تاریخی علاقه‌مند به دانستن این نیست که به‌طور کلی چگونه آدمیان، افراد یا دولت‌ها توسعه می‌یابند؛ بلکه، کاملاً برعکس، چگونه این آدم، این افراد، این دولت‌آنی شدند که هستند؛ چگونه هر کدام از این فقره‌ها توانستند به‌طور خاص در آنجا اتفاق افتند و پایان پذیرند» (همچنین نگاه کنید به مان ۱۹۸۶، ص ۳۲). تاریخ‌گرایان اغلب ارتباط بین رویدادهای خاص را احتمالی و تصادفی تصور می‌کنند.^۱

همچنین آن‌ها از لحاظ روش‌شناسی کل‌گرا هستند: برای آن‌ها اجزاء فقط در ارتباط با کل می‌توانند شناخته شوند (گادامر ۱۹۷۲، ص ۱۴۶). به دنبال سخن قصار معروف مایتلند که تاریخ بافتی یکپارچه است؛ هدف تاریخ‌گرایان ساخت روایت‌های غنی توصیفی است تا پیچیدگی رویدادهای تاریخی را به اسارت درآورند.

با وجود این، از آنجایی که هیچ توصیفی کامل نیست، یا هرگز نمی‌تواند باشد، مفروضات و گرایش‌های مفهومی در پژوهش تاریخ‌گرایی اغلب ضمنی و پوشیده باقی می‌مانند. چون تاریخ‌گرایان در مورد دلایشان برای تمرکز بر برخی جنبه‌های

^۱ -بدین‌سان مان (۱۹۸۶، ص ۵۰۵) می‌گوید: «سرمنشأهای معجزات اروپایی سلسله غول‌پیکری از تصادفات بودند».



رویدادها و نه برخی دیگر صریح نیستند، جانب‌داری‌ها در توصیفات ناقصشان هم روشن نیست.^۱

تاریخ‌گرایی هدف دشواری برای انتقاد کردن ارائه می‌کند، برای اینکه مجموعه واضح و صریحی از قوانین را مهیا نمی‌کند؛ اما گرایش بی‌پایه، انتزاعی باقی می‌ماند که بیشتر با آنچه نفی می‌کند تعریف می‌شود تا آنچه تصدیق می‌کند. گویی بسیاری از تاریخ‌دانان درست می‌گویند: هر رویداد تاریخی حداقل از بعضی جنبه‌ها یگانه و تاریخ بسیار پیچیده است. اما آیا این بدیهیات درباره تاریخ طرد افراطی نظریه عمومی را توجیه می‌کند؟

انزجار تاریخ‌گرایان از تئوری مبتنی بر استنتاج غیر معتبر برگرفته از برخی قضایای منطقی است. این مسلم است که رویدادهای تاریخی اغلب پیچیده و یکتا هستند، اما این بدان معنا نیست که تئوری‌های عمومی نمی‌توانند برای توضیح دادنشان کمک کنند (بلالوک ۱۹۶۱، ص ۷). افراد انسانی هم پیچیده و یکتا هستند، اما این بدان معنا نیست که تئوری‌های عمومی در توضیح رفتارشان بی‌فایده هستند.

به‌طور کنایه‌آمیزی، تاریخ‌گراها بر پیچیدگی تاریخ تأکید می‌کنند (مان ۱۹۸۶، صص ۴ و ۲۸؛ کاروت ۱۹۸۵، ص ۱۸۱)،^۲ و طرد جدایی تحلیلی اجزاء از

^۱ - به همین صورت روش‌مه‌یر (۱۹۸۴، صص ۱۵۰، ۱۴۵-۱۵۲) از بندیکس به خاطر فرضیات پنهان و تمایل به روایت تاریخی‌ای انتقاد می‌کند که در آن مقداری از دلیل‌آوری نظری تفصیلی‌تر پوشانده می‌شود، چنانچه به هیچ وجه روشن نساخته است.

^۲ - برای مثال، مدل نظری‌ای که آغازگر کتاب مان است دو نوع پیکان علی را شامل می‌شود: خطوط غیرشکسته‌ای که روابطی را علامت‌گذاری کرده که خودشان را به تحلیل نظری قرض داده‌اند و خطوط شکسته‌ای که روابطی را علامت‌گذاری کرده که «برای نظریه‌پردازی بسیار پیچیده‌اند» (مان ۱۹۸۶، ص ۲۸). دومی مسلط‌تر هستند.



کل‌ها از سوی آن‌ها، مضر است نه تنها برای تئوری عمومی بلکه برای امر بسیار خطیر مقایسه جوامع مختلف-واقعیتی که به نظر می‌رسد تعداد کمی از دانشمندان این سنت تشخیص دادند. تاریخ تطبیقی برای یک تاریخ‌گرای واقعی استعمال تناقض است؛ به همین دلیل، خود این امر خطیر توسط بسیاری از تاریخ‌دانان حرفه‌ای دست‌کم گرفته می‌شود.

فرضیات تعمیم‌گرایی استقرایی

تعمیم‌گرایی استقرایی بافاصله زیاد محبوب‌ترین روش‌شناسی جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی است، و تدا اسکاچپول معروف‌ترین به‌کارگیرنده آن است.^۱ تعمیم‌گرایان روش توافق و اختلاف میل (۱۸۸۸، کتاب ۳، فصل ۸) را برای اتصال تحلیل چند موردی به کار می‌گیرند، به طوری که ممکن است تبیین‌های محدود تاریخی بسازند و ارزیابی کنند. بسیاری از دشواری‌های فلسفی و روش‌شناختی که استفاده از استقراء را در جامعه‌شناسی احاطه کرده اکنون آشناست. خود میل

^۱ -مطالعات اساسی انقلاب‌های اجتماعی و دولت‌های رفاه از سوی تدا اسکاچپول مهم‌ترین انتقادات چشم-اندازهای نظری موجود را با تعمیم‌های تجربی روشنگرانه درباره رویدادهای مهم تاریخی ترکیب کرد. او همچنین درباره زیربنای روش‌شناختی کارش بسیار هشدار و صریح بوده است. بدین‌خاطر تمرکز کردن در جزئیات بحث‌های اسکاچپول آموزنده است چراکه روش‌شناسی استقرایی‌اش را به خوبی به کار برده است. برخی از منتقدان به مشکلات روشی و نظری تحقیق اسکاچپول درباره انقلاب‌ها اشاره کرده اند (نیکولز ۱۹۸۶؛ سوئل ۱۹۸۵؛ تایلور ۱۹۸۸؛ بوروی ۱۹۸۹). ما این انتقادات را با قرار دادن کار اسکاچپول درباره انقلاب‌ها در زمینه کاری‌اش به عنوان یک کل و بحث درباره ارتباطش با روندهای جاری در جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی بسط می‌دهیم.



دشواری‌ها را چنان شدید در نظر می‌گرفت که معتقد بود روش استقرایی برای علوم اجتماعی نامناسب است (میل ۱۸۸۸، کتاب ۴، فصل ۷؛ برای نقدی پیرامون استفاده از این روش‌ها در استنتاج علی، نگاه کنید به کوهن و نایجل [۱۹۳۴، فصل ۱۳]) هم دورکیم (۱۹۸۲، صص ۱۵۰-۱۵۱) و هم وبر (اوکس ۱۹۵۷، صص ۲۴-۲۵) به‌مانند فلاسفه علم معاصر از روش استقرایی میلی با صراحت انتقاد کرده‌اند.^۱

استفاده از روش استقرایی در تحقیق تطبیقی-تاریخی واقعاً نامناسب است. در مقابل بیشتر موضوعاتی که جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی برای پژوهش به آن‌ها گرفته‌اند، نسبت موردها به متغیرها برای این روش به‌منظور بار آوردن هر نتایجی بسیار اندک است.^۲ علاوه بر این، استقرای میلی بر این فرضیه استوار است که موردهایی که مقایسه می‌شوند مستقل هستند، اما این امر مشکل گالتون را مطرح می‌کند (هامل ۱۹۸۰، ص ۱۴۷). اشاعه و تقلید جوامع را به هم پیوند می‌زند در نتیجه تعداد کمی از موارد موردها حقیقتاً مستقل هستند (انقلاب‌های اسکاچپول یکی از موارد موردنظر است). چون موارد باید مستقل باشند، روش استقرایی نمی‌تواند

^۱ «فلسفه علم به طور فزاینده‌ای به سمت زیرسؤال بردن اهمیت تأیید استقرایی در امر مهم معرفت‌شناسی علم در حال پیشرفت، هم‌چنین واگذار کردن حتی مسائل استقرای محلی به یک نقش نسبتاً کوچک در دلیل‌آوری علمی و به علاوه انکار اهمیت مرکزی منتسب به استقراء و تصدیق به وسیله برنامه پوزیتیویستی پیش می‌رود» (سوپه ۱۹۷۷، ص ۶۳۱). به یاد داشته باشید که بیشتر فلاسفه رئالیست علم (که نزدیک‌ترین موضع به موضعی که ما طرفدارش هستیم، اتخاذ کرده‌اند) نیز کفایت استقراء را رد می‌کنند (کیت و یوری ۱۹۷۵، ص ۳۵).

^۲ -این همان دشواری عمده‌ای است که رویکرد جبر بولی متعلق به راجین را (۱۹۸۷) به تجزیه و تحلیل تطبیقی تحریک کرد.

در مطالعه یک مورد در طول زمان استفاده شود. این امر از تحلیل‌های درزمانی جلوگیری می‌کند، یا آن را به گزارش روایتی خارج از روش استقرایی منتسب می‌سازد، و کانون تحلیل را بر مقایسه آماری بین موردها قرار می‌دهد. از آنجایی که بهترین شیوه برای آزمودن استدلال‌های علیّی دنبال کردن موردها در طول زمان است، این محدودیتی شدید به شمار می‌آید (کلین ۱۹۸۷، ص ۲۳؛ تیلی ۱۹۷۵، صص ۱۱-۱۲).

این رویکرد اغلب به مشکلات نمونه‌برداری نیز منجر می‌شود. تحقیق تطبیقی تاریخی مخصوصاً به این دلیل جذاب است که بر رویدادهای تاریخی در مقیاس کلان، مثل ریشه‌های دولت‌ها و ملت‌های مدرن (تیلی ۱۹۷۵)، توسعه دیکتاتوری‌ها و دموکراسی‌ها (مور ۱۹۶۶)، و علل و پیامدهای انقلاب‌های اجتماعی مشهور (اسکاچپول ۱۹۷۹) تمرکز دارد. انتخاب رویدادهای «جذاب» برای تحلیل، نوعی نمونه‌برداری است، هرچند، نه از نوع خیلی سیستماتیک آن. از آنجایی که استدلال‌ها در سنت تعمیم‌گرایی استقرایی از پائین به بالا ساخته می‌شوند، یک سوگیری ذاتی در سرشت غیر سیستماتیک نمونه‌ای که مجذوبش شدند، منعکس

^۱ - این دشواری جدی‌ای برای اسکاچپول است زیرا گرایش تاریخی او بر اهمیت فرآیندها و توالی رویدادها (همچنین مزیت شکل روایتی) تأکید می‌کند. اسکاچپول می‌کوشد این مشکل را در دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی با افزودن عنصر زمانی در شکل روایت‌های انتزاعی پوشش دهد. در نتیجه، روش‌های تمیمی و تاریخی را بدون مشخص ساختن رابطه دقیق بین این دو ترکیب کند (نیکولز ۱۹۸۶).

^۲ - این در همه کارهای تیلی صادق نیست. کتاب خریدار (۱۹۶۴) رویدادهای ذاتاً بسیار کم اهمیت‌تر را بررسی می‌کند، و، نه به طور اتفاقی، آن تحلیل به نسبت بیشتر کارهای متعاقبش مبتنی بر نظریه است. او بر یک تبیین کلی تمرکز می‌کند، بحث می‌کند که این تبیین به طیف وسیعی از زمان‌ها و مکان‌ها کاربردپذیر است (تیلی ۱۹۶۴، ص vii).



می‌کنند. اگر استدلال‌ها از نمونه تعمیم‌یافته باشد، این سوگیری، اگر [نگویم] هم‌اش را تباه می‌کند، [اما] از ارزش توضیحی‌شان می‌کاهد.^۱

این مشکلات آزمودن روابط به‌دست‌آمده از رویه‌های استقرایی را دشوار می‌سازد. به‌عنوان مثال، تحقیق اسکاچپول درباره انقلاب‌ها را در نظر بگیرید. اسکاچپول در ابتدا قابلیت آزمایش روابط علی‌اش را با رد تعمیم‌پذیری‌شان و هشدار علیه گسترش مکانیکی آن‌ها به موردهای دیگر محدود می‌کند (۱۹۷۹، ص ۲۸۸). برخلاف این، سپس می‌کوشد تا پیوندهای علی به‌دست‌آمده از مطالعه‌اش در باب انقلاب‌های فرانسه، روسیه و چین را در انقلاب ایران به کار گیرد (اسکاچپول ۱۹۸۲). بی‌پایه بودن استدلالش در همان صفحه اول مقاله‌اش واضح است، جایی که تعریف انقلاب‌های اجتماعی، متغیر وابسته‌اش را تغییر می‌دهد (اسکاچپول ۱۹۷۹، صص ۴-۵؛ ۱۹۸۲، ص ۲۶۵). تعریف انقلاب اجتماعی که در مورد ایران استفاده شد (برخلاف آنی که در مطالعه‌اش در باب فرانسه، چین و روسیه به کار گرفته شد) شامل تغییری در «ایدئولوژی مسلط» بود. این تغییر در پدیده تحت تبیین با تغییر در استدلالش همراه شد (همچنین ببینید ارجمند ۱۹۸۸، ص ۱۹۱). برخلاف مخالفت‌های قوی پیشینی اسکاچپول (۱۹۷۹) در استفاده از ایدئولوژی به‌عنوان فاکتور علی، در مطالعه‌اش درباره ایران ایدئولوژی به یکی از تبیین‌کننده‌های مهم مبدل شده است (اسکاچپول ۱۹۸۲، ص ۲۷۵). فاکتورهای علی که اسکاچپول برای انقلاب ایران شناسایی می‌کند به‌طور قابل توجهی از آن‌هایی

^۱ - برای عادل بودن در انتقادمان، [باید بگویم] این نوع از سوگیری مشکلی است که با هکتر نیز وجود دارد (۱۹۷۵).

که برای انقلاب‌های فرانسوی، روسی و چینی مهم نشان داده بود، تفاوت دارد. شکست‌های جنگی غایب است و با سقوط قیمت نفت جایگزین شده؛ قیام دهقانان وجود ندارد و با شورش‌های شهری جایگزین شده؛ و فاکتورهای ذهنی و ایدئولوژیک به بخش مهمی از داستان تبدیل شدند (نیکولز ۱۹۸۶، صص ۱۸۱-۱۸۴). آیا این بدان معنی است که استدلال‌های اولیه اسکاچپول آزموده شده‌اند و غلط از کار درآمدند؟ به هیچ وجه. اسکاچپول به دو شیوه از آزمودن روابط علی-اش اجتناب می‌کند: استدلال می‌کند که ایران «منحصربه‌فرد» است (۱۹۸۲) و تلقین می‌کند که اگرچه بیشتر فاکتورهای علی مشخص تغییر یافته‌اند، انقلاب ایرانیان هنوز می‌تواند در شرایطی تفسیر شود که از لحاظ تحلیلی با اصول تبیینی قبلی‌اش سازگار است (ص ۲۸۶). این قبیل منکرشدن‌ها هسته ضعیف استقراء گرای را با نمونه نشان می‌دهد: با اتکا بر منحصربه‌فرد بودن تاریخی و اصول تبیینی مبهم، استدلال‌های استقراء‌گرایان ذاتاً آزمون‌ناپذیر است (همچنین نگاه کنید به بوروی ۱۹۸۹، صص ۷۷۵ و ۷۷۸).

روش استقرای میلی به‌تنهایی برای بنا کردن روابط علی در تحقیق تطبیقی تاریخی ناکافی است.^۱ مقداری نظریه برای هدایت کردن انتخاب موردهای متناسب (اسکاچپول و سامرز ۱۹۸۰) و برگزیدن فاکتورهای متناسب برای ادغام در

^۱ - روش استقرایی مشکلات دیگری را هم شامل می‌شود. روش استقرایی فرض می‌گیرد که متغیر وابسته همیشه همان علت‌ها را دارد، بنابراین احتمال گوناگونی علل کافی را رد می‌کند. شرایط ضروری برای اجرای روش اختلاف-شبهت همه به جز یک فاکتور در دو مورد یا بیشتر - تقریباً به هیچ وجه خارج از آزمایشگاه وجود ندارد.



مدل (راجین ۱۹۸۷) ضروری است. روش‌های توافق و اختلاف نتایجی به بار خواهند آورد که تابع مستقیم موردهای انتخابی و فاکتورهای ادغام شده هستند.^۱ با این حال، نقش نظریه به‌ندرت در مباحث روش‌شناختی تحقیق مبتنی بر روش استقرایی مشخص شده است. از دو راهبرد متفاوت برای اجتناب از مطرح کردن بحث آن استفاده شده است. یکی حرکتی به سوی تجربه‌گرایی است: «چگونه هرگز می‌توانیم به بینش‌های جدید نظری برسیم، اگر نگذاریم الگوهای تاریخی با ما سخن بگویند، به‌جای آنکه همیشه آن‌ها را از درون چشم‌بندها، یا لنزهای به‌شدت رنگی نظریه‌های از پیش حاضر بنگریم؟» (اسکاچپول ۱۹۸۶، ص ۱۹۰).^۲ دیگری تقلیل نظریه به چیزی شهودی، همان‌طور که اسکاچپول وقتی که از استفاده

^۱ - در دولت‌ها و انقلاب‌های اجتماعی (۱۹۷۹) اسکاچپول دو شرح از انتخاب مورد ارائه می‌دهد، یکی مبتنی بر تاریخ شخصی‌اش (صص xii-xiii) و دیگری بر اساس شباهت‌های بین خود موردها (صص ۴۰-۴۲؛ همچنین نگاه کنید به تأکید بر شباهت به عنوان معیار انتخاب موضوع در ایوانز، روش‌مه‌یر و اسکاچپول [۱۹۸۵]). بیشتر کارهای اسکاچپول درباره دولت رفاه هیچ بحث روشنی را در باب انتخاب موضوع دربر نمی‌گیرد. (نگاه کنید به اسکاچپول ۱۹۸۰؛ اسکاچپول و ایکنبری ۱۹۸۳؛ وی‌یر و اسکاچپول ۱۹۸۵). با وجود این، اورلاف و اسکاچپول [۱۹۸۴] یک استنناست. در این نوشته موردها بر اساس تئوری قبلی انتخاب شدند. روش انتخاب موردها به ویژه برای اسکاچپول مهم است چون در تعمیم‌سازی بر استقراء متکی است. در یک کار اخیرش درباره دولت رفاه، بحث می‌کند که مایل است از «مقایسه‌هایی میان سوئد، بریتانیا و ایالات متحده آمریکا برای بسط یک تبیین» (وی‌یر و اسکاچپول ۱۹۸۵، ص ۱۱۹) استفاده کند. با این وجود، اگر تبیین‌ها بر اساس مقایسه‌های موارد مشخص بنا شوند، پس تبیین تابعی از موارد منتخب مشخص برای مقایسه به شمار می‌رود. از آنجایی که هیچ بحث قانع‌کننده‌ای به عنوان اینکه چرا این موارد انتخاب شدند و نه دیگران ارائه نشده است، هیچ تعمیمی برای موردهای مشخص مطالعه شده تضمین نشده است.

^۲ - اسکاچپول تنها دانشمند تطبیقی-تاریخی نیست که به نظریه به چشم چیزی نگاه می‌کند که کسی در شرایط آزادانه یک پروژه را آغاز می‌کند. مان (۱۹۸۶، ص vii) هم از آغاز کردن با «گمان نظری» صحبت می‌کند و اشتاین کوم (۱۹۷۸، ص ۴) پیشنهاد می‌کند که تحقیق باید با یک «بینش کلی مبهم» شروع شود.



از «حدس‌های راهبردی» برای انتخاب کردن فاکتورهای علی که در مدلش ادغام شده‌اند (۱۹۷۹، ص ۳۹) یا «ظن‌هایی که به فرضیات شکل می‌دهند؛ سخن می‌گویند. ظن‌ها و شهود مطمئناً جای خود را در رویه تحقیق دارند؛ اما به‌ندرت جایگزینی برای تئوری عمومی به‌عنوان مبنایی برای انتساب مکانیزم‌های علی هستند.

شکست استقراء در نشان دادن مکانیزم‌های علی

نه‌تنها استقراء برای برقراری رابطه علی جامعه‌شناسی تاریخی به میزان ناچیزی مناسب است؛ بلکه همچنین نمی‌تواند به شناخت مکانیزم‌هایی منجر شود که کانون دیرپای تبیین جامعه‌شناختی را تشکیل می‌دهند. روش‌های توافق و اختلاف میل هیچ‌چیزی درباره شیوه‌هایی که علت‌ها، معلول‌ها را به وجود می‌آورند نمی‌گویند؛ کاربرد این روش‌ها در بهترین حالت مجموعه‌ای از همبستگی‌های منسجم ارائه می‌دهد. جامعه‌شناسان کتاب خودکشی را تدریس نمی‌کنند چون دورکیم همبستگی‌های قابل‌اتکا بین نرخ‌های خودکشی و انواع ساخت دین یا خانواده برقرار کرد. بلکه، توجه‌مان به وسیله مکانیزم‌های گوناگون علی که دورکیم در تبیین این همبستگی پیش برده؛ جلب شده است (در این مورد، فروپاشی کنترل‌های هنجاری بر خودخواهی). همین امر در مورد مارکس صادق است. اگرچه بسیاری از پیش‌گویی‌هایش غلط از کار درآمده؛ کار مارکس مکانیزم‌های علی مهمی برگرفته از تئوری عمومی مهیا می‌سازد.



در جدیدترین اثر تطبیقی-تاریخی، مکانیزم‌های علی هم غایب‌اند و هم ضمنی یا در شیوه‌ای تک کاره به کار رفته‌اند. اما جامعه‌شناسانی که تبیین‌های علی منسجم آزمون‌پذیر را برای رویدادهای تاریخی جستجو می‌کنند؛ با در پیش گرفتن چنین اسلوبی دچار بدفهمی شدند.

همگی می‌دانیم که انقلاب‌هایی در فرانسه در ۱۷۸۹، در روسیه در ۱۹۱۷، در چین در ۱۹۴۹ رخ داد. اسکاچپول نشان می‌دهد که - با توجه به شرایط ساختاری مشترک معین (از جمله در میان‌شان، فشارهای ژئوپلیتیک بین‌المللی به دولت‌ها) - وجود جماعت‌های دهقانی نیرومند با وقوع انقلاب به‌طور مثبتی مرتبط است. حتی اگر اعتبار این استنتاج علی را مسلم فرض کنیم، تبیین رضایت‌بخش باید نشان دهد چرا انقلاب جایی رخ می‌دهد که جماعت‌های دهقانی نیرومندند. چه

۱- در این بخش بر بحث‌های اسکاچپول درباره رابطه بین جوامع دهقانی و انقلاب‌ها متمرکز می‌شویم، که همانطور که دیگران اشاره کرده‌اند، فاقد مکانیزم‌های علی بسنده است (تایلور ۱۹۸۸؛ بوروی ۱۹۸۹، ص ۷۷۱). اگرچه محدودیت فضایی این مقاله اجازه نمی‌دهد تا مثال‌های متعدد دیگری را برشمردیم اما نشان می‌دهیم که فقدان مکانیزم علی در جامعه‌شناسی تطبیقی تاریخی معاصر همه‌گیر است. مسئله به وبری‌هایی که بحث می‌کنیم محدود نمی‌شود، بلکه در کارهای اخیر بسیاری از دورکیمی‌ها و مارکسیست‌های معاصر هم وجود دارد (نگاه کنید به اثر هانت درباره نظریه‌های انقلاب [۱۹۸۴، صص ۳-۱۴]). هر دو، هم کارکردگرایی (سوآنسون ۱۹۶۷، ۱۹۶۰؛ اریکسون ۱۹۶۶) و هم تحلیل‌گران سیستم-جهانی (والرشتاین ۱۹۸۹، ۱۹۸۰، ۱۸۷۴) با بسیاری از معیارهای ما برای تئوری عمومی روبه‌رو می‌شوند، اما هیچ کدام به طور کافی مکانیزم‌های علی را شناسایی نمی‌کنند. مکانیزم‌ها غالباً در کار کارکردگرایی غایب هستند (نگاه کنید به انتقادات هومنز [۱۹۶۴، صص ۸۱۳-۸۱۵] و ووئو [۱۹۸۵، صص ۷۷۹-۸۰۰]) و توسط والرشتاین به شیوه‌ای یک سویه شناسایی شده‌اند. نبود مکانیزم‌های علی در این آثار به خاطر ریزش‌لوده‌های نابسندشان است (مثل مورد اسکاچپول). علاوه بر این، فقدان مکانیزم علی به کار تطبیقی تاریخی محدود نمی‌شود. کلمن (۱۹۸۶، صص ۳۲۸-۳۲۹) اشاره می‌کند که در تحقیق پیمایشی معاصر در جامعه‌شناسی نیز رایج است.

مکانیزمی است که نتایج انقلابی را با این پیش‌شرط ساختاری به‌خصوص پیوند می‌دهد؟ چنین مکانیزم‌هایی باید از تئوری‌های عمومی مشتق شوند.

تایلور (۱۹۸۸) یک چنین مکانیزمی، برگرفته از تئوری بازی‌های مکرر ارائه می‌دهد. او مدعی می‌شود که برای نفرت جماعت‌های همبسته دهقانی شرکت کردن در کنش جمعی انقلابی عقلانی است. این مکانیزم مشخص از شباهت جماعت-های دهقانی با فرا بازی دوراهی N نفر زندانی برگرفته شده است. از آنجایی که الزامات تعریفی این فرا بازی‌ها واضح است، تناسب این شباهت موضوع رد تجربی است. بنابراین، یکی از مفروضات این مکانیزم این است که مشارکت-کنندگان باید در روابط اجتماعی‌ای که به‌طور نامحدود تکرار می‌شوند، درگیر شوند. این امر این مفهوم تجربی را به دنبالش می‌آورد که وقوع کنش جمعی باید به‌طور معکوسی (به‌شرط مساوی بودن سایر چیزها) با تحرک جماعت‌های دهقانی تغییر کند (برای جماعت‌های نسبتاً متحرک، دوام روابط اجتماعی پرشش‌برانگیز است). الزام دیگر این مکانیزم این است که شرکت‌کنندگان باید دانش مشترک درباره رفتار گذشته یکدیگر را به اشتراک بگذارند (هکتر 1990a). مفهوم تجربی این امر آن است که وقوع کنش جمعی باید به‌طور مستقیم (به‌شرط مساوی بودن سایر چیزها) با تراکم الگوهای سکونت در جماعت‌های دهقانی تغییر کند (برای اینکه هزینه‌های نظارت در سکونتگاه‌های پراکنده بیشتر است).

به‌وضوح، اجتماعات دهقانی تاریخی در کشورهای وسیعی مانند فرانسه، روسیه، و چین به‌طور قابل توجهی همگام با این - و سایر - جنبه تغییر کردند، و اگر مکانیزم



تایلور درست است ما باید قادر به گذشته کاویدن اینکه کدام نوع از روستاها (و مناطق) می‌توانستند بالاترین نرخ‌های کنش جمعی را برانگیزانند؛ باشیم.^۱

یک تصویر: تعیین‌کننده‌های خودمختاری دولتی و پیامدهای آن

بخشی از قابل‌توجه‌ترین تحقیقات جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی استقراء گرا با گستره و تعیین‌کنندگان خودمختاری دولتی و صورت‌بندی سیاست‌های دولتی مربوط است. اخیراً، برنامه تحقیقی بین‌رشته‌ای مبتنی بر تئوری انتخاب عقلانی برای کاویدن چنین موضوعاتی آغاز شده است. بهره‌گیری از روش‌های متفاوت در توجه کردن به مشکلات حقیقی مشابه، فرصتی برای مقایسه کردن رویکردهای استقراء گرا و تاریخی با آن‌هایی که مبتنی هستند بر یک تئوری عمومی - در این مورد انتخاب عقلانی (نورث و توماس ۱۹۷۳؛ بیتس و لین ۱۹۸۵؛ کایزر ۱۹۸۹، ۱۹۸۷؛ لوی ۱۹۸۸) - در تحلیل خودمختاری دولتی مهیا می‌سازد

^۱ - در حالی که منتقد انکای انحصاری بر استقراء بوده‌ایم، دلایل کمی وجود دارد که یک رویکرد قیاسی محض [تواند] جایگزین برتری معرفی کند. پس از دهه‌ها توسعه، نظریه آگزیوماتیک جامعه‌شناسی (برگر، زلدیچ، و اندرسون ۱۹۷۲) در نورا فکندن بر مشکلات جهان واقعی شکست خورده است. همین حکم هشدارآمیز را باید برای استراتژی‌های قیاسی در سایر رشته‌ها مثل تئوری بازی مکرر (هکتر 1990a)، برای ترکیب فریبده استقراء و تئوری بازی نگاه کنید به میلگرام، نورث، وینگاست [۱۹۹۰] و تئوری انتخاب عمومی (مولر ۱۹۸۹) در نظر داشت. به طور مشابهی، تئوری کالاهای عمومی (آلسون ۱۹۶۵؛ هاردین ۱۹۸۲) قادر نبوده است تبیین کند که چرا انقلاب‌ها گاهی اتفاق می‌افتند یا چرا بسیاری از آمریکایی‌ها در انتخابات به نتیجه مطلوبی می‌رسند. برخلاف قیاس‌گرایان محض، شکی نداریم که تاریخ اهمیت دارد. برای نقد تعصب قیاس‌گرایانه - چشم‌اندازی که فقط وسایل منطقی مورد نیاز در علوم تجربی قیاسی هستند - نگاه کنید به گرانباوم و سالمُن (۱۹۸۸).

(اسکاچپول ۱۹۸۵، ۱۹۸۰؛ مان ۱۹۸۶، ۱۹۸۴). هر دو رویکرد می‌کوشند به دو سؤال اساسی پاسخ گویند: (۱) چه چیزی بی‌ثباتی در خودمختاری دولتی را توضیح می‌دهد؟ (۲) تعیین گران اختلاف در سیاست‌های دولتی چیست‌اند؟ نوع پاسخ‌هایشان باید بیشتر سودمندی مواضع روشی مربوطه‌شان را پدیدار کند.

نظر اسکاچپول و مان درباره خودمختاری دولتی

اسکاچپول و مان (و سایر استقراء‌گرایان) به فهم ما از خودمختاری دولتی به مقدار زیادی خدمت کرده‌اند. آن‌ها نشان دادند که دولت‌ها به‌طور بالقوه خودمختارند و اینکه میزان خودمختاری در طول زمان و در هر دوره فرق می‌کند (اسکاچپول ۱۹۷۹، ۱۹۸۵؛ مان ۱۹۸۶). هر دوی آن‌ها، فاکتورهای ساختاری مرتبط با گوناگونی خودمختاری در موقعیت مشخص تاریخی را شناسایی کرده‌اند، و حکم‌هایی کلی درباره اینکه چه نوع فاکتورهایی احتمالاً بر خودمختاری دولت مؤثر است؛ ارائه داده‌اند. هرچه دولت خودمختارتر باشد، گنجایشش برای سیاست‌گذاری داخلی و خارجی بیشتر است. بنابراین، آن‌ها نشان داده‌اند که خودمختاری دولت یک عامل تعیین‌کننده مهم در سیاست‌های دولت است.

اسکاچپول مدعی است که فاکتورهای علیّ تعیین‌کننده خودمختاری دولت‌ها عبارت است از گرایش‌های ژئوپلیتیکی و بین‌المللی، وظایف حفظ نظم داخلی، ظرفیت‌های سازمانی صاحب‌منصبان دولت، ساختار دستگاه دولت، سیاست‌های دولتی پیشین، و منابع در دسترس دولت و سایر بازیگران (۱۹۷۹، ص ۳۰؛ ۱۹۸۲، ص ۲۶۷؛ ۱۹۸۵، صص ۹-۱۶، ۱۱-۱۷). رویکرد «دولت‌محور» اسکاچپول نشان می‌دهد که این فاکتورهای سیاسی مهم‌ترین علل خواهند بود؛ اما مدلی که



نشان‌دهنده چگونگی ارتباطشان یا شرایطی باشد که در آن هرکدام احتمالاً بیشتر یا کمتر مهم هستند؛ شامل نمی‌شود. رویکردش مکانیزم‌های کلی که نشان دهند چگونه این فاکتورها منجر به گوناگونی در خودمختاری می‌شوند، دربر نمی‌گیرد. از آنجایی که او امکان استفاده از یک تئوری عمومی خودمختاری دولتی را منکر می‌شود (۱۹۷۹، ص ۳۰)، تحلیل‌هایش شامل توصیف‌های روابط بین زیرمجموعه‌های این فاکتورها و خودمختاری دولت در مورد‌های تاریخی ویژه‌ای می‌شود (اسکاچپول ۱۹۷۹؛ اسکاچپول و ایکنبری ۱۹۸۳).^۱ اما چگونه می‌توانیم اعتبار ادعاهایش را قضاوت کنیم؟ رویکرد دولت‌محور اسکاچپول برای ایجاد کردن مفاهیم تجربی دقیق بسیار مبهم است، و تحلیل تاریخی‌اش مفاهیم تجربی بسیار اندکی به وجود می‌آورد، که توضیحاتش را آزمون ناپذیر می‌سازد.^۲

هرچند مان هم درباره امکان یک تئوری عمومی خودمختاری دولت بدبین است (۱۹۸۴، ص ۲۰۶)، اما درباره فاکتورهایی مرتبط با آن بحث می‌کند. او (۱۹۸۴، صص ۱۹۶-۲۰۷؛ ۱۹۸۶، صص ۴۱۶-۵۱۵) با یک استدلال کارکردی آغاز می‌کند که خودمختاری قویاً به سودمندی اجتماعی کارکردهای ارضی (مثل حقوق مالکیت و دیپلماسی ژئوپلیتیک) که تنها یک دولت می‌تواند مهیا سازد، مرتبط است. این کارکردها توسط حاکمان دولتی که سعی می‌کنند

^۱ - اسکاچپول توجه بسیار بیشتری به پیامدهای خودمختاری بر سیاست‌های دولت در مقایسه با علل خودمختاری مبذول می‌دارد، به همین خاطر می‌توانیم بر تحلیل‌هایش از سیاست‌های دولت نیز متمرکز شویم.
^۲ - همانطور که اسکاچپول از بحث «دولت محور» (۱۹۷۹) به چیزی به نام «فرآیند نهادی-سیاسی» (۱۹۸۸) منتقل شده، تعداد فاکتورهای علی شامل شده را وسعت بخشیده و به علاوه قدرت تحلیل و آزمون‌پذیری بحث‌هایش را کاهش داده است (نگاه کنید به انتقادات پایون [۱۹۸۹]).

قدرتشان را افزایش دهند به کار گرفته می‌شود. اگر «نیروهای جامعه مدنی» نتوانند دولت‌ها را کنترل کنند (توانایی‌شان برای انجام آن در ابتدا به وسیله توزیع منابع تعیین می‌شود)، خودمختاری دولتی افزایش خواهد یافت. هرچند، اگر حاکمان نتوانند مقامات دولتی را کنترل کنند، منابع را به جامعه مدنی می‌بازند و خودمختاری تنزل خواهد یافت (۱۹۸۴، صص ۲۰۳-۲۰۵؛ ۱۹۸۶، صص ۴۳۷، ۴۷۸-۴۸۲)

تیین مان از گوناگونی در خودمختاری دولت مثل تییین اسکاچپول برای منجر شدن به مفاهیم تجربی دقیق بسیار ناقص و مبهم است. مسلماً، توزیع منابع و توانایی زیردستان برای استفاده کردن از سازمان‌ها و نهادها برای کنترل کردن مقامات، تعیین‌کننده‌های مهم خودمختاری هستند. باوجوداین، این بینش‌ها تنها آغاز یک تییین خودمختاری دولت را تشکیل می‌دهد. تییین‌های آن‌ها نشان نمی‌دهند که چه زمانی و چگونه گروه‌ها برای دسته‌جمعی عمل کردن برای کنترل مقامات توانا هستند، چگونه توزیع منابع گوناگونی در خودمختاری پدید می‌آورد، چه نوع مکانیزم‌های کنترلی مهم نیستند، یا چگونه آن‌ها اعمال مقامات را تحمیل می‌کنند. یک تییین کامل مدلهایی را شامل می‌شود که مشخص سازند چگونه این فاکتورها به هم متصل‌اند و مکانیزم‌های علی‌نشان دهند چگونه آن‌ها به گوناگونی در خودمختاری منجر می‌شوند. تنها در آن موقع مفاهیم تجربی دقیق پدیدار می‌گردند. اما مدل‌ها و مکانیزم‌ها تنها از تئوری عمومی ناشی می‌شوند، چیزی که هم اسکاچپول و هم مان رد می‌کنند.

یک مدل انتخاب عقلانی خودمختاری دولت



تئوری انتخاب عقلانی یک منبع آزمون‌پذیر مدل‌های نظری مهیا می‌کند که بینش‌های مهم اسکاچپول و مان را شامل می‌شود و پروژه‌ای که آن‌ها شروع کرده‌اند، کامل می‌کند. تمامی تبیین‌های انتخاب عقلانی با فرضیه‌هایی آغاز می‌شوند که افراد بازیگران هدف‌دار و مقصودمند هستند که اهداف از پیش تعیین‌شده را دنبال می‌کنند.^۱ با توجه به این اهداف، نتایج اعمال مقامات به وسیله گوناگونی‌های موانع ساختاری تعیین خواهد شد. ضمن شروع کردن با این فرضیات اساسی، جامعه‌شناسان سیاسی انتخاب عقلانی یک مکانیزم علی ناشی از نظریه‌های موجود - مثل تئوری وابستگی به قدرت، تئوری بازی مکرر، تئوری موقعیت بهینه، تئوری عاملیت و تئوری همبستگی گروه - یا بیشتر به کار می‌برند برای مشکلی که در دست دارند (نگاه کنید به فریدمن و هکتر ۱۹۸۸).

مسئله خودمختاری دولت می‌تواند به شیوه‌ای بسیار ساده مدل‌سازی شود. در نخستین مرحله مدل، خودمختاری دولت کارکرد قدرت نسبی حاکمان در مقابل زیردستانشان تصور شده است. این قدرت نسبی اصولاً تحت تأثیر قرار می‌گیرد توسط: (۱) درجه‌ای که حاکمان به زیردستانشان وابسته هستند برای درآمد و دیگر منابع (امرسون ۱۹۸۱، ۱۹۶۲) و (۲) ظرفیت زیردستان برای نظارت و مجازات حاکمان (برگرفته از تئوری عاملیت [جنسن و مک‌لینگ ۱۹۷۶] و تئوری همبستگی گروه [هکتر ۱۹۸۷]).

^۱ - تبیین‌های انتخاب عقلانی از نتایج کلان اجتماعی معمولاً این فرضیه اضافی را دربرمی‌گیرد که بازیگران مغرض هستند (به دلایلی که هکتر روشن کرده [۱۹۸۷، صص ۳۱-۳۲]).

وابستگی حاکمان به زیردستان به‌طور معکوس با ارزش منابع تحت کنترل توسط حاکم تغییر می‌کند، اما همچنین به‌طور مستقیم با تحرک منابع زیردستان تغییر می‌کند (چراکه تحرک دارایی‌ها به‌منظور پنهان کردن و جابه‌جایی به کشور دیگر آسان‌تر است [بیتس و لین ۱۹۸۵]). یک مفهوم تجربی از فرضیه اول می‌تواند برگرفته شود: ^۱ هرچقدر ارزش اراضی تاج و تختی متعلق به سلطنت مطلقه بیشتر باشد، خودمختاری‌شان بیشتر است. ^۲ یک مفهوم تجربی (برگرفته از) فرضیه دوم این است که هرچقدر سهم منابع ملی کل تحت کنترل تاجران بزرگ‌تر باشد (در برابر مالکان) خودمختاری حاکمان پایین‌تر است. ^۳ پرزورسکی و والرشتاین (۱۹۸۸) بحث را بیشتر بسط می‌دهند. آن‌ها نشان می‌دهند که وابستگی دولت به سرمایه‌داران که تحرک سرمایه را کنترل می‌کنند، زمانی که دولت به مالیات برآمده از درآمد بیش از مالیات بر مصرف متکی است، بسیار بیشتر است. دیگر عامل اصلی تأثیرگذار بر خودمختاری دولت ظرفیت زیردستان برای نظارت و مجازات حاکمان است (هکتر ۱۹۸۷؛ کایزر ۱۹۸۷). تئوری عاملیت (جنسن و

^۱ - چندین مفهوم تجربی اضافی از این و دیگر فرضیات در این بخش پیروی می‌کنند؛ ما تنها کمی نمونه خواهیم ساخت. به علاوه، این‌ها نمونه‌های مجزایی هستند که از زمینه یک مدل کلی بیرون کشیده شده‌اند و بدین سان درست مساوی چیزهای دیگر هستند. تحلیل کاملی از خودمختاری دولت باید نگاهی به اثرات کلی توزیع منابع و همه ظرفیت‌های کنترل مرتبط بیندازد.

^۲ - خودمختاری بالای هنری هشتم (وابسته با الیزابت اول و استوارت‌های اولیه) و گوستاو واسا (وابسته به ملکه کریستینا) در سوئد بخشی از آن می‌تواند توسط تملک منابع زمین‌های پادشاهی توضیح داده شود (کایزر ۱۹۸۷).

^۳ - اهمیت تحرک دارایی‌های زیردستان توضیح می‌دهد که چرا خیزش پارلمان با مالیات بر اموال منقول در انگلستان عصر میانه در ارتباط بود (بیتس و لین ۱۹۸۵) و چرا سرمایه‌داران قدرت‌شان را بر سیاست‌های دولت-های معاصر افزایش داده‌اند.



مکلینگ (۱۹۷۶) یک شیوه برای مدل‌سازی این فرآیند پیشنهاد می‌کند. یک رابطه رئیس-کارگزار زمانی وجود می‌یابد که یک فرد یا بیشتر (رئیس) دیگری را (کارگزار) برای اجرای برخی خدمات به جای خودش بگمارد که وکالت بخشی از قدرت تصمیم‌گیری را شامل می‌شود. چون کارگزار (در اینجا، حاکم) همیشه به کارگرفتن قدرت برای ارتقای منافع خودش را به بهای منافع رئیس (سوژه‌ها) برمی‌گزیند، مشکلی به وجود می‌آید. برای اطمینان یافتن از اینکه حاکم در جهت منافع آن‌ها عمل می‌کند، زیردستان باید ظرفیت نظارت و مجازات کردن رفتار کارگزار را به دست آورند.

مفهوم تجربی عمده این مدل آن است که کنترل ظرفیت‌های زیردستان مستقیماً با سازمان سیاسی آن‌ها (طیفی از اجتماعات دهقانی تا احزاب سیاسی)، باوجود و قدرت مجامع نمایندگی مستقل و نهادهای قضایی مستقل،^۱ و با محدودیت‌های مطابق قانون اساسی بر قدرت حاکم (مثل فرمان کبیر یا فرمان آزادی صادره از طرف جان پادشاه انگلیس در سال ۱۲۱۵)^۲ تغییر می‌کند (و در نتیجه خودمختاری حاکمان به‌طور معکوس تغییر می‌کند).

^۱ - در اروپای مدرن اولیه، مجامع نمایندگی نهادهایی بودند که ظرفیت‌های نظارت و مجازات حاکمان را در اختیار زیردستان قرار می‌دادند. هرچند محل و شکل‌های این مجامع به‌طور وسیعی تفاوت داشت. چرا برای مثال، انگستان یک مجمع قانونی ملی را توسعه بخشید، درحالی‌که مجامع منطقه‌ای در فرانسه و اسپانیا اوایل دوره مدرن مسلط بودند؟ یک دلیل این است که فرانسه و اسپانیا سرزمین‌های وسیع‌تری بودند، و رؤسا مجبور می‌شدند هزینه‌های بیشتری برای سفر به پایتخت برای کنترل کارگزاران وفادارشان متحمل شوند (لوی، ۱۹۸۸).

^۲ - وجود مجامع نمایندگی قوی خودمختاری حاکمان مطلقه را به وسیله تحدید مخارج مالی شان محدود می‌کرد. برای مثال، پارلمان تلاش‌های چارلز اول را برای افزایش مالیات بر درآمد اجباری برای مشارکت در جنگ سی ساله ناکام گذاشت، در حالی‌که، حاکم فرانسوی و اسپانیایی، بدون رویارویی با مجامع نمایندگی



پیامدهای خودمختاری دولت: تبیین‌های متضاد سیاست‌های دولت

دلیلی که بسیاری از دانشمندان به خودمختاری حاکمان علاقه‌مند شده‌اند به این خاطر است که خودمختاری حاکمان فاکتور قطعی در تعیین کردن سیاست‌ها پنداشته شده است. هرچند، رابطه بین خودمختاری حاکمان و سیاست‌های دولت-ها به وسیله منافع (اهداف) حاکمان و دیگر بازیگران مرتبط و توانایی حاکمان برای کنترل مقامات میانجی می‌گردد.^۱ سیاست‌ها تغییر می‌کنند همان‌طور که خودمختاری حاکمان تغییر می‌کند چراکه منافع حاکم اغلب از آن بازیگران سیاسی دیگر تفاوت می‌کند. منافع بازیگران مرتبط بدین گونه مکانیزم‌های علی ضروری در سطح خرد برای توضیح دادن رابطه بین خودمختاری دولت و سیاست‌های دولت فراهم می‌کند. در نظریه‌های انتخاب عقلانی، منافع یک اولویت مشخص شده هستند، بدین گونه اجازه می‌دهند پیش‌گویی‌های آزمون‌پذیر درباره اینکه چگونه گوناگونی در خودمختاری (و دیگر فاکتورهای ساختاری) سیاست‌های دولت را تحت تأثیر خواهد داد، ساخته شوند (بیئتس ۱۹۸۳، ۱۹۸۱؛ کایزر ۱۹۸۷؛ لوی ۱۹۸۸).^۲

ملی نیرومند قادر به میدان بردن ارتش‌های عظیم بودند (راسل ۱۹۷۱، صص ۲۹۸-۳۱۰؛ کایزر ۱۹۸۷). در اسپانیا، مطلقه، نرخ مالیات در کاستیل (جایی که مجمع نمایندگی ضعیف بود) بسیار بیشتر از آراگون، والنسیا، یا کاتالونیا (جاهایی که مجمع نمایندگی قوی بودند) بود (مایزر ۱۹۷۵، صص ۶۰-۶۵؛ کایزر ۱۹۸۷).

^۱ -فاکتورهای ساختاری دیگر نیز سیاست‌های دولت را مستقیماً تحت تأثیر قرار می‌دهند و با تحمیل مجموعه انتخاب بازیگران در رابطه بین خودمختاری و سیاست‌ها میانجی‌گری می‌کنند. با وجود اینکه اهمیت این فاکتورها را درک می‌کنیم، برای تسهیل بحث مان آنها مورد بحث قرار نخواهند گرفت.

^۲ -بهای ساختن هر فرضیه کلی، پیشینی درباره منافع بازیگران از دست رفتن بخشی از دقت توصیفی است. برای مثال، از آنجایی که بعضی کنش‌های سیاسی به طور هنجاری یا عاطفی تحریک شده‌اند، هیچ نظریه انتخاب عقلانی یک توصیف کامل از همه سیاست‌های دولت مهیا نخواهد کرد. این بهایی است که برای



در مقابل، اسکاچپول و مان (و بیشتر جامعه‌شناسان تطبیقی تاریخی معاصر) در درجه اول گزارش‌های روایتی تک‌بعدی را برای شناسایی کردن منافع بازیگران به کار می‌برند. اگرچه هردوی آن‌ها اغلب بیان می‌کنند که بازیگران هدفمند و مغرض هستند (اسکاچپول ۱۹۷۹، صص ۲۹-۳۲؛ اسکاچپول ۱۹۸۵، ص ۱۵؛ مان ۱۹۷۷، ص ۲۸۶؛ مان ۱۹۸۶، صص ۲۹، ۴-۳۰) اما نه به‌طور منسجمی از این فرضیات بهره می‌گیرند و نه فرضیاتی پیرامون اهدافی می‌سازند که برای ساختن مفاهیم تجربی دقیق ضروری است. برای اسکاچپول، حاکمان گاهی بر وفق منافع مادی خودشان (۱۹۷۹، صص ۲۹-۴۸، ۳۰) و گاهی از طرف جامعه عمل می‌کنند (اسکاچپول و ایکنبری ۱۹۸۳، ص ۹۸) و در موارد دیگر اعمالشان به‌وسیله فاکتورهای فرهنگی شکل می‌گیرد (اسکاچپول و ایکنبری ۱۹۸۳، صص ۱۰۸، ۹۱؛ اسکاچپول ۱۹۸۸، ص ۳۰۷). از آنجایی که اسکاچپول هیچ بحثی درباره شرایط عمومی‌ای که درون آن، این منافع متفاوت رخ خواهد داد فراهم نمی‌آورد، توصیفش از سیاست‌های خاص دولت آزمون شدنی نمی‌تواند باشد. مان نشان می‌دهد که اهداف افراد به بحث‌های «نامربوط» هستند و اینکه رابطه بین عمل فردی و نتایج سطح کلان (مثل سیاست‌های دولت) «برای نظریه‌پردازی کردن بسیار دشوار» است (۱۹۸۶، صص ۲۹-۳۰) نظریه‌پردازان انتخاب عقلانی مخالف‌اند و می‌کشند تا روابط علی کلی و مکانیزم‌هایی که به سیاست‌های دولت منجر می‌شوند، مشخص کنند.

یک تئوری عمومی آزمون پذیر باید پرداخت شود. هرچند، وبر (۱۹۶۸، ص ۲۱) متذکر م شود که استفاده از فرضیات انتخاب عقلانی مطالعه اساس هنجاری و عاطفی کنش را تسهیل می‌کند، از این رو این‌ها توسط یک مدل دقیق به عنوان ناهنجاری‌ها برجسته شدند.



مقایسه تبیین‌های آغاز جنگ، که یکی از سیاست‌های قابل توجه هر دولتی است، اهمیت مکانیزم‌های کلی سطح خرد را نشان می‌دهد. با وجود اینکه جنگ نقش مهمی در مباحث مطرح شده توسط اسکاچپول (۱۹۷۹) و مان (۱۹۸۶) بازی می‌کند، فقدان تشخیص منسجم و دقیقشان از منافع، آن‌ها را از بسط یک نظریه شروع جنگ بازمی‌دارد. مان گاهی اوقات شروع جنگ را از خلال منافع مادی توضیح می‌دهد (۱۹۸۶، صص ۲۵۲، ۱۰۱-۴۳۲-۴۳۱، ۲۵۵؛ ۱۹۸۷، صص ۳۸-۳۶) و در مواقع دیگر بر مشخصات هنجاری/فرهنگی منافع تکیه می‌کند (۱۹۸۶، صص ۴۳۱؛ ۱۹۸۷، صص ۳۹-۴۱). پردازش‌ترین بررسی اسکاچپول از شروع جنگ (۱۹۸۸) هیچ بحث کلی‌ای از منافع سیاسی بازیگران را دربر نمی‌گیرد. به‌عنوان نتیجه نبود مکانیزم‌های سطح خرد، نه اسکاچپول و نه مان تبیین‌های آزمون‌پذیر از شروع جنگ شرح و بسط نداده‌اند.

با این حال می‌شود مدل‌های خود مختاری را با فرضیاتی در باب منافع ادغام کرد تا یک تئوری برای سلطنت مطلقه شرح و بسط داد. جنگ سیاستی بود که به‌طور کلی به‌وسیله پادشاهان مطلق طرفداری می‌شد اما به‌وسیله بسیاری از زیردستانشان مورد مخالفت قرار می‌گرفت (کایزر). دلیلی که پادشاهان خودمختار احتمالاً وارد جنگ‌ها می‌شوند از همین قضیه برمی‌خیزد، چون زمانی که این ماجراجویی‌ها موفق‌اند به میراث پادشاه می‌افزایند، و زمانی که ناموفق‌اند سهم بزرگی از هزینه‌های جنگ‌ها به زیردستان منتقل می‌شود. بنابراین، کایزر، دراس، و برشتاین (۱۹۹۱) دریافتند حاکمانی که در اروپای غربی مدرن اولیه منابع مستقل



قابل توجهی داشتند در مقایسه با کسانی که نداشتند با احتمال بیشتری جنگ‌ها را شروع می‌کردند.^۱

فاکتور دوم میانجی‌گر در رابطه بین خودمختاری و سیاست دولت توانایی حاکمان در کنترل مقامات دولتی است. حتی حاکمان با خودمختاری بالا در گروه‌های اجتماعی قادر به تعقیب سیاست‌های در راستای منافعشان نخواهند بود اگر از اینکه مقامات دولتی دستوراتشان را انجام خواهند داد، نتوانند اطمینان حاصل کنند.^۲ هم اسکاچپول (۱۹۷۹، ص ۸۹؛ ۱۹۸۵، ص ۱۶) و هم مان (۱۹۸۴، صص ۲۱۱، ۲۰۵؛ ۱۹۸۶) در تحلیل‌هایشان از سیاست‌های دولت از این موضوع بحث می‌کنند، اما چون هیچ‌کدام مدل‌هایی یا مکانیزم‌هایی ندارند، یک نظریه جامع از ظرفیت حاکمان برای کنترل مقامات مهیا نمی‌سازند.

توانایی حاکمان در کنترل مقامات می‌تواند با همبستگی گروه (هکتر ۱۹۸۷) و تئوری عاملیت (جنسن و مک‌لینگ ۱۹۷۶) مدل‌سازی گردد- توانایی حاکمان در کنترل مقامات تابعی از منابع، نظارت کردن و مجازات کردن به شمار می‌آید. لوی (۱۹۸۸) مدعی است که حاکمان درون محدوده تعیین‌شده توسط قدرت همکاری بازیگران، کارآمدترین ابزار موجود برای کنترل مقامات دولتی را انتخاب خواهند کرد. پس حاکمان جمهوری روم در ابتدا کشاورزی مالیاتی را پذیرفتند چون کاراتر از جایگزین بوروکراتیکش بود، اما در سال‌های بعد حفظش

^۱ - سیاست‌های مالی و اقتصادی دولت‌ها نیز در بخشی به وسیله خودمختاری دولت تعیین می‌شود و می‌تواند با همان نوع مدل‌های نظری و مکانیزم‌ها تحلیل گردد (نورث و توماس ۱۹۷۳؛ کایزر ۱۹۸۷؛ لوی ۱۹۸۸).

^۲ - عدم توانایی پادشاهی تودور در انگلستان در اجرای تنظیمات اقتصادی‌شان (نورث و توماس ۱۹۷۳) و حاکمان خاندان مینگ چین در اجرای سیاست‌های مالی (کایزر و تونگ ۱۹۸۹) مسئله را نمایان می‌کند.

کردند (با وجود عدم بهره‌وری فزاینده‌اش) چراکه حاکمان با وابستگی به مالیات کشاورزان رشد کرده بودند. با این حال، کایزر و تانگ (۱۹۸۹) نشان می‌دهند که گوناگونی در سطح فساد مقامات دولتی مینگ و چینگ چین می‌تواند با اختلافات در هزینه‌های اندازه‌گیری دارایی مشمول مالیات، ظرفیت‌های نظارت حاکمان، و سطح حقوق مقامات می‌تواند توضیح داده شود.

خودمختاری دولت و صورت‌بندی سیاست‌های دولت بدین سان می‌تواند به‌عنوان محصول روابط تعاملی چندگانه عاملیتی تحلیل شود. زمانی که تئوری عاملیت با تئوری همبستگی گروه ادغام شود، مدل مقتصدی فراهم می‌کند که به‌قدر کافی کلی هست تا برای روابط بین گروه‌های اجتماعی و حاکمان (کانون توجه مارکسیست‌ها و کثرت‌گراها) و روابط بین حاکمان و مقامات دولتی (نقطه توجه وبریان‌ها) به کار رود. مکانیزم‌هایی برگرفته از این نظریه‌ها پذیرفتنی هستند و مفاهیم تجربی نسبتاً دقیق تولید می‌کنند. بعضی از این مفاهیم تجربی پشتیبانی دریافت کرده‌اند. همچنین، مکانیزم‌های علی گوناگون برگرفته از دیگر تئوری‌های عمومی شاید روزی تبیین‌های بهتری از این پدیده‌ها مهیا کنند. هنوز هیچ مکانیزمی نمی‌تواند از استقراء تنها ناشی شود؛ از آنجایی که استقراء گرایان تئوری عمومی را رد می‌کنند، نمی‌توانند تبیین قابل مقایسه‌ای که هم پذیرفتنی باشد و هم آزمون‌پذیر بسازند.

نتیجه‌گیری

تاریخ استقرایی تطبیقی محض ریسک بزرگ نابسند بودن هم در تاریخ و هم در جامعه‌شناسی را متقبل می‌شود. تاریخ‌دانانی در حال بررسی کتاب‌های جامعه-



شناسان تاریخی-تطبیقی اغلب از پهنه وسیع و اتکای به منابع دست‌دوم که منجر به سطحی‌نگری و سوء تفسیر می‌شود، انتقاد می‌کنند(نگاه کنید به آپلی ۱۹۷۹، صص ۳۳۷-۳۳۸؛ مونا س ۱۹۸۰، ص ۳۰۰؛ کامرون ۱۹۸۱، صص ۳۴۳-۳۴۵؛ وبر ۱۹۸۷، ص ۸۵۲). جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی باید قادر به پاسخگویی باشند که علی‌رغم این نقاط ضعف- که می‌توانند به حداقل برسند اما شاید هرگز به‌طور کامل در این نوع تحقیق برطرف نشوند- کارهایشان به‌وسیله مهیا کردن تبیین‌های جامع واقعیت‌های مربوط به جوامع تاریخی و فرهنگ‌ها به فهم جهان اجتماعی خدمت می‌کند.

به خاطر دلایلی که در این مقاله با دقت شرح داده شد، دانشمندانی که تئوری عمومی را رد می‌کنند نمی‌توانند به این پاسخی بدهند و در برابر انتقاد از سوی جامعه‌شناسان (و حتی بعضی تاریخ‌دانان) به این مفهوم که تبیین‌هایشان بسیار ناپخته و مبهم هستند که مفاهیم تجربی تعیین‌کننده را دربرداشته باشند، آسیب‌پذیر می‌مانند(نگاه کنید به دان ۱۹۸۰، ص ۶۷؛ آپلی ۱۹۷۹، ۳۳۸؛ کالورت ۱۹۸۱، ص ۹۳؛ اشتاین کوم ۱۹۸۲؛ تیلی ۱۹۸۷، ص ۶۳۰).^۱

باید اطمینان داشت، استقراء در تحقیق تطبیقی-تاریخی ضروری است. شواهدی که به‌وسیله روش‌های استقرایی کشف می‌شود هم برای استقرار روابط علی و هم برای ارزیابی مناسب بودن مکانیزم‌های علی جایگزین ضروری است. باوجوداینکه، استنتاج علی خصوصاً در تحقیق تاریخی غامض است، تاریخ‌دانان

^۱ -نیازی به گفتن ندارد که تمام این عقاید منفی نیستند، و حتی عقاید ذکر شده گاهی جنبه‌های مشخصی را تحسین می‌کنند. این عقاید ذکر نشدن تا برسانند که این تحقیق کم‌کیفیت است؛ اما به سادگی برخی از مشکلات مشترکی را که از رد تئوری عمومی برمی‌آید، نشان می‌دهد.



تطبیقی همچنین نیاز دارند اعتنای بسیار بیشتری به مکانیزم‌هایی معطوف دارند که به روابط علی‌ای منجر می‌شوند که توسط تحقیق تجربی‌شان روشن شده است. اتکای اختصاصی بر روش استقرایی بسیاری از دانشمندان معاصر را به نادیده گرفتن نقش حیاتی مکانیزم‌های علی در تبیین تاریخی رهنمون شده است. زمان آن است که عدم توازن روش‌شناختی که معلول اتکای بیش‌ازحد بر استقراء گرای و جامعه‌شناسی تطبیقی-تاریخی را فراگرفته است جبران شود. در جو فکری‌ای که اهمیت تئوری‌های عمومی لکه‌دار شده است، نقش مکانیزم‌های علی هم‌چنان نادیده گرفته خواهد شد.

منابع:

REFERENCES

- Abrams, Philip. 1982. *Historical Sociology*. Ithaca, N.Y.: Cornell University Press.
- Anderson, Philip W., Kenneth J. Arrow, and David Pines, eds. 1988. *The Economy as an Evolving Complex System*. Santa Fe Institute Studies in the Sciences of Complexity, vol. 5. Redwood City, Calif.: Addison-Wesley.
- Appleby, Joyce. 1979. Review of *Kings or People*, by Reinhard Bendix. *Journal of Interdisciplinary History* 10 (2): 337-38.
- Apter, David. 1971. "Comparative Studies: A Review with Some Projections." Pp. 3-18 in *Comparative Methods in Sociology*, edited by Ivan Vallier. Berkeley: University of California Press.

ادامه منابع در صفحه بعد...



- Arjomand, Said Amir. 1988. *The Turban for the Crown: The Islamic Revolution in Iran*. New York: Oxford University Press.
- Bates, Robert. 1981. *Markets and States in Tropical Africa*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- . 1983. *Essays on the Political Economy of Rural Africa*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bates, Robert, and Donald Da-Hsiang Lien. 1985. "A Note on Taxation, Development, and Representative Government." *Politics and Society* 14 (1): 53–70.
- Beauchamp, Tom L., and Alexander Rosenberg. 1981. *Hume and the Problem of Causation*. New York: Oxford University Press.
- Bendix, Reinhard. 1963. "Concepts and Generalizations in Comparative Sociological Studies." *American Sociological Review* 28:532–39.
- . 1984. *Force, Fate, and Freedom*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Berger, Joseph, Morris Zelditch, Jr., and Bo Anderson. 1972. Introduction. Pp. ix–xxii in *Sociological Theories in Progress*, vol. 2. Edited by Joseph Berger, Morris Zelditch, Jr., and Bo Anderson. New York: Houghton Mifflin.
- Berk, Richard A. 1988. "Causal Inference for Sociological Data." Pp. 155–74 in *Handbook of Sociology*, edited by Neil J. Smelser. Newbury Park, Calif.: Sage.
- Bhaskar, Roy. 1975. "Feyerabend and Bachelard: Two Philosophies of Science." *New Left Review* 94:31–35.
- Blalock, Hubert M. 1961. *Causal Inferences in Nonexperimental Research*. Chapel Hill: University of North Carolina Press.
- . 1984. *Basic Dilemmas in the Social Sciences*. Beverly Hills, Calif.: Sage.
- Boyd, Richard N. 1973. "Realism, Undetermination, and a Causal Theory of Evidence." *Nous* 7:1–12.
- Bueno de Mesquita, Bruce. 1980. "Theories of International Conflict: An Analysis of Appraisal." Pp. 361–98 in *Handbook of Political Conflict*, edited by Ted Robert Gurr. New York: Free Press.
- . 1981. *The War Trap*. New Haven, Conn.: Yale University Press.
- Burawoy, Michael. 1989. "Two Methods in Search of Science: Skocpol versus Trotsky." *Theory and Society* 18:759–805.
- Burke, Peter. 1980. *Sociology and History*. London: Allen & Unwin.
- Calvert, Peter. 1981. Review of *States and Social Revolutions*, by Theda Skocpol. *History* 66 (216): 93.
- Cameron, Rondo. 1981. Review of *The Modern World-System II*, by Immanuel Wallerstein. *Journal of Interdisciplinary History* 12 (2): 343–45.
- Chivot, Daniel. 1985. "The Rise of the West." *American Sociological Review* 50 (2): 181–94.
- Coats, A. W. 1989. "Explanations in History and Economics." *Social Research* 56 (2): 331–60.
- Cohen, Morris R., and Ernest Nagel. 1934. *An Introduction to Logic and Scientific Method*. New York: Harcourt Brace & Co.
- Coleman, James S. 1986. "Social Theory, Social Research, and a Theory of Action." *American Journal of Sociology* 91 (6): 1309–35.
- David, Paul A. In press. "Why and When Does History Really Matter?" *Journal of Economic History*.
- Day, Richard H. 1983. "The Emergence of Chaos from Classical Economic Growth." *Quarterly Journal of Economics* 98 (May): 201–13.
- Day, Richard H., and W. Huang. 1989. "Bulls, Bears and Market Sheep." Modelling Research Group Working Paper no. M8822. University of Southern California, Department of Economics.
- Dray, W. 1957. *Laws and Explanation in History*. Oxford: Oxford University Press.



- Dunn, John. 1980. Review of *Kings or People*, by Reinhard Bendix. *History* 65 (213): 67–68.
- Durkheim, Émile. 1982. *The Rules of the Sociological Method*. London: Macmillan.
- Elster, Jon. 1983. *Explaining Technical Change*. Cambridge: Cambridge University Press.
- . 1989. *Nuts and Bolts for the Social Sciences*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Elton, G. R. 1967. *The Practice of History*. New York: Crowell.
- Emerson, Richard. 1962. "Power-Dependence Relations." *American Sociological Review* 27:31–41.
- . 1981. "Social Exchange Theory." Pp. 30–65 in *Social Psychology: Sociological Perspectives*, edited by M. Rosenberg and R. Turner. New York: Academic Press.
- Erikson, Kai. 1966. *Wayward Puritans*. New York: Wiley.
- Evans, Peter. 1979. *Dependent Development: The Alliance of Multinational, State, and Local Capital in Brazil*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- Evans, Peter, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol. 1985. "On the Road toward a More Adequate Understanding of the State." Pp. 347–66 in *Bringing the State Back In*, edited by Peter Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press.
- Friedman, Debra, and Michael Hechter. 1988. "The Contribution of Rational Choice Theory to Macrosociological Research." *Sociological Theory* 6:201–18.
- Gadamer, Hans Georg. 1972. *Truth and Historicity*. The Hague: Nijhoff.
- Giddens, Anthony. 1979. *Central Problems in Social Theory*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Grunbaum, Adolf, and Wesley C. Salmon. 1988. *The Limitations of Deductivism*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Hammel, E. A. 1980. "The Comparative Method in Anthropological Perspective." *Comparative Studies in Society and History* 22 (2): 145–55.
- Hardin, Russell. 1982. *Collective Action*. Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Hechter, Michael. 1975. *Internal Colonialism: The Celtic Fringe in British National Development, 1536–1966*. Berkeley: University of California Press.
- . 1987. *Principles of Group Solidarity*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- . 1990a. "The Attainment of Solidarity in Intentional Communities." *Rationality and Society* 2 (2): 142–55.
- . 1990b. "On the Inadequacy of Game Theory for the Solution of Real-World Collective Action Problems." Pp. 240–49 in *The Limits of Rationality*, edited by Karen S. Cook and Margaret Levi. Chicago: University of Chicago Press.
- Heckathorn, Douglas. 1983. "Formal Historical Analysis: Quantitative and Non-quantitative Approaches." *Social Science Journal* 20:1–16.
- . 1984. "Mathematical Theory Construction in Sociology: Analytic Power, Scope, and Accuracy as Trade-offs." *Journal of Mathematical Sociology* 10:295–323.
- Holland, Paul W. 1986. "Statistics and Causal Inference." *Journal of the American Statistical Association* 81:945–60.
- Holt, Robert, and John Turner. 1970. *The Methodology of Comparative Research*. New York: Free Press.
- Homans, George. 1964. "Bringing Men Back In." *American Sociological Review* 29 (5): 809–18.
- Hume, David. (1748) 1894. *Enquiry concerning Human Understanding*. Oxford: Clarendon.
- Hunt, Lynn. 1984. *Politics, Culture, and Class in the French Revolution*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.



- Jackson, Frank, and Philip Pettit. In press. "Structural Explanation in Social Theory." In *Reductionism and Anti-reductionism*, edited by David Charles and Kathleen Lemon. Oxford: Oxford University Press.
- Jensen, Michael C., and William H. Meckling. 1976. "Theory of the Firm: Managerial Behavior, Agency Costs, and Ownership Structure." *Journal of Financial Economics* 3 (4): 305–60.
- Keat, Russell, and John Urry. 1975. *Social Theory as Science*. London: Routledge & Kegan Paul.
- Kiser, Edgar. 1987. "Kings and Classes: Crown Autonomy, State Policies, and Economic Development in Western European Absolutisms." Ph.D. dissertation. University of Arizona, Department of Sociology.
- . 1989. "A Principal-Agent Analysis of the Initiation of War in Absolutist States." Pp. 65–82 in *War in the World-System*, edited by Robert Schaeffer. New York: Greenwood.
- Kiser, Edgar, Kriss A. Drass, and William Brustein. 1991. "Determinants of War Initiation in Absolutist Western Europe." Paper to be presented at the annual meeting of the Public Choice Society, New Orleans.
- Kiser, Edgar, and Xiaoxi Tong. 1989. "Determinants of the Amount and Type of Corruption in State Fiscal Bureaucracies: An Analysis of Late Imperial China." Paper presented at the annual meeting of the Public Choice Society, Orlando, Fla.
- Klein, David M. 1987. "Causation in Sociology Today: A Revised View." *Sociological Theory* 5:19–26.
- Kuhn, Thomas. 1962. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.
- Lakatos, Imre. 1978. *The Methodology of Scientific Research Programs*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Lenin, V. I. (1918) 1964. *State and Revolution*. Moscow: Progress.
- Lenski, Gerhard. 1988. "Rethinking Macrosociological Theory." *American Sociological Review* 53 (2): 163–71.
- Levi, Margaret. 1988. *Of Rule and Revenue*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Lipset, Seymour Martin. 1960. *Political Man*. Garden City, N.Y.: Anchor.
- Lloyd, Christopher. 1989. "Realism, Structuralism, and History: Foundations of a Transformative Science of Society." *Theory and Society* 18:451–94.
- Mann, Michael. 1977. "States, Ancient and Modern." *Archives Européennes de Sociologie* 18:262–98.
- . 1984. "The Autonomous Power of the State: Its Origins, Mechanisms, and Results." *Archives Européennes de Sociologie* 25:185–213.
- . 1986. *The Sources of Social Power*. Cambridge: Cambridge University Press.
- . 1987. "The Roots and Contradictions of Modern Militarism." *New Left Review* 162:35–50.
- Marsh, Robert. 1967. *Comparative Sociology*. New York: Harcourt, Brace & World.
- Merton, Robert K. 1957. *Social Theory and Social Structure*. New York: Free Press.
- Milgrom, Paul R., Douglass C. North, and Barry R. Weingast. 1990. "The Role of Institutions in the Revival of Trade: The Law Merchant, Private Judges, and the Champagne Fairs." *Economics and Politics* 2 (1): 1–23.
- Mill, J. S. 1888. *A System of Logic*, 8th ed. New York: Harper & Brothers.
- Monas, Sidney. 1980. Review of *States and Social Revolutions*, by Theda Skocpol. *Journal of Modern History* 52 (2): 299–300.
- Moore, Barrington. 1966. *Social Origins of Dictatorship and Democracy*. Boston: Beacon.
- Mueller, Dennis. 1989. *Public Choice II*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Myers, A. R. 1975. *Parliaments and Estates in Europe to 1789*. London: Thames & Hudson.



- Nichols, Elizabeth. 1986. "Skocpol on Revolution: Comparative Analysis vs. Historical Conjuncture." *Comparative Social Research* 9:163-86.
- Nisbet, Robert. 1969. *Social Change and History*. New York: Oxford University Press.
- North, Douglass, and Robert Paul Thomas. 1973. *The Rise of the Western World*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nye, Mary Jo. 1972. *Molecular Reality*. London: Macdonald.
- Oakes, Guy. 1975. Introduction. Pp. 1-49 in *Roscher and Knies: Problems of Historical Economics*, by Max Weber. New York: Free Press.
- Olson, Mancur. 1965. *The Logic of Collective Action*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Orloff, Ann Shola, and Theda Skocpol. 1984. "Why Not Equal Protection? Explaining the Politics of Public Social Spending in Britain, 1900-1911, and the United States, 1890s-1920." *American Sociological Review* 49:726-50.
- Piven, Frances Fox. 1989. Review of *The Politics of Social Policy in the United States*, edited by Margaret Weir et al. *American Political Science Review* 83:1040-42.
- Popper, Karl. (1934) 1959. *The Logic of Scientific Discovery*. New York: Basic.
- Przeworski, Adam, and Michael Wallerstein. 1988. "Structural Dependence of the State on Capital." *American Political Science Review* 82 (1): 11-30.
- Ragin, Charles. 1987. *The Comparative Method: Moving beyond Qualitative and Quantitative Strategies*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- Ragin, Charles, and David Zaret. 1983. "Theory and Method in Comparative Research: Two Strategies." *Social Forces* 61 (3): 731-54.
- Reuschmeyer, Dietrich. 1984. "Theoretical Generalization and Historical Particularity in the Comparative Sociology of Rienhard Bendix." Pp. 129-69 in *Vision and Method in Historical Sociology*, edited by Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press.
- Ricoeur, Paul. 1984. *Time and Narrative*. Chicago: University of Chicago Press.
- Roth, Guenther. 1968. Introduction. Pp. xxxvii-civ in *Economy and Society*, by Max Weber. Edited by G. Roth and C. Wittich. New York: Bedminster.
- . 1971. "Max Weber's Comparative Approach and Historical Typology." Pp. 75-96 in *Comparative Methods in Sociology*, edited by Ivan Vallier. Berkeley: University of California Press.
- Russell, Conrad. 1971. *The Crisis of Parliaments*. Oxford: Oxford University Press.
- Salmon, Wesley C. 1984. *Scientific Explanation and the Causal Structure of the World*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- Sewell, William H., Jr. 1985. "Ideologies and Social Revolutions: Reflections on the French Case." *Journal of Modern History* 57 (1): 57-87.
- . 1987. "Theory of Action, Dialectic, and History: Comment on Coleman." *American Journal of Sociology* 93 (1): 166-71.
- Skocpol, Theda. 1979. *States and Social Revolutions*. Cambridge: Cambridge University Press.
- . 1980. "Political Response to Capitalist Crisis: Neo-Marxist Theories of the State and the Case of the New Deal." *Politics and Society* 10 (2): 155-201.
- . 1982. "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution." *Theory and Society* 11:265-83.
- . 1984. "Emerging Agendas and Recurrent Strategies in Historical Sociology." Pp. 356-91 in *Vision and Method in Historical Sociology*, edited by Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press.
- . 1985. "Bringing the State Back In: Strategies of Analysis in Current Research." Pp. 3-43 in *Bringing the State Back In*, edited by Peter Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press.



- . 1986. "Analysing Causal Configurations in History: A Rejoinder to Nichols." *Comparative Social Research* 9:187–94.
- . 1988. "An 'Uppity Generation' and the Revitalization of Macroscopic Sociology." *Theory and Society* 17:627–43.
- Skocpol, Theda, and John Ikenberry. 1983. "The Political Formation of the American Welfare State in Historical and Comparative Perspective." *Comparative Social Research* 6:87–148.
- Skocpol, Theda, and Margaret Somers. 1980. "The Uses of Comparative History in Macrosocial Inquiry." *Comparative Studies in Society and History* 22 (2): 174–97.
- Smelser, Neil. 1959. *Social Change in the Industrial Revolution*. Chicago: University of Chicago Press.
- . 1968. *Essays in Sociological Explanation*. Englewood Cliffs, N.J.: Prentice-Hall.
- Stedman Jones, Gareth. 1976. "From Historical Sociology to Theoretical History." *British Journal of Sociology* 27 (3): 295–305.
- Stinchcombe, Arthur. 1968. *Constructing Social Theories*. New York: Harcourt, Brace & World.
- . 1978. *Theoretical Methods in Social History*. New York: Academic Press.
- . 1982. "Review Essay: The Growth of the World-System." Discussion of *The Modern World-System II*, by Immanuel Wallerstein. *American Journal of Sociology* 87 (6): 1389–95.
- Suppe, Frederick. 1977. *The Structure of Scientific Theories*. Urbana: University of Illinois Press.
- Suppes, Patrick. 1970. *A Probabilistic Theory of Causality*. Amsterdam: North-Holland.
- Swanson, Guy. 1960. *The Birth of the Gods*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- . 1967. *Religion and Regime*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Taylor, Michael. 1988. "Rationality and Revolutionary Collective Action." Pp. 63–97 in *Rationality and Revolution*, edited by Michael Taylor. Cambridge: Cambridge University Press.
- Tilly, Charles. 1964. *The Vendee*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- . 1970. "Clio and Minerva." Pp. 433–66 in *Theoretical Sociology*, edited by John McKinney and Edward Tiryakian. New York: Appleton-Century-Crofts.
- , ed. 1975. *The Formation of National States in Western Europe*. Princeton, N.J.: Princeton University Press.
- . 1981. *As Sociology Meets History*. New York: Academic Press.
- . 1984. *Big Structures, Large Processes, Huge Comparisons*. New York: Russell Sage.
- . 1987. "Power History." Review essay on *The Sources of Social Power*, by Michael Mann. *Contemporary Sociology* 16 (5): 630–31.
- Wallerstein, Immanuel. 1974. *The Modern World-System I*. New York: Academic Press.
- . 1979. *The Capitalist World-Economy*. Cambridge: Cambridge University Press.
- . 1980. *The Modern World-System II*. New York: Academic Press.
- . 1989. *The Modern World-System III*. New York: Academic Press.
- Weber, Eugen. 1987. Review of *The Contentious French*, by Charles Tilly. *Journal of Modern History* 59 (4): 850–53.
- Weber, Max. (1922) 1968. *Economy and Society*. Berkeley: University of California Press.
- Weil, Frederick. 1985. "The Variable Effects of Education on Liberal Attitudes: A Comparative-Historical Analysis of Anti-Semitism Using Public Opinion Survey Data." *American Sociological Review* 50 (4): 458–74.



- Weir, Margaret, and Theda Skocpol. 1985. "State Structures and the Possibilities for 'Keynesian' Responses to the Great Depression in Sweden, Britain, and the United States." Pp. 107–68 in *Bringing the State Back In*, edited by Peter Evans, Dietrich Rueschemeyer, and Theda Skocpol. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wiley, Norbert. 1986. "The Current Interregnum in American Sociology." *Social Research* 52:179–207.
- Wuthnow, Robert. 1985. "State Structures and Ideological Outcomes." *American Sociological Review* 50 (6): 799–821.
- Zaret, David. 1978. "Sociological Theory and Historical Scholarship." *The American Sociologist* 13:114–21.
- Zelditch, Morris. 1971. "Intelligible Comparisons." Pp. 267–307 in *Comparative Methods in Sociology*, edited by Ivan Vallier. Berkeley: University of California Press.



تاریخ و جامعه‌شناسی: چیستی جامعه‌شناسی تاریخی^۱

جیری سوبرت، ترجمه عمادالدین پاینده

۱. مقدمه

رابطه جامعه‌شناسی و تاریخ بسیار پیچیده و ناسازگار است؛ این رابطه دارای ابعادی است که به‌طور مشخص موضوع را قدری دشوار می‌سازد. به این معنا که به عدم قطعیت نظری و روش‌شناختی می‌انجامد و از این رهگذر چندین مقوله «ناسازگار» به وجود می‌آورد. اگرچه برخی نویسندگان جامعه‌شناسی تاریخی را حوزه‌ای رسمی و سروشکل گرفته می‌دانند و برخی دیگر تمایز میان تاریخ و جامعه‌شناسی را دشوار تلقی می‌کنند، ارتباط میان رشته‌های دانشگاهی تاریخی و جامعه‌شناختی به‌طور قابل توجهی محدود است. یکی از نشانه‌های این محدودیتِ ارتباط، کمی دپارتمان‌های دانشگاهی است که به این موضوع اختصاص دارد. علیرغم انتظارات مسلمی که نسبت به پیوستگی بین این دو رشته وجود دارد، ارتباط میان شاغلان خاص این دو رشته با یکدیگر همواره مملو از ناآگاهی متقابل، تعصبات بی‌جا، سوگیری و حتی نقطه نظرات بعضاً بسیار دور از هم بوده است. از ابتدا باید بگوییم، قصد ما پرداختن به رابطه غامض جامعه‌شناسی و تاریخ

¹ Subrt, Jiri (2012) *History and Sociology: What is Historical Sociology?*, Rijeka: INTECH



است، و این کار را در حوزه‌ای از دانش انجام می‌دهیم که رویکرد ما لزوماً - در نظر گرفتن گستردگی وجوه و ابعاد مسئله - باید گزینشی باشد و علاوه بر آن برآمده از چشم‌انداز فکری جامعه‌شناختی باشد. محتمل است اگر مقاله‌ای با همین موضوع توسط یک تاریخ‌دان به رشته تحریر درآید مسائل کاملاً متفاوتی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. بدون شک نظرات در باب برخی مسائل مشخص، گوناگون و متفاوت است مثل سبک‌هایی برای بیان موضوعات مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۲. گفتگو میان دو ناشنوا (استعاره‌ای از تاریخ و جامعه‌شناسی)

در اوایل شکل‌گیری رشته جامعه‌شناسی بسیاری از پایه‌گذاران این حوزه به دنبال موضوع اصلی و اساسی پژوهش در این حوزه بودند. با این وجود، نزد نسل‌های بعدی جامعه‌شناسان، این چنین پرسش‌ها به تدریج اهمیت و ضرورت خود را از دست داد. اما این موضوع به طور قطع ناپدید نشد؛ برعکس، در برخی گفتمان‌های معاصر شاهد بازگشت آن به عرصه حرفه‌ای هستیم. شاهد این ادعا مشاجرات اخیر در ارتباط با رابطه جامعه‌شناسی و تاریخ است.

در کتاب مسائل محوری در نظریه اجتماعی اثر آنتونی گیدنز، نویسنده مدعی است که هیچ دلیل منطقی یا روش‌شناختی برای متمایز نمودن علوم اجتماعی و تاریخ وجود ندارد. این ادعا چندی بعد توسط نماینده صاحب‌نام جامعه‌شناسی تاریخی بریتانیا-فلیپ آبرامز - تقویت شد؛ او ادعا کرد که تاریخ و جامعه‌شناسی

^۱ مسائل محوری در نظریه اجتماعی: کنش، ساختار و تناقض در تحلیل اجتماعی (۱۳۸۴)، ترجمه محمد رضایی، نشر سعاد



همیشه یکی بوده و اساساً یک چیز هستند. گیدنز نیز به نوبه خود این بار در مهم‌ترین اثر نظری خود ساخت جامعه (۱۹۸۴) مدعی وجود این موقعیت وابستگی متقابل شد؛ او در این کتاب اذعان می‌کند که چیزی دال بر تمایز و تفاوت تاریخ و جامعه‌شناسی به لحاظ عقلی وجود ندارد. پژوهش تاریخی یک پژوهش در حوزه علوم اجتماعی است و بالعکس (گیدنز، ۱۹۸۸: ۴۱۶). چنانچه مرزی بین این دو وجود دارد صرفاً به سبب تقسیم کار در یک موضوع مشترک است و هیچ‌گونه جدایی روش‌شناختی و منطقی اساساً میان این دو وجود ندارد. صرف نظر از اینکه با ادعا گیدنز موافق باشیم یا مخالف، این واقعیت همچنان به قوت خود باقی است که جامعه‌شناسان و تاریخ‌دانان به یک زبان سخن نمی‌گویند. پیتر بورک در بحث از پیوند این دو رشته، یادی از سخن فرناند برودل راجع به «گفتگو ناشنویان» می‌کند. از منظر بورک فهم این مسئله تنها با بررسی دو حرفه (جامعه‌شناس و تاریخ‌دان) ممکن نیست بلکه باید ساختارهایی با زبان، ارزش‌ها و سبک‌های تفکر متفاوت را که از خلال شیوه‌های مختلف در آموزش و تربیت شکل گرفته‌اند را مورد مذاقه قرار داد: برای جامعه‌شناسان اعداد و برای تاریخ‌دانان کلمات؛ جامعه‌شناسان به دنبال فهم قواعد هستند و نسبت به تفاوت‌ها و خاص بودگی‌ها بی‌اعتنایند حال آنکه تاریخ‌دانان بر افراد و وجوه خاص آن‌ها تأکید دارند.

به باور پیتر بورک (۱۹۸۹) نوعی تنگ‌نظری تئوریک در کمین هر دو رشته است. تاریخ‌دانان در یک مسئله در پی خاص کردن بیش از اندازه آن هستند. می‌کوشند

^۱ جامعه‌شناسی تاریخی اثر فیلیپ آبرامز



تا مسئله را به‌مثابه چیزی منحصر به فرد درک کنند و این موضوع مانع از درک مسئله به‌عنوان تلفیقی از عناصر هم‌راستا و مشابه در سایر مکان‌ها می‌شود. جامعه‌شناسان برعکس گرایش به تعمیم هر چیز از خلال یک تجربه در زمان حال دارند و از فرایندهای تاریخی درازمدت و تغییرات اجتماعی غافل می‌شوند. وانگهی، رابطه این دو پیشه حائز برخی افسانه‌ها و کلیشه‌های غیر واقعی است: جامعه‌شناسان از منظر تاریخدانان کسانی هستند که سخنان انتزاعی‌شان هیچ‌گونه حساسیتی نسبت به زمان و مکان ندارد. در مقابل تصویری که از تاریخدانان وجود دارد عبارت است از گردآورندگانی آرمان‌گرا که از تحلیل و واکاوی دقیق و موشکافانه دانش خود عاجز مانده‌اند.

اگرچه بسیاری از اهالی علوم اجتماعی امروزه باور دارند که مرزهای جداکننده جامعه‌شناسی و تاریخ باید از میان برداشته شود، عده‌ای دیگر با قدرت علیه این ایده استدلال می‌کنند. در میان این افراد جان اچ. گولدتورپ از جمله چهره‌های برجسته است که با انتشار مقاله‌ای در سال ۱۹۹۱ در همین رابطه واکنش تند و سختی به این موضوع نشان داد. بجاست به این نکته توجه کنیم که گولدتورپ در دهه ۱۹۵۰ دانشجوی رشته تاریخ در دانشگاه لندن بوده است. او رویکردهای پژوهشی در جامعه‌شناسی و تاریخ را مقایسه می‌کند و سپس مدعی می‌شود که تفاوت این دو رشته تنها در جهت‌گیری‌شان نیست - نسبت به گذشته و حال - بلکه به این خاطر است که تاریخدانان بر یافته‌های خود به‌عنوان موجودیت‌های فضایی زمانی منحصر به فرد تأکید دارند در حالی که جامعه‌شناسان معتقدند فهم آن‌ها فراتر از تناسب‌های فضایی زمانی است. وی خشم خود را به سمت برخی همکارانش



نشانه می‌رود که به‌راحتی راجع به چیزی که گولدتورپ - به‌گونه‌ای حقارت‌آمیز - آن را «جامعه‌شناسی تاریخی والا» می‌نامد - فهم جامعه‌شناختی از تاریخ - می‌نویسند.

گولدتورپ (۱۹۹۱: ۲۱۲) با روایتی از زمان تحصیل در رشته تاریخ می‌کند که در آن زمان یک اصل روش‌شناختی را اتخاذ کرده - چیزی شبیه به «پرسش‌گرایی» در روش که با این پرسش از چیستی واقعیت تاریخی شروع می‌شود و با ارائه این پاسخ که واقعیت تاریخی در واقع استنباط از بقایای گذشتگان^۲ است ادامه می‌یابد. نویسنده مجدداً بر این نظریه تأکید می‌کند که گذشته تنها از طریق اشکالی که به لحاظ فیزیکی از آن بجای مانده باشد قابل‌شناسایی است. این بقایا ممکن است متفاوت باشند؛ اشیاء طبیعی مثل استخوان و مصنوعات انسانی (ابزارها، تسلیحات، کارهای هنری و ساختمان‌ها) یا آن‌طور که معمول است اسناد مکتوب (ارتباطات تعیین یافته).

در خصوص مسئله بقایا گذشتگان گولدتورپ اظهار می‌دارد که تعداد این آثار (چنانچه دوره خاصی موردتوجه قرار گیرد) بسیار محدود و ناکافی است (ممکن است تعداد این آثار در اثر تخریب کاهش یابد اما عموماً امکان افزایش آن وجود ندارد). کاری که تاریخدانان بر آن پافشاری می‌کنند کشف بقایای مکتوم‌مانده جدید و افزودن آن به آنچه تا پیش‌ازین شناخته‌شده بود - جهت استفاده به‌عنوان گنجینه شواهد تاریخی تدوین و ایجاد گزاره‌های علمی - است. در مقابل، طبق ادعا نویسنده واجد نوعی ارجحیت ذاتی است و آن‌هم

¹ catechism

² relics



این که صرفاً به آثار باقی‌مانده از گذشته متکی نیست و قادر است داده‌های خود را تولید کند و در نتیجه شواهد موردنیاز را به وجود آورد. پژوهش میدانی داده‌هایی تولید می‌کند که قبلاً وجود نداشت. بنابراین، جامعه‌شناسی در ارتباط با تاریخ ذاتاً در موقعیت بهتری قرار دارد لکن این به قیمت از دست دادن ظرافت، دقت و توجه خاص به منابع تاریخی است که از خصائص کار تاریخ‌دانان است. بنا بر نظر گولدتورپ این موضوع به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای تنها در کارهای شکل‌گرفته در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی نمایان است. گولدتورپ (همان: ۲۲۲-۲۳) در اینجا به‌طور مشخص کار دو چهره برجسته و مروج این حوزه را مدنظر دارد، برینگتون مور و تدا اسکاچیل.

گولدتورپ مشکل روش‌شناختی جدی در کارهایی که به دنبال تعمیم چشم‌انداز جامعه‌شناختی بر فرایندهای تاریخی هستند می‌یابد. او بیان می‌کند که تحلیل منابع دست‌دوم به‌نوبه خود منبعی قابل‌اعتنا در یافته‌های جامعه‌شناختی است و جامعه‌شناس را حاجت به کشف منابع اصلی و دست‌اول (بقایای گذشتگان) نیست؛ جامعه‌شناسان تاریخی اطلاعات موردنیاز خود را از مرور ادبیات تاریخی موجود به دست می‌آورد. پیامد وضعیت مذکور این است که بر اساس داده‌هایی که از تاریخ‌دانان به دست می‌آید، جامعه‌شناسان به‌گونه‌ای غیر تأملی^۱ تفسیر خود را اقتباس می‌کنند. از منظر گولدتورپ جامعه‌شناسان به این موضوع که منابع تاریخی - که با مشقت زیاد توسط تاریخ‌دانان به دست می‌آید و با مشقت دوچندان به شکل کاملاً محتاطانه تفسیر می‌شود - تا چه اندازه کفایت اعتباری و

^۱Unreflectively



علمی دارد نمی‌پردازند. نویسنده برای نمونه اشاره دارد به اتکا بیش از حد جامعه‌شناسان بر فهرست جامعی از منابع تاریخی (که لزوماً گزینشی هستند) برای پشتیبانی از مفاهیم و نظریات جامعه‌شناختی. اعتقاد گولدتورپ این است که جامعه‌شناسان تنها زمانی که ماهیت واقعیت مورد مطالعه‌شان ایجاب می‌کند باید به گذشته بپردازند و در این حالت نظیر تاریخ‌دانان مجبور به کار با منابع دست‌اول تاریخی هستند. در نتیجه‌گیری سخنان خود او تاریخ و جامعه‌شناسی را دو تلاش فکری ذاتاً متفاوت می‌نامد (همان: ۲۲۵). گولدتورپ با این نظر که جامعه‌شناس می‌تواند نظریه معتبر راجع به گونه «فرا تاریخی» ارائه دهد هرگز موافق نیست. هرگونه ایده در باب یکی بودن این دو رشته از نظر او مردود است و به طرز پرمخاطره‌ای می‌تواند موجب گمراهی شود همچنین توصیه او به جامعه‌شناسان پرهیز از درگیر شدن در فرایند اکتشاف (جستجو منابع و تعیین اعتبار آن‌ها) در حوزه تاریخ است.

مقاله‌ی گولدتورپ پس از انتشار واکنش‌های بحث‌برانگیزی به دنبال داشت که برخی از آن‌ها در مجله جامعه‌شناسی بریتانیا در سال ۱۹۴۹ منعکس گردید. مایکل مان (۱۹۹۴: ۳۷) با نظریه گولدتورپ مبنی بر اینکه جامعه‌شناسی بهتر است تنها به جوامع امروزی بپردازد شدیداً مخالفت می‌کند؛ از نظر مان جامعه‌شناسی علم شناخت جوامع صرف نظر از تاریخچه و مدت‌زمان تشکیل آن‌هاست. جوزف ام. بریانت (۱۹۹۴: ۱۴-۱۳) چنین درکی از جامعه‌شناسی تاریخی به‌عنوان نوعی ساختار ثانویه که فاقد مبنای تجربی کافی است را به کلی رد می‌کند. وی اشاره می‌کند که کار تاریخ‌دانان و جامعه‌شناسان از دو جزء اصلی تشکیل می‌شود:



نخست ارائه گزارش و سپس تفسیر داده‌ها. گزارش به داده‌ها و اطلاعات در دسترس برمی‌گردد و تفسیر تلاشی است برای یافتن معنا و دلالت در داده‌های مذکور. مرتبط بودن و ارزش کار محقق تنها مربوط به داده‌ها نیست بلکه برمی‌گردد به یکپارچگی درونی و انسجام تفسیر. نیکوس موزلیس (۱۹۹۴: ۳۵) اضافه می‌کند همه‌ی مورخانی که کارهای ترکیبی بزرگی انجام داده‌اند اساساً از همین داده‌های دست‌دوم که مورد استفاده جامعه‌شناسان تاریخی است، بهره برده‌اند و لذا در معرض ایرادات روش‌شناختی مشابهی قرار دارند.

چندی بعد این بحث در کارگرتروود میککل - هورک (۱۹۹۹) ادامه یافت. این محقق اتریشی معتقد است لازمه‌ی بحث گولدتورپ این است که جامعه‌شناسی از بیم این که غرق در جزئیات نشود تاریخ را رها کند. اما او اذعان می‌کند که واقعیت مهمی از دید گولدتورپ مغفول مانده است و آن‌هم اینکه هر واقعیت اجتماعی دارای ماهیتی تاریخی است و تمام داده‌های جامعه‌شناسی در نهایت امر، جزئی از تاریخ خواهند شد. خانم میککل هورک (همان: ۱۱) یادآور می‌شود که در پژوهش تجربی علوم اجتماعی و تاریخ به هم نزدیک‌ترند و گولدتورپ به این نکته توجه نکرده است. روش هرمنوتیکی و رویکرد انتقادی نسبت به منابع، تحلیل ریاضی و روش‌های آماری درست به همان اندازه که روش جامعه‌شناسی است، روش تاریخ نیز هست.

در ادامه با ارجاع به یوهان گوستاو درویسن می‌گویند پژوهش تاریخی تنها مبتنی بر بقایای گذشتگان نیست بلکه همچنین تکیه بر سنت‌ها دارد. بر این اساس گولدتورپ تاریخ فرهنگی که شامل مواردی همچون تاریخ ذهنیت (شیوه‌های



تفکر)، روزمرگی و خاطره‌ی جمعی را نیز نادیده انگاشته است. قسمتی از گذشته در واقع قسمتی از حال است و وضعیت کنونی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد - در سطح جهت‌گیری‌ها یا در نهادها و ساختارها به‌عنوان عنصر محدودکننده و مقیدکننده چارچوب‌ها. متأثر از بحث‌های پیشین میکال - هورک (همان: ۲۲) درصدد تعریف شرایط قطعی و مسلمی برمی‌آید که جامعه‌شناسی تاریخی باید در مشاهداتش به آن التزام داشته باشد. شرایط عبارت است از: فهم تئوری به‌عنوان وسیله و نه هدف، برخورد محترمانه و نه غیر انتقادی با یافته‌های علمی تاریخی؛ در صورت امکان کار کردن با منابع دست‌اول؛ احتیاط تفسیری در رابطه با عناصر ساختاری؛ و دست‌آخر درک زمان حال به‌مثابه چیزی که اساساً تاریخی است.

در اوایل دهه ۱۹۸۰ فیلیپ آبرامز (۱۹۸۲: ۳۰۰) به طرز خوش‌بینانه‌ای مدعی شد آثاری که طی دو دهه پیشین با قطعیت تمام در راستای ایده نظری بودن علم جامعه‌شناسی و توصیفی بودن علم تاریخ به انتشار رسیده‌اند مسلماً غیر تاریخی بوده‌اند. هرچه بعد نظری علم تاریخ تعمیق یافت، بیش‌ازپیش آشکار شد که فرض تاریخ‌دانان حرفه‌ای که نظریه را از کار خود بیرون گذاشته‌اند غیرقابل توجیه بوده است. بااین‌وجود اگرچه در سال‌های اخیر برخی تلاش‌ها جهت برقراری آشتی میان جامعه‌شناسی و تاریخ - عمدتاً از جانب جامعه‌شناسی تاریخی صورت گرفته است، امکان نادیده گرفتن این واقعیت که ارتباط و همکاری میان دو رشته مذکور همچنان پیچیده است و از عمق چندانی برخوردار نیست وجود ندارد. هنوز جامعه‌شناسان نقطه نظرات پیشین خود را راجع به تاریخ دارند و تاریخ‌دانان هم با استفاده از برخی مفاهیم جامعه‌شناسی به راه خود ادامه می‌دهند. اهمیت مقاله



گولدتورپ (۱۹۹۱) در بحث‌هایی که برانگیخت و توانست رابطه‌ی بین این دو رشته را برجسته کند نهفته است. گرچه نمی‌توان انکار کرد که رویکرد جامعه‌شناسان تاریخی به تاریخ با رویکرد تاریخ‌دانان به تاریخ متفاوت است، از این واقعیت نباید استنباط کرد که جامعه‌شناسی باید صرفاً یک‌رشته نظری باشد درحالی‌که وظیفه علم تاریخ لزوماً تأکید بر جمع‌آوری شواهد و ارائه توصیف از آن‌هاست. (این تصور رایج باید ابطال شود)

هرچند، تلاش گولدتورپ جهت قبول‌اندن مرز پررنگی میان تاریخ و جامعه‌شناسی محل بحث‌های بسیاری است لکن، انتقاد او از جامعه‌شناسی تاریخی تا حدی توجیه‌پذیر است. از این میان مطالب مختلف درسی که می‌توان گرفت این است که جامعه‌شناسی نمی‌تواند صرفاً با چشم‌اندازهای نظری خود به تاریخ بپردازد و در این راه فرایندهای روش‌شناختی و خصلت‌های قراردادی علم تاریخ را نادیده بگیرد. یکی از اشتباهات جامعه‌شناسان تاریخی می‌تواند عدم علاقه به مباحث روش‌شناختی در باب تفسیر منابع تاریخی باشد و این‌که از ادبیات تاریخی (منابع) تنها به‌مثابه یک «معدن سنگ» که مواد اولیه لازم برای ساخت ابنیه دوررس^۱ را فراهم می‌کند بهره ببرند. وانگهی، نباید از یاد برد که حتی جامعه‌شناسی تاریخی معاصر هم در معرض «وسوسه» ایجاد مفاهیمی که به طرز خطرناکی می‌تواند نزدیک باشد به آنچه کارل پوپر (۲۰۰۰) از آن تحت عنوان تاریخ‌گرایی یاد می‌کند (این تصور که ترقی تاریخی به‌واسطه ذات قوانین عینی و جهان‌شمول تاریخی که می‌توان آینده را بر اساس آن پیش‌بینی نمود ماهیتی مسلم و الزام‌آور دارد).

^۱Far-reaching



بدون شک روی آوردن به تاریخ نیازمند نظریه است؛ بنابراین، پرسش اصلی «نظریه - آری یا نه» نیست بلکه پرسش از کفایت نظریه‌هاست.

۳. مسئله دوری و نزدیکی

به‌منظور فهم بهتر ریشه ایده‌ها و نظرات امروزی در باب رابطه میان جامعه‌شناسی و تاریخ باید به سراغ تاریخ این مسئله غامض برویم. از آنجاکه طرح کلی مقالات حرفه‌ای امکان بررسی عمیق در این باب را به ما نمی‌دهد، چاره‌ای نداریم جز اینکه کار خود را به تلخیص پیشرفت‌های مهم و وقایع اصلی در تاریخ این مسئله محدود کنیم.

شاهدی بر این موضوع را می‌توان به‌طور مشخص در کار پیتر بورک (۱۹۸۹: ۱۲-۳۴) یافت که به سده ۱۸ میلادی برمی‌گردد تا زمانی را یادآور شود که در آن نظریه‌پردازانی همچون شارل لویی منتسکیو، آدام فرگوسن و جان میلار کارهای مهمی در زمینه‌ی تاریخ و پیشینه اندیشه پیشاجامعه‌شناختی به انجام رسانیده‌اند. در آن زمان، بر اساس آنچه در آثار تاریخ‌دانانی مثل ادوارد گیبون و ژول میشله بیان شده است، همزیستی و پیوند متقابل تاریخ سیاسی، تاریخ اجتماعی و اندیشه پیشاجامعه‌شناختی محل سؤال نبود.

با این وجود، تا میانه سده ۱۹ مرزهای مشخصی میان این حوزه‌ها وجود داشته است که به تدریج رویکرد تاریخ‌دان آلمانی لئوپولد وون رانکه مسلط شد. مطابق با نگاه رانکه علم تاریخ می‌بایست مبتنی بر پژوهش سیستماتیک و انتقادی منابع تاریخی باهدف نشان دادن تاریخ همان‌گونه که واقعاً بوده است، باشد. بر این اساس، تاریخ‌نگاری رانکه به سمت‌وسوی تاریخ سیاسی - که بر پایه مطالعه اسناد رسمی



استوار است - متمایل می‌شود. بعلاوه این گرایش به سبب تقارن زمانی با پیدایش نخستین مؤسسات علمی و نشریات تخصصی تاریخی از جانب فرایند تخصصی کردن تاریخ به شدت حمایت می‌شد. افزون بر این، نوشتن تاریخ به گونه‌ای که بتواند ابزاری برای تبلیغات حکومتی و محتوای کتب درسی شهروندان باشد، حمایت مالی اعتباری دولت‌ها را به همراه داشت. در این شرایط آثار مورخان اجتماعی و فرهنگی به تدریج در تطابق با استانداردهای حرفه‌ای جدید مورد قضاوت قرار گرفت؛ بر این اساس، آثار مذکور غیرمنسجم، غیرعلمی و نامتناسب با معیارهای نوین ارزیابی شد.

در میان این آثار، تقدیر و سرنوشت به گونه‌ای رقم خورد که اثر فاخر یاکوب بورکهارت *تمدن رنسانس در ایتالیا* (۱۸۶۰)^۱ با بی‌مهری مواجه شد و در زمان انتشار موفقیت چندانی نیافت مگر اینکه از آن به عنوان اثری عظیم و مهم یاد شد. در این میان، استثنایی در فرانسه اتفاق افتاد آن‌هم در مورد تاریخدان (استاد امیل دورکیم) مشهور دنیس دوکولانژ^۲ بود که اثر مهمش در باب *شهر باستانی* (۱۸۶۴) علیرغم ترکیب کردن رویکرد جامعه‌شناختی و تاریخی بسیار مورد توجه قرار گرفت. در مقابل، کارل لامپرشت مورخ آلمانی دست به انتقاد و مخالفت تند علیه رویکرد فردگرایی غالب و اعتقاد به این که افراد بزرگ تاریخ را می‌سازند زد و کوشید نوعی تاریخ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را پایه‌ریزی کند.

از قرن ۱۹، بسیاری از مورخان جامعه‌شناسی را به خاطر این که تا حد زیادی انتزاعی و ساده‌انگارانه به نظر می‌رسید و از فهم خاص بودگی وقایع تاریخی

^۱ در ایران با عنوان *فرهنگ رنسانس در ایتالیا* توسط محمدحسن لطفی ترجمه شده است: نشر طرح نو (۱۳۸۹)

^۲ Numa denis fustel de coulanges (1830- 1889)



عاجز بود، کنار گذاشتند. این مسئله در سطح نظری و روش‌شناختی نخست از جانب فیلسوفان آلمانی ویلهلم دیلتای، ویلهلم ویندلبانند و دیگران مطرح گردید. دیلتای تفاوت میان علوم طبیعی - که تلاش می‌کند از بیرون به توضیح و توصیف پردازد (توضیح) - و علوم انسانی - که هدف آن فهم «درونی و همدلانه» است (تفهم) - را مورد توجه قرار داد.

ویندلبانند علوم طبیعی را دانش‌های «قانون‌گذار» می‌داند که هدفش کشف قوانین عمومی است در مقابل علوم انسانی دانش‌های «مجازی و ذهنی» هستند که از نظر او به توصیف وقایع منفرد و منحصر به فرد می‌پردازد. بسیاری از جامعه‌شناسان از این تمایز میان علوم قانون‌گذار و علوم ذهنی استفاده کرده‌اند تا تفاوت تاریخ - که در آن اندیشه دارای جهت‌گیری توصیفی و خاص‌گرایانه است - و جامعه‌شناسی - که هدفش حصول تعمیم‌های تجربی است - را تشریح کنند. از منظر علم تاریخ، جامعه‌شناسی تبدیل به یک شبه‌علم می‌شود که از روش‌های مناسب برای تحقیق در طبیعت بهره می‌برد و مناسبتی با پژوهش در تاریخ بشر ندارد.

در اواخر قرن نوزدهم این جدایی و تمایز قائل شدن میان تفکرات و ایده‌ها مخالفت‌هایی را در علم اقتصاد برانگیخت با عنوان «مناقشات بر سر روش».^۳ این مناقشه در واقع میان مکتب اتریش (کارل منگر) و مکتب تاریخی آلمان (ویلهلم روشر، گوستاو اشمولر و نیز ماکس وبر و ورنر زومبارت) رخ داد. مبنای این مناقشه روشی که در سه سطح اتفاق افتاد مسائلی از قبیل کاربست روش‌های

^۱Erklären

^۲Verstehen

^۳methods dispute



استقرایی و قیاسی، قوانین یقین آور و تجربی و فردگرایی و جمع‌گرایی روش-شناختی بود (لوژک ۲۰۰۱). جامعه‌شناسی در سده ۱۹ و ابتدا سده ۲۰ تنها معطوف به وقایع اجتماعی معاصر نبود بلکه گذشته نیز نقش پررنگی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی داشت. بعد تاریخی مسائلی که در آثار این دوره نظیر کارهای اگوست کنت، هربرت اسپنسر، کارل مارکس، امیل دورکیم، ماکس وبر، گئورگ زیمل، ویلفردو پارتو و دیگران نمود یافت جزء لاینفک مفاهیم و نظریات جامعه‌شناختی آن‌ها بود (در مورد آثار وبر باید گفت پیوند آن با تاریخ بیش از دیگران است تا حدی که می‌توان جامعه‌شناسی او را زیرمجموعه تاریخ دانست). در میان بسیاری از جامعه‌شناسان آن زمان باور به نظریه تکامل همچنان غلبه دارد که بر این اساس تاریخ صرفاً «تسلسل تعدادی از وقایع به گونه‌ای خاص» نیست بلکه، «بیانگر قوانین پیشرفت و ترقی تاریخی» است (ایده‌ای که بعدها توسط کارل پوپر تحت عنوان تاریخ‌گرایی مورد انتقاد قرار گرفت). درک بسیاری از جامعه‌شناسان کلاسیک از تاریخ ذاتی بود و اغلب با بی‌اعتنایی نسبت به تاریخ-نگاری مرسوم همراه بود - که از منظر آنان با جزئیات غیرضروری آراسته شده و به طرز نادرستی سازمان یافته است. اگر فرضاً معنایی هم برای تاریخ قائل بودند، آن معنا چیزی جز «منبعی برای تأمین مواد خام مطالعات تطبیقی در حوزه جامعه‌شناسی» نبود (بورک: ۱۹: ۱۹۸۹).

هرچند، تعداد کمی از مورخان در کشورهای آلمانی‌زبان توانستند - در گذار از قرن نوزده به بیست - خود را از جریان تاریخ‌نگاری متأثر از رانکه جدا کنند (تلاش‌های لامپرشت که در نهایت با اقبال و درک اجتماع علمی روبرو نشد)،



در سایر کشورها مورخین به تدریج موجبات پیدایش و ترقی تاریخ اجتماعی را فراهم کنند.

در ایالات متحده فردریک جکسون ترنر نقش بسیار مهمی در این امر داشت. ترنر تلاش کرد وضعیت منحصر به فرد آمریکا به لحاظ مرزبندی را تشریح کند اما نه مرز میان ایالت‌ها بلکه، مرز میان «تمدن» و «درنده‌خویی». جیمز هاروی رابینسون بر پیشرفت اجتماعی، علمی و فکری بر ضد تاریخ سیاسی تأکید کرد. چارلز آستین برد متأثر از مارکس جنگ‌های داخلی آمریکا را به مثابه تعارض میان ناحیه صنعتی شده شمال و ناحیه جنوب - که همچنان در آن جامعه وابسته به زمین و کشاورزی تداوم داشت - توضیح داد.

در فرانسه، مکتب تاریخی جدیدی توسط فراسوا سیمیانده پایه‌گذاری شد که منتقد تقلیل تاریخ به وقایع تاریخی و اشخاص بزرگ بود. هانری پیرن مورخ بلژیکی کتابی در باب تاریخ اجتماعی و اقتصادی اروپا به رشته تحریر درآورد. اثر یوهان هوئیترنگا - متعلق به مکتب هلند - که به اواخر قرون وسطی اختصاص داشت سهم بسزایی در رشد و بالندگی تاریخ فرهنگی داشت.

ماهیت تئوریک نظریاتی که در نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در باب توسعه اجتماعی مطرح گردید، بی‌تردید تأثیر شگرفی بر این واقعیت که در مراحل بعدی سیر تفکر جامعه‌شناختی شاهد تغییر مسیر از مطالعه پویایی جامعه - که ریشه در تاریخ دارد - گذاشت (اگرچه نه به‌طور کامل؛ استثنائاتی نظیر پیتیریم سوروکین وجود دارد).



در جامعه‌شناسی آنچه فراگیر گردید گرایش به ترسیم مدل از وضعیت کنونی بود و نیز تأکید بر تجزیه و تحلیل داده‌هایی که نشانگر زمان حال هستند (نوربرت الیاس بعدها این گرایش را تحت عنوان «بازگشت جامعه‌شناسی به زمان حال» مشخص کرد). منبع اصلی این چنین داده‌هایی آمارهای رسمی بوده است اما اکنون، به‌طور مشخص در آمریکا جامعه‌شناسان شروع به ایجاد روش‌های پژوهش تجربی با استفاده از ذوق و درک شخصی‌شان کرده‌اند. در این میان با رشد تخصصی شدن جامعه‌شناسی، میزان اطمینان این رشته افزایش می‌یابد و متعاقب این اتفاق فاصله آن از تاریخ بیشتر می‌شود. تاریخ ربط خود را با جامعه‌شناسی از دست می‌دهد و یافته‌های تاریخی دیگر به‌عنوان داده‌های خام در تحلیل جامعه‌شناختی پذیرفته نمی‌شود.

به هر ترتیب، در دهه ۱۹۲۰ گذار قابل ملاحظه‌ای به سوی تاریخ اتفاق افتاد که در ارتباط با پیدایی مکتب آنال (نام آن از مجله سالنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی^۱ برگرفته شده است) بود. طلایه‌داران این جریان دو تن از اساتید دانشگاه استراسبورگ به نام لوسین فور و مارک بلوخ بودند. آن‌ها سلطه تاریخ سیاسی را برنافتند و کوشیدند تا پایه‌گذار مطالعه همه‌جانبه تاریخ باشند. الهام از سایر رشته‌های مرتبط، باعث شد تا آن‌ها عمیقاً تحت تأثیر جامعه‌شناسی دورکیم و به‌طور ویژه ساخت‌گرایی قرار گیرند. هرچند، در مقطع زمانی پیش از جنگ جهانی دوم، آنال چیزی بیش از یک جریان حاشیه‌ای نبود پس از ۱۹۴۵ این جریان تبدیل به یکی از مکاتب مهم و تأثیرگذار در تاریخ گردید. نسل دوم توسعه این مکتب با

^۱ *Annales d'histoire économique et sociale*,



مشارکت شاگرد مبرز فور، *فرناد برودل* (مؤلف اثر ماندگار «مدیترانه و جهان مدیترانه‌ای در عصر فیلیپ دوم» که در سال ۱۹۴۹ به چاپ رسید) تداوم یافت و نسل سوم آن را طیف گسترده‌ای از مورخان (نماینده جریان جدید تاریخ موج نو/ تاریخ نوین که ویژگی اصلی آن علاقه نامتداول به تاریخ روزمرگی (زندگی روزمره) است) تشکیل می‌دهند که در میان آن‌ها نام جورج دابی، ژاک لوگاف، امانوئل لودری، فیلیپ آریس، مونا اوزوف، فرانسوا فورت و دیگران به چشم می‌خورد.

اگرچه طی قرن بیستم جامعه‌شناسی و تاریخ از هم دور شدند، لکن جدایی کامل این دو رشته علمی به سبب جهت‌گیری پژوهشی‌ای که نام «جامعه‌شناسی تاریخی» را برای خود دست‌وپا کرده است هیچ‌گاه اتفاق نخواهد افتاد (در ادبیات علمی آمریکایی همچنین با عنوان «جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی» قابل‌ره‌گیری است). مؤلفین معاصر که بر این امر صحه می‌گذارند (از جمله می‌توان به دنیس اسمیت (۱۹۱: ۲۰۰۶) اشاره کرد) قائل به وجود اسلافی برای این رشته هستند (من جمله هیوم، اسمیت، فرگوسن، منتسکیو و توکویل)؛ کسانی که پایه‌گذار بنیان‌های تفکر جامعه‌شناختی بوده‌اند که بعدها در کار کلاسیک‌های جامعه‌شناسی تداوم یافت. *رایر شوتزیشل* نویسنده آلمانی از مکتبی موسوم به «وایمار» سخن می‌گوید - که اعضاء آن عبارت‌اند از آلفرد وبر، ورنر زومبارت، آلفرد وون مارتین، ادوارد هایمن، فرانز اوپنهایمر، امیل لدرر، کارل پولانی، هانز فرهیر و آدولف لوو - که در مقطع زمانی بین دو جنگ جهانی فعالیت می‌کرده است.



چهره دیگری که در این حوزه باید مورد توجه قرار گیرد کارل مانهایم است که رویکرد تاریخی را در جامعه‌شناسی معرفت به کار گرفته است.

در ایالات متحده، رابرت مرتون - با تأسی به ماکس وبر - تأثیر پیوریتانیسم انگلیسی بر رشد و ترقی علوم طبیعی را در کتاب علم، تکنولوژی و جامعه در سده هفدهم انگلیس مورد بررسی قرار داد. سوروکین در سال‌های ۱۹۴۱-۱۹۳۷ اثر پویایی‌های اجتماعی و فرهنگی را روانه بازار کرد؛ جورج هومنز نیز در سال ۱۹۴۱ مطالعه خود را به روستاییان در قرن سیزدهم میلادی را به چاپ رساند. تمام آثار یادشده از این منظر که نویسندگان آن علیه جریان غالب در جامعه‌شناسی عمل کردند، حائز اهمیت بسیار هستند.

در آمریکا، در همان دوران راینهارد بندیکس (۱۹۶۰) از ماکس وبر و رویکرد جامعه‌شناسانه تاریخی او پشتیبانی کرد. شناخته‌شده‌ترین اثر بندیکس ملت‌سازی و شهروندی (۱۹۹۶) است که در آن بر فرایندهای تاریخی توسعه رابطه میان دولت و شهروندان در ملت‌سازی^۱ تأکید می‌کند. او این مسئله را از خلال نمونه‌هایی از اروپای غربی، روسیه، ژاپن و هند مورد بررسی و مذاقه قرار می‌دهد. نتیجه‌گیری بندیکس از بحث چنین است که انواع گوناگونی از جوامع نسبت به مسائل یکسان واکنش‌های متفاوت نشان می‌دهند. فرهنگ ملل مختلف نتیجه تعارضات تاریخی به وجود آمده توسط نخبگانی است که رهبری را متناوب ساخته‌اند.

گواه معتبر دیگری که می‌توان در جهت تقریب جامعه‌شناسی و تاریخ برای پژوهشگران ارائه کرد، از ساخت‌گرایی کارکردی پارسونز آغاز می‌شود. در سال

^۱nation-building

۱۹۵۷ رابرت نیلی بلا با انتشار کتابی تحت عنوان دین توکوگاوا کوشید تا شباهت دین مردم ژاپن با اخلاق پروتستان را نشان دهد. نیل اسملسر در کتاب تغییر اجتماعی در انقلاب صنعتی (۱۹۵۹) بر مسئله تغییرات اجتماعی با تکیه بر توسعه صنعت نساجی در طول انقلاب صنعتی انگلیس (به‌عنوان نمونه) متمرکز شد. همچنین علاقه به رویکرد تاریخی را در کار سیمور مارتین لیپست موسوم به نخستین ملت نوین (۱۹۶۳) می‌توان مشاهده کرد. در دهه ۱۹۶۰ تالکوت پارسونز نظریه تکامل اجتماعی را - مبتنی بر مفهوم ظرفیت انطباقی فزاینده سیستم از طریق تمایز کارکردی - ساخته و پرداخته کرد. این نظریه در دو اثر پارسونز با عنوان جوامع: رویکرد تکاملی و مقایسه‌ای (۱۹۶۶) و سیستم جوامع مدرن (۱۹۷۱) منتشر گردید.

درست در میانه دهه ۱۹۷۰ شناخت گسترده‌ای در این حوزه که توسط نوربرت الیاس در کتاب دو جلدی فرایند متمدن شدن (۱۹۷۶) در مقطع زمانی پیش از جنگ جهانی دوم جمع‌آوری شده بود، روانه بازار شد. الیاس در این اثر فاخر نتایج تحقیقات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی خود را که نتیجه آن ابداع دو نظریه مرتبط است ارائه می‌کند: نخست نظریه متمدن‌شدن که دربرگیرنده تغییرات در شخصیت و رفتار است (جلد اول) و دوم نظریه تشکیل دولت (جلد دوم). متعاقباً سایر کتب الیاس نیز دربردارنده مجموعه غنی‌ای از ادبیات علمی دست‌دوم است. از منظر جامعه‌شناسی تاریخی گفته می‌شود رویکرد الیاس با مطالعات میشل فوکو در باب تحولات تاریخی قدرت و دانش و رابطه متقابل میان این دو تکمیل می‌گردد. فوکو گاهی از این‌نهارت کوزلک - که به تاریخ مفاهیم می‌پردازد و



ویراستار اثر به یادماندنی مفاهیم اساسی تاریخ (هشت جلدی) است - به عنوان یک مورخ یاد می‌کند. در ضمن به نظر می‌رسد پیترو بورک مورخ بریتانیایی، در مرز میان تاریخ فرهنگ و جامعه‌شناسی شناخت کار می‌کند. علاوه بر این، می‌توانیم بسیاری از آثار ارنست گلنر را در زمینه‌اش علی‌الخصوص کتاب‌هایی به مسائل مربوط به ملی‌گرایی می‌پردازد و پرسش‌های کلی در باب ساختار تاریخ بشر مطرح می‌کند در (گاو آهن، شمشیر و کتاب (۲۰۰۱) در این زمره بدانیم. آثار نویسندگانی که ذکر آن گذشت، دارای حیثیتی بین‌رشته‌ای است و نشان می‌دهد که چگونه می‌توان به سادگی - با درنوردیدن مرزهای مشخص رشته‌ها - به کسب دانش‌های نوین اقدام کرد. نماد جامعه‌شناسی تاریخی معاصر همین رویکردهای بین‌رشته‌ای نوظهور است.

۴. پدیده معاصر: جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی

در شکل‌گیری و رشد جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی معاصر برینگتون مور مورخ چپ‌گرا که به‌طور تخصصی در دانشگاه هاروارد بر روی تاریخ مدرن روسیه کار کرده است، نقش بسیار مهمی داشته است. اثر شاخص مور کتاب ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی (۱۹۶۷) است که در آن تحلیلی مبتنی بر مقایسه بی‌پایه وقایع تاریخی در انگلستان، آمریکا، فرانسه، آلمان، روسیه، ژاپن و چین در طول قرون و اعصار متممادی ارائه می‌کند. پیش از هر چیز توجه او معطوف است به درگیری‌های خشونت‌آمیزی که از خلال آن دولت‌ملت‌ها سر برآورده‌اند. عاملان اصلی در این تعارضات از نظر مور، بورژوازی امروزی را به



وجود آورده‌اند - به‌طور مشخص طبقات دهقانی و زمین‌داران (کشگران محوری تعارضات).

مور در تحلیلش سه مسیر تاریخی را که هر سه به جامعه مدرن انجامیده است از یکدیگر متمایز می‌سازد؛ نخست انقلاب بورژوازی (در انگلیس و فرانسه و ایالات متحده)، دوم انقلاب محافظه‌کاری (پروس و ژاپن) و بالاخره انقلاب دهقانی (روسیه و چین). مور اضافه می‌کند که جریان و خروجی هر یک از این انقلاب‌های، تعیین‌کننده کیفیت توسعه این کشورها در ادامه بوده است؛ برخی از کشورها در نتیجه انقلاب راه به دموکراسی بردند- نظیر انگلیس در قرن ۱۷، فرانسه پس از انقلاب کبیر در ۱۷۸۹ و آمریکا پس از اتمام جنگ‌های داخلی در سال ۱۸۶۶ - برخی به دیکتاتوری کمونیستی منجر شد- مشخصاً روسیه و چین پس از انقلاب دهقانی- و در مورد ژاپن و آلمان هم فاشیسم در اثر وقوع انقلاب‌های «از بالا» حاکم گردید. اگرچه برینگتون مور از گونه محققان- تک-نفره بود (کمتر با سایر اساتید و پژوهشگران همکاری داشت) و مدت کوتاهی از عمرش را صرف فعالیت‌های آکادمیک نمود اما با تمام این اوصاف، کارهای او به منبع الهام‌بخش بسیار مهمی برای نسل بعدی محققین تبدیل شد. در میان شاگردان ممتاز او چارلز تیلی و تدا اسکاچپل جریان موسوم به «جامعه‌شناسی تاریخی نوین» را پایه‌گذاری کردند.

اسکاچپل - جامعه‌شناس و محقق علوم سیاسی اهل ایالات متحده - معروف‌ترین اثر خود دولت و انقلاب‌های اجتماعی را در سال ۱۹۷۹ به انتشار رسانید. او انقلاب اجتماعی را به‌سان یک تحول و دگردیسی بنیادین در جامعه و ساخت طبقاتی فهم



می‌کرد که کم‌وبیش از خلال نوعی شورش طبقاتی از پایین اتفاق می‌افتد (اسکاچپل، ۳۳: ۱۹۷۹). او مدعی است انقلاب پیامد نااندیشیده تعارضات متعددی است که در یک وضعیت پیچیده اقتصادی اجتماعی و متأثر از شرایط بین‌المللی به وجود می‌آید. سه مورد خاص از انقلاب‌ها در کار او مورد بررسی قرار می‌گیرد: انقلاب فرانسه ۱۷۸۹، انقلاب روسیه ۱۹۱۷ و انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ - که پیش از آن جنگ‌های داخلی دیرپایی اتفاق افتاده بود - بر اساس دیدگاه اسکاچپل، علیرغم تنوع و تکثر این انقلاب‌ها، ویژگی‌های مشترکی در آن‌ها وجود دارد. انقلاب‌ها در کشورهایی اتفاق افتاده که از برخی جهات محروم بوده‌اند، ساختار حاکم به لحاظ درونی فاقد انسجام و از واکنش مؤثر نسبت به چالش‌های موجود عاجز بوده‌اند.

هر سه کشور بنا به ادعای این پژوهشگر آمریکایی، از عقب‌ماندگی در بخش کشاورزی رنج می‌بردند و این مسئله منجر به ناتوانی در افزایش محصولات کشاورزی شده بود. همچنین، شورش‌های گسترده در طبقات فرودست جامعه - علی‌الخصوص در میان دهقانان - در هر سه مورد وجود داشته است. وانگهی، رژیم‌های پیشین لاجرم با تغییرات ناگهانی در دولت‌های هم‌جوار مواجه شدند - که قدرت اقتصادی و نظامی بزرگ‌تری در اختیار داشتند - در نتیجه کمی پیش از وقوع انقلاب با یک‌سری شکست‌های نظامی روبرو شدند. اسکاچپل اهمیت بسزایی برای روابط متقابل دولت و شرایط بین‌المللی قائل است، لذا از نظریات مربوط به فرایند انقلاب که توسط برینگتون مور (استادش) ارائه شده، عدول می‌-



کند. کار او همچنین کمک شایانی به پیشرفت‌های بعدی جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی کرده است (اسکاچیل، ۱۹۸۵).

برجسته‌ترین شاگرد مور، چارلز تیلی (۲۰۰۸-۱۹۲۹) است که در میراث علمی‌اش می‌توان بیش از پنجاه کتاب یافت. تیلی در سه حوزه مرتبط تخصص داشت. در بحث تحلیل جنبش‌های اجتماعی، اعتراضات و رفتارهای خشونت‌آمیز (حجم اعظمی از کارهای او) نظریه‌ای در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی ارائه کرد و نیز آثاری با دید کلی مبتنی بر تاریخ تطبیقی تألیف کرده است. در اوایل دوران حرفه‌ای پژوهشی، کتاب *خریدار* (۱۹۷۳) را به رشته تحریر درآورد موضوع آن در ارتباط با شورشیان ناحیه ساحلی غرب فرانسه در سال ۱۷۹۳ بود. مطابق با نظرگاه او این شورش، تلاشی مذبوحانه و بدآیند توسط طیف گسترده‌ای از اقشار روستایی باهدف خنثی کردن یک انقلاب شهری بود. تیلی مثل مور و اسکاچیل، در باب مسائل مربوط انقلاب‌ها (۱۹۷۸) نیز سخن گفته است. از منظر او کنش جمعی محتوم نتیجه دست‌به‌دست هم دادن چهار عامل مهم است: منافع مشترک گروه‌ها، سازمان‌دهی به‌وسیله ساختار سازمانی مشخص، بسیج منابع گروهی و نهایتاً فرصت؛ مورد اخیر وابسته به منظومه موقعیتی خاصی است که از هر نظر آماده بهره‌برداری باشد.

کارهای چارلز تیلی در باب مسائلی که عمدتاً ماهیت ترکیبی دارند نظیر ساختارهای بزرگ، فرایندهای وسیع، مقایسه‌های در مقیاس فراگیر (۱۹۸۴) باهدف بررسی و ارزیابی وقایع مهم در حوزه جامعه‌شناسی تاریخی تطبیقی انجام شده است. به‌طور مشخص در اثر به‌یادماندنی *استبداد، سرمایه و دولت‌های*



اروپایی (۱۹۹۵) نویسنده پریشی مطرح می‌کند مبنی بر این که چگونه ساختار مدرن دولت و اقتصاد در اروپا به تدریج از ابتدای قرون وسطی شکل گرفت. برخلاف محققانی که مسئله را از زاویه مارکسیستی نگاه می‌کنند (نظیر پری اندرسون و امانوئل والرشتاین) - که تأکید خود را صرفاً بر فرایندهای اقتصادی می‌گذارند - تیلی عامل مهم دیگری را در زمینهٔ تشکیل و تمرکز قدرت نظامی شناسایی می‌کند.

علاوه بر اسکاچپل و تیلی، چهره سومی نیز در جریان موسوم به جامعه‌شناسی تاریخی نوین وجود دارد. مایکل مان چهره برجسته این جریان که خالق اثر ماندگار *سرچشمه‌های قدرت اجتماعی* (۱۹۸۶ و ۱۹۹۳ دوجلدی) است. تأکید او بر توسعه در حوزه قدرت اجتماعی و آشکال قدرت است؛ سال ۲۰۰۵ در کتابی با عنوان *جنبه تاریک دموکراسی* به مسئله کشتار جمعی پرداخت. مان قدرت اجتماعی را ناشی از چهار عامل بنیادی می‌داند که به مدل IEMP شهرت یافته است: ایدئولوژی، اقتصاد، قدرت نظامی و اقتدار سیاسی. قدرت سیاسی و نظامی ذیل مفهوم قدرت ژئوپولیتیک تلخیص می‌شود.

مان در ادامه بحثش، توسعه قدرت اجتماعی را از زمان تمدن بین‌النهرین تا ابتدا ظهور سرمایه‌داری جهان‌شمول در شمال غربی اروپا (قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی) مورد مذاقه قرار می‌دهد. او در زمینه‌های تاریخی مختلف، گونه‌های متفاوتی از قدرت را شناسایی می‌کند. بنا به اعتقاد مایکل مان، دو گونه از آشکال قدرت در طول تاریخ تکرار شده است. نوع اول امپراتوری‌هایی با موقعیت مسلط قدرت نظامی است - امپراتوری‌های سلطه‌گر نظیر امپراتوری روم؛ نوع دوم تمدن‌هایی با عاملان



چندگانه قدرت، که تنها در حوزه سیاسی و نظامی فعالیت نمی‌کند بلکه، در حوزه اقتصادی و ایدئولوژیک هم اعمال قدرت می‌کند (نظیر دولت‌شهرهای یونان باستان).

برخلاف امپراتوری‌های متکی بر قدرت نظامی مسلط که در طول تاریخ به سمت فروپاشی و تمرکززدایی رفته‌اند، تمدن‌های دارای عمال قدرت چندگانه، راه تکامل را پیموده‌اند و به سوی مرکزیت یافتن هر چه بیشتر حرکت کرده‌اند. به اعتقاد مان، نوعی گذار تدریجی مرکز قدرت از شمال به غرب متأثر از شرایط تاریخی مختلف، رخ داده است؛ از بین‌النهرین و مصر - از خلال یونان و روم - به اروپای غربی - که در سده هیجدهم با چهار نظم نهادی نوین پیوند خورد: اقتصاد سرمایه‌دارانه، صنعتی شدن، دولت ملت و تمدن چندملیتی، ژئوپلیتیکی و دیپلماتیک و در اثر این اتفاق تبدیل به گونه‌ای از تمدن با عاملان چندگانه قدرت شد -.

مفهوم جامع تاریخی جامعه‌شناختی (ترکیبی) دیگر، نظریه نظام جهانی است که خارج از حوزه جامعه‌شناسی تاریخی نوین تکوین یافت. تحلیل نظام جهانی - نماینده بارز این جریان والراشتاین است - در اصل تحت تأثیر دو منبع اصلی شکل گرفت: نئو-مارکسیسم و نظریه وابستگی در این مکتب (که با والراشتاین آغاز شد)؛ و منبع دوم درک علم تاریخ است که با فرناند برودل شروع شد.

والراشتاین نظام جهانی را مثل یک نظام ارضی (سرزمین) در نظر می‌گیرد که پیوندهای اقتصادی تکه‌های آن را به هم متصل کرده است. ویژگی اصلی این نظام، نابرابری و استثمار است که در پیوند با مبادله اقتصادی است - کشورهای



توسعه یافته و ثروتمند هسته (مرکز)، کشورهای توسعه نیافته و فقیر پیرامونی و نیمه پیرامونی هستند. او تحلیل می‌کند روندی که این نظام در قالب مراحل سیکلی (چرخه‌ای) از قرن پانزدهم تا به حال توسعه یافته است - نشان می‌دهد چگونه دوره‌های رشد جایگزین دوره‌های رکود شده است. - نظام مفهومی والراشتاین توسط بسیاری از محققان مورد نقد و بررسی قرار گرفته است (از جمله آن‌ها اسکاچیل است) و از دهه ۱۹۹۰ در زمره نظریات معاصر جهانی شدن قرار گرفته است.

فصل مهمی در جامعه‌شناسی تاریخی معاصر وجود دارد تحت عنوان تحلیل تطبیقی تمدن‌ها که نماینده اصلی آن اشمونل نوح آیزنشتات است. از دیگر محققان این حوزه یاروسلاو کره‌چی است که در پژوهش‌های خود به توسعه درازمدت تمدن‌ها پرداخته است و منبع الهام او آثار مورخ بریتانیایی آرنولد توینبی است. در همین حوزه، رابطه میان توسعه تمدن و نوسازی را نیز یوهان آرناسون مطالعه کرده است.

اثر جامعه‌شناختی آیزنشتات به خاطر خصلت ترکیبی و بین‌رشته‌ای آن قابل توجه است. آیزنشتات در ابتدا تحت تأثیر ساختارگرایی کارکردی پارسونز قرار داشت. اصلی‌ترین اثر او در دوره خلاقانه کارش، کتاب نظام سیاسی امپراتوری‌ها (۱۹۶۳) است که در آن به جوامع پیشا-صنعتی بزرگ پرداخته است - به طور خاص جوامعی که تحت عنوان «امپراتوری‌های بوروکراتیک تاریخی» از آن یاد می‌شود. در قسمت دوم پژوهش خود، توجه خود را از ساختارگرایی کارکردی

^۱Modernization



برمی‌گرداند و نقطه عزیمت تفکر او عبارت عصر محوری است که آن را از کارل یاسپرس فیلسوف آلمانی وام گرفته است. منظور از عصر محوری مقطع زمانی بین قرن هشتم تا قرن دوم قبل از میلاد است که در آن اندیشه تحول آور نوین پدیدار شد: فلسفه افلاطون در غرب و پیامبران بنی‌اسرائیل - که بعد از مسیحیت ظهور کرد - آیین زرتشت در پارس، بودیسم در هند و کنفوسیوسیم و تاویسیم در چین. این نقطه آغازی است که به آیزنشتات امکان بررسی مجدد پرسش از اخلاق اقتصادی ادیان جهانی را می‌دهد (پرسشی که بدو توسط ماکس وبر مورد بررسی قرار گرفته بود). ایده عصر محوری به او این قابلیت را می‌دهد که یک تحلیل سیستماتیک تطبیقی از ظرفیت تحول در تمدن‌های مختلف ارائه دهد و هم‌زمان راه را برای توسعه مفهوم مدرنیته چندگانه (اعتقاد به امکان وجود مدرنیته‌های مختلف بر اساس خاص بودگی تمدن‌های جهانی) هموار می‌سازد.

مفهوم مدرنیته چندگانه در تضاد با دیدگاه‌های یکه‌تاز حاکم قرار دارد که تنها قائل به یک‌شکل برای نوسازی (مدرنیزاسیون) هستند (شکل غربی). از این منظر، آیزنشتات در بحث وجدلی که پیرامون کتاب *پایان تاریخ و آخرین انسان* (۱۹۹۲) اثر فرانسیس فوکویاما و برخورد تمدن‌ها (۱۹۹۶) اثر ساموئل هانتینگتون شکل گرفته، وارد می‌شود. آیزنشتات از ساده‌لوحی فوکویاما انتقاد می‌کند و می‌گوید فوکویاما فرایند مدرن سازی (نوسازی) را هم‌معنی با غربی شدن گرفته است. وی همچنین از ذات‌گرایی هانتینگتون که تمدن‌های جهانی را به‌عنوان موجودیت‌های فرا تاریخی در نظر می‌گیرد، انتقاد می‌کند.

به باور آیزنشتات الگوهای مدرنیته غربی، ارائه‌دهنده تنها گونه مدرنیته «اصیل» نیستند، اگرچه نقش خود را به‌عنوان الگوی مقدم و اولیه مدرنیته داشته‌اند و همچنان مرجع اصلی برای دیگر الگوها هستند. عقیده او این است که در جهان امروز شاهد ظهور الگوهای معطوف به نوسازی (مدرنیزاسیون) متنوع، چندسویه و رقیب هستیم که در پیوند با فرهنگ تمدن‌های محوری و غیر محوری پدید می‌آیند.

جامعه‌شناسی تاریخی مسلط امروزی، پروژه‌های بلندپروازانه‌ای را که ماهیت بین‌رشته‌ای دارد و معطوف به تحلیل‌های بزرگ‌مقیاس تطبیقی است - که به دنبال نظریات جهان‌شمول در باب بازه‌های زمانی طولانی هستند - برجسته می‌سازد. با این حال، این گونه آثار سرتاسر حوزه جامعه‌شناسی تاریخی معاصر را به خود اختصاص نداده و تعداد زیادی از حوزه‌های پژوهشی خاص هم وجود دارد از قبیل: ذهنیت جمعی، عادات و احساسات، خاطره اجتماعی، آگاهی تاریخی و شوک‌های تاریخی. جامعه‌شناسی تاریخی امروزه رشته‌ای دارای تنوع است که با زحمت و مشقت فراوان به دنبال تولید نظریه عمومی است و درعین حال دارای نظریه‌های خاص (کوچک‌مقیاس) زیادی است؛ این رشته در جهات مختلف و تخصصی امتداد یافته و افزون بر این، اهتمام به توسعه پژوهش در سطح تجربی هم داشته است. این وضعیت مؤید آن است که جامعه‌شناسی و تاریخ به‌طور کامل از یکدیگر جدا نیستند بلکه برعکس، حجم همکاری و تعامل میان آن‌ها - که اخیراً آغاز شده است - در آینده توسعه خواهد یافت و تشدید خواهد شد.



منابع و کتاب‌شناسی

- Abrams, Philip 1982. *Historical Sociology*. Shepton Mallet: Open Books.
- Anderson, Perry 1979. *Die Entstehung des absolutistischen Staates*. Frankfurt/ Main: Suhrkamp.
- Árnason, Jóhann Páll 2003. *Civilizations in Dispute: Historical Questions and Theoretical Traditions*. Leiden: Brill.
- Árnason, Jóhann Páll, 2005. *Axial Civilizations and World History*. Leiden: Brill.
- Bellah, Robert N. 1969 (1957). *Tokugawa Religion: The Values of Pre-Industrial Japan*. New York: Free Press.
- Bendix, Reinhard 1960. *Max Weber: An Intellectual Portrait*. Garden City, N.Y.: Doubleday,
- Bendix Reinhard, 1996 (1964). *Nation-Building & Citizenship: Studies of our Changing Social Order*. New Brunswick, NJ: Transaction.
- Bryant, Joseph M. 1994. „Evidence and Explanation in History and Sociology: Critical Reflections on Goldthorpe’s Critique of Historical Sociology.“ In: *The British Journal of Sociology*. Vol. 45, pp. 3-19.
- Bühl, Walter L. 2003. *Historische Soziologie: Theoreme und Methoden*. Münster: Lit.
- Burke, Peter 1989. *Soziologie und Geschichte*. Hamburk: Junius.
- Burke, Peter 2007. *Společnost a vědění: Od Gutenberga k Diderotovi. (Society and Knowledge.)* Praha: Karolinum.
- Delanty, Gerard (ed.) 2003. *Handbook of Historical Sociology*. London: Sage.



- Eisenstadt, Shmuel Noah 1963. *The Political Systems of Empires: The Rise and Fall of the Historical Burocratic Societies*. New York: Free Press.
- Eisenstadt, Shmuel Noah (ed.) 1986. *The Origins and Diversity of Axial Age Civilisations*. New York: SUNY Press
- Eisenstadt, Shmuel N. (ed.) 1987. *Kulturen der Achsenzeit: Ihre Ursprünge und ihre Vielfalt*. I., II. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Eisenstadt, Shmuel N. (ed) 1992a. *Kulturen der Achsenzeit II. Ihre institutionelle und kulturelle Dynamik Teil 1 China, Japan*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Eisenstadt, Shmuel N. (ed) 1992b. *Kulturen der Achsenzeit II. Ihre institutionelle und kulturelle Dynamik Teil 2 Indien*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Eisenstadt, Shmuel N. (ed) 1992c. *Kulturen der Achsenzeit II. Ihre institutionelle und kulturelle Dynamik Teil 3 Buddhismus, Islam, Altägypten, westliche Kultur*. Frankfurt am Main: Suhrkamp.
- Eisenstadt, Shmuel N. 1992d. „Die chinesische Geschichtserfahrung.“ In: Eisenstadt Shmuel (ed), 1992a, *Kulturen der Achsenzeit II. Ihre institutionelle und kulturelle Dynamik Teil China, Japan*, Suhrkamp, Frankfurt am Main, pp. 11-24.
- Eisenstadt, Shmuel Noah 2000. *Vielfalt der Moderne*. Weilerswist: Velbrück Wissenschaft.
- Eisenstadt, Shmuel N. 2003. *Comparative Civilizations and Multiple Modernities*, 1, 2. Leiden: Brill.
- Eisenstadt, Shmuel Noah 2006a. *The Great Revolutions and the Civilizations of Modernity*. Leiden: Brill



- Elias, Norbert 1976. *Über den Prozeß der Zivilisation: Soziogenetische und psychogenetische Untersuchungen. Bd. 1., II.* Frankfurt/ am Main: Suhrkamp Verlag.
- Elias, Norbert 1983. *Die höfische Gesellschaft: Untersuchungen zur Sociologie des Königtums und der höfischen Aristokratie.* Frankfurt/main: Suhrkamp.
- Elias, Norbert 2006. *Spoločnosť individuí. (Die Gesellschaft der Individuen.)* Bratislava: Kalligram.
- Foucault, Michel 1999. *Vůle k věděni: Dějiny sexuality I. (Histoire de la sexualité: La volonté de savoir.)* Praha: Hermann a synové.
- Foucault, Michel 2000. *Dohlížet a trestat: Kniha o zrodu vězeňství. (Surveiller et punir.)* Praha: Dauphin.
- Fukuyama, Francis 2006 (1992). *The End of History and the Last Man.* New York: Free Press.
- Gellner, Arnošt (Ernest) 1993. *Národy a nacionalismus. (Nations and nationalism.)* Praha: Hříbal.
- Gellner, Ernest 2001. *Pluh, meč a kniha: Struktura lidských dějin. (Plough, Sword, and Book.)* Brno: Centrum pro studium demokracie a kultury.
- Gellner, Ernest 2002. *Nacionalismus. (Nationalism.)* Brno: Centrum pro studium demokracie a kultury.
- Giddens, Anthony 1979. *Central Problems in Social Theory.* London: Macmillan.
- Giddens, A. 1988. *Die Konstitution der Gesellschaft. Grundzüge einer Theorie der Strukturierung.* Frankfurt/M.: Campus.
- Goldthorpe, John H. 1991. „The Uses of History in Sociology: Reflections on Some Recent Tendencies.“ In: *The British Journal of Sociology.* Vol. 42, pp. 211-230.



- Goldthorpe, John H. 1994. „The Use of History in Sociology: A Reply.“
In: *The British Journal of Sociology*. Vol. 45, 1994, pp. 55-77.
- Homans, George C. 1941. *English Villagers of the Thirteenth Century*. New York: Russell & Russell.
- Huntington, Samuel P. 1996. *Clash of Civilizations and the Remaking of the World Order*. New York: Simon and Schuster.
- Käsler, Dirk 1976, 1978. *Klassiker der soziologischen Denkens*. Bd. 1, 2. München: C. H. Beck.
- Koselleck, Reinhart – Bruner, Otto – Conze, Werner (ed.) 1972-1997. *Geschichtliche Grundbegriffe: Historisches Lexikon zur politisch-sozialen Sprache in Deutschland*. Band 1-8. Stuttgart: Ernst Klett.
- Koselleck, Reinhart 2006. *Begriffsgeschichten: Studien zur Semantik und Pragmatik der politischen und sozialen Sprache*. Frankfurt/Main: Suhrkamp.
- Krejčí, Jaroslav 2002. *Postižitelné prudy dějin: Civilizace a sociální formace, struktury a procesy, kultura a politika, revoluce a renesance, náboženství, národy a státy*. Praha: Sociologické nakladatelství.
- Lipset, Seymour Martin 1963. *The First New Nation: The United States in Historical and Comparative Perspective*. New York: Basic Book.
- Loužek, M. 2001. *Spor o metodu*. Praha: Karolinum.
- Mann, Michael 1986, 1993. *The Sources of Social Power*. Vol. 1, 2. Cambridge: Cambridge University Press
- Mann, Michael 2005. *The Dark Side of Democracy: Explaining Ethnic Cleansing*. Cambridge: Cambridge University Press.



- Merton, Robert K. 1970 (1938). *Science, Technology and Society in Seventeenth Century England*.
New York: Howard Fertig.
- Mikl-Horke, Gertraude 1999. „Die Wiederkeher der Geschichte: Zur historischen Soziologie der Gegenwart.“ In: *Österreichische Zeiteschrift für Soziologie*. 19/3, pp. 3 – 33.
- Moore, Barrington 1967 (1966). *Social Origins of Dictatorship and Democracy: Lord and Peasant in the Making of the Modern World*. London: Allen Lane.
- Mouzelis, Nicos 1994. „In Defence of ‘Grand’ Historical Sociology.“ In: *The British Journal of Sociology*. Vol. 45, pp. str. 31-36.
- Parsons, Talcott 1971a. *Společnosti: Vývojové a srovnávací hodnocení. (Societies)* Praha: Svoboda.
- Parsons, Talcott 1971b. *The System of Modern Societies*. Englewood Cliffs: Prentice-Hall.
- Popper, Karl R. 2000. *Bída historicismu. (The Poverty of Historicism)* Praha: Oikúmené.
- Schützeichel, Reiner 2004. *Historische Soziologie*. Bielefeld: Transcript 2004.
- Skocpol, Theda 1979. *States nad Social Revolutions: A Comparative Analysis of France, Russia and China*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Skocpol, Theda 1985. *Vision and Method in Historical Sociology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Smelser, Neil J. 1959. *Social Change in the Industrial Revolution*. London: Routledge.
- Smith, Dennis 2006. „Historická sociální teorie.“ In: Harrington Austin a kol., *Moderní sociální teorie*. Praha: Portál. pp. 189-214.



- Sorokin, Pitirim A. 1937-1941. *Social and Cultural Dynamics*. New York: American Book Company.
- Spohn, Willfried 2005. „Neue Historische Sociologie: Charles Tilly, Theda Skocpol, Michael Mann.“ In: Kaesler Dirk (ed.), *Aktuelle Theorien der Sociologie*. München: Beck, pp. 196-230.
- Šubrt, Jiří (ed.) 2007. *Historická sociologie: Teorie dlouhodobých vývojových procesů*. Plzeň: Aleš Čeněk.
- Tilly, Charles 1973. *The Vendée: A Sociological Analysis of the Counter-Revolutin of 1793*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Tilly, Charles 1995. *Coercion, Capital and European States, AD 900-1990*. Oxford: Blackwell.
- Wallerstein, Emmanuel 1974, 1980, 1989. *The Modern World-System: Vol. 1, 2, 3*. New York: Academic Press.
- Wiersing, Erhard 2007. *Geschichte des historischen Denkens: Zuchleich eine Einführung ind die Theorie der Geschichte*. Paderborn: Ferdinand Schöningh



«فوکو مرا جذب کرده است، ولی چرا باید به تاریخ علاقه‌مند باشم؟»^۱
 گاوین کندال و گری ویکم، ترجمه منصوره خائفی

فوکو به ما کمک می‌کند تا ببینیم که جنسیت آن چیزی که متعصین اصلاحات قرن ۱۹ می‌گفتند، نیست. اینزمام به هم کلاسی‌هایش در یک ارائه می‌گوید. خواندن جنون و تمدن، این را برای من روشن کرد که زنان به خاطر سیستم مدیریت سلامت مردسالارانه، از نظر ذهنی ساختاری بیمارگونه یافته‌اند. جنی در اولین شب گروه مطالعاتی "نظریه فرانسوی معاصر" به دوستانش گفت. زیها که سعی داشت برای پدرش توضیح دهد که چرا نگاهش مبنی بر این که تنبیه بدنی راهکاری برای افزایش نرخ جرم در شهر است، غلط است، به او گفت که او از کتابی که اخیراً به خاطر درس جرم‌شناسی‌اش خوانده است آموخته است که تنبیه بخشی از یک سیستم بزرگ‌تر نظم جوامع است، نه پاسخی به جرم. اینزمام، جنی و زیها همه دانشجویانی خوب باعلاقه‌ای تازه شکل گرفته به فوکو هستند. بیاید آن‌ها را تا بخشی از راه دنبال کنیم تا ببینیم که علاقه‌ایشان به فوکو،

¹ Kendall, Gavin & Wickham, Gary (1999) *Using Foucault's Methods*, London: SAGE Publications; 'I'm interested in Foucault, but why should I be interested in history?' (P. 3-21)



دو طول دوران تحصیلمشان، شدت گرفته و به آن‌ها کمک کرد است تا موانعی را که معمولاً سر راه کسانی که فوکو می‌خوانند قرار دارد را بردارند.

اول بایستی به این ۳ دانشجو اطمینان خاطر داد که نباید به خاطر موانعی که در راه استفاده از روش فوکو است، شرمنده خاطر باشند. پیروی از روش فوکو آسان نیست. حتی با اینکه می‌توان "تبارشناسی دانش"، "نظم‌گفتمان" و "سؤالاتی از روش" (فوکو، ۱۹۷۲، a1۹۸۱ و b1۹۸۱) را کتاب‌هایی روش‌شناختی دانست، این کتاب‌ها به عرضۀ منسجم روش‌شناسی فوکو کمک زیادی نمی‌کنند و به‌ندرت می‌توان آن‌ها را راهنماهای کاربرپسندی برای فوکو پژوهی به شمار آورد. این‌زمان، جنی و زیها به دنبال همراهانی باتجربه‌تر برای فائق آمدن بر این موانع روش‌شناختی هستند.

اولین مانعی که با آن برخورد کردند، مرز‌گذاری روی استفاده از تاریخی است که در فوکوپژوهی وجود دارد. اجتناب از این دام چیزی است که در ادامه این فصل به آن می‌پردازیم. این‌زمان، جنی و زیها حق دارند که فوکو از تاریخ به‌عنوان تکنیک اصلی برای روشن کردن نکاتش در باب جنسیت، جنون، تنبیه، نفس، بدن و... استفاده می‌کند. با این وجود، آن‌ها اشتباه می‌کنند که سعی دارند این امر را محدود کنند تا به نکات سیاسی فرا تاریخی در مورد حال و/یا آینده دست یابند.

بله، فوکو دسته‌بندی‌های ساده‌ی قرن ۱۹ امی در مورد جنسیت، استفاده از جنون به‌عنوان یک رسته‌ی آسیب‌شناسانه‌ی ثابت و عرضۀ تنبیه به‌عنوان تنها یک مؤلفه در رابطه‌ی هدف-وسیله را موردشک قرار می‌دهد. ولی نه چالش‌های فوکو و نه تاریخ‌های او پایانی ندارند. این‌زمان طوری از جنسیت صحبت می‌کند که توگویی



ما مردمان روشنفکر قرن بیستم بر اشتباهات اجدادمان فائق آمده‌ایم؛ جنی و زیها هم به ترتیب طوری از جنون و تنبیه صحبت می‌کنند که انگاری "پیشرفت" رخ داده است یا امکان هست یا به بالعکس انگاری زندگی مدرن "بدتر" از گذشته است.

روش فوکویی استفاده از تاریخ بازگشتی به غایت‌شناسی نیست، یعنی شامل پیش‌فرض‌های پیشرفت (یا پسرفت) نیست. این است دلیل این که گفتیم روش فوکو شامل تاریخ‌هایی است که هیچ‌گاه متوقف نمی‌شوند: نمی‌توان گفت که متوقف می‌شوند چون نمی‌توان گفت که به جایی می‌روند. استفاده از تاریخ به شیوه فوکویی در حکم استفاده از آن است تا بتوانیم ببینیم که حال به همان اندازه گذشته عجیب و غریب است، نه این که بتوانیم ببینیم که اکنون مطلوب و معقول ظهور پیدا کرده است (اشتباه این‌زمان) یا ممکن است ظهور پیدا کند (اشتباه جنی و زیها). گاهی اوقات به رویکرد فوکویی به تاریخ، "تاریخ اکنون" نیز می‌گویند. خوشبختانه بحث ما در اینجا به روشن شدن این عبارت کمک می‌کند: تاریخ‌های فوکویی، تاریخ‌های اکنون هستند نه به این خاطر که فهم یک اکنون ایده آل یا کامل مشوقی برای پژوهش است (گاهی به این "تاریخ ویگی" می‌گویند). فوکویی‌ها به دنبال این نیستند که چگونه اکنون از گذشته بروز پیدا کرده است. مسئله این است که از تاریخ به‌عنوان راهی برای تشخیص دادن اکنون استفاده کنیم (در این باره، به Rose، ۱۹۹۰ نگاه کنید).

در استفاده از تاریخ، اگر به دنبال کسب بیشترین سود از روش فوکویی هستیم، بایستی اطمینان حاصل کنیم که اجازه نمی‌دهیم که این تاریخ متوقف شود، اجازه



نمی‌دهیم تا سوار بر یک معقولیت خیالی در فضای غربت شود و به بیان خود فوکو البته در زمینه‌های مختلف بایستی، " از آن استفاده کنیم، از شکل بیندازیمش، کاری کنیم تا اعتراض کند و غر بزند" (۱۹۸۰، ۵۴). از تاریخ نباید استفاده کنیم تا خودمان را راحت کنیم، بلکه بایستی مسلماتمان را مشوش کنیم. این‌امام بایستی دقت کند که رویکردهای اواخر قرن ۲۰ به جنسیت به همان اندازه بخشی از ساختار پیچیده قدرت و دانش حول وحوش جنسیت هستند که رویکردهای قرن ۱۹ امی بودند. جنی و زیها بایستی به این توجه داشته باشند که اعتراضات فمینیستی به چیدمان‌های مردسالارانه معاصر و اعتراضات لیبرال به برخی رژیم‌های تنبیه، به هم‌اندازه درگیر پیچیدگی‌های قدرت و دانش حول وحوش جنون و تنبیه هستند که چیدمان‌ها و رژیم‌هایی که ایشان در پی تغییرشانند هستند.

ما ۲ تکنیک مؤثر پیشنهاد می‌دهیم تا از این اشتباهات احتمالی در امان بمانیم.

I. به جای علل به دنبال امکان‌ها باشید.

II. در مورد همه استدلال‌های سیاسی تا حد امکان شکاک باشید.

به جای علل به دنبال امکان‌ها باشید

گشتن به دنبال امکان‌های به‌جایی علل، آن‌قدرهایی که به نظر می‌رسد دشوار نیست. خودتان را در مرکز سایتی از یکی از پژوهش‌هایتان تصور کنید- برای مثال تنبیه را در نظر بگیرید. ابتدا خودتان را به‌عنوان مدیر یک زندان جدید در ۱۸۷۰ تخیل کنید. تلاش می‌کنید تا دستورالعمل‌ها را از دولت مرکزی اجرا کنید که نتیجه‌اش این است گرچه با زندانیان انسانی رفتار می‌شود ولی طبق خط فکری



تنبیه‌محورانه، صحبت کردن با یکدیگر تشویق نمی‌شود. شما بایستی این تقاضا را با دشواری نظم دادن به نگهبانان زندان متعادل کنید. چراکه آن‌ها به روش‌های مستقیمی عادت کرده‌اند که گرچه خشن است ولی بر پایهٔ تعامل دائم میان زندانیان است. به همین صورت، شما احساس محدودیت می‌کنید چراکه دیگر رؤسای زندان به‌اندازهٔ شما تحصیلات آکادمیک ندارند و امنیت شغلی‌شان را با استفاده از روابط فامیلی تضمین کرده‌اند؛ آن‌ها منطقی پشت دستورالعمل‌های دولت نمی‌بینند و در اجرای روشی که به نظرشان "تست‌شده و درست" است طرف نگهبانان را می‌گیرند.

حال خود را سریع به قرن ۲۰ منتقل کنید. شما نسخه‌پیچ عدالت در یک سیستم خون‌خواهی خانوادگی هستید. فردی خوکی را از دیگری دزدیده است. سیستم عدالتی که شما نقش محوری در آن ایفا می‌کنید بیشتر مبتنی بر جبران است تا تنبیه. این یعنی زمانی که شخصی قربانی کار اشتباه شخص دیگری می‌شود، شخص خاطی بایستی جبران خسارت بکند؛ تنبیه یک ملاحظهٔ مستقیم نیست. مطابق روند عادی شما آماده‌اید که این صحنه را که صاحب خوک بازوی خوک دزد را می‌گیرد، نادیده بگیرید چراکه این یک جبران مناسب است. اوضاع وقتی به هم می‌ریزد که صاحب خوک، احساس خشم می‌کند چراکه خوک دزدیده شده بهترین خوک او بوده است و نه صرفاً یک خوک پیر و برای همین تلاش می‌کند که علاوه بر بازوی توافقی شده، یک چشم هم بگیرد. به بیان دیگر، او احساس نیاز به تنبیه می‌کند، نه صرفاً جبران. شما بایستی پاسخگو باشید.



ما بعداً در همین بخش یک مثال دیگر، به‌عنوان بخشی از تمرین ۱،۱، مثال دیگری خواهیم زد.

هر دو این موارد تخیلی دارای امکان‌های بیشتری از آنی هستند که به ذهن‌تان خطور کند، یعنی آن‌ها پر از توسعه‌هایی هستند که به طرز معقولی به‌عنوان تصادف‌های تاریخی دیده می‌شوند. زمانی که یک رخداد تاریخی را به‌عنوان امری امکانی یاد می‌کنیم، منظورمان این است که بروز آن رخداد ضروری نبوده است بلکه یک نتیجه ممکن یک سری از روابط پیچیده میان رخدادها بوده است. تلاش عقلانی بسیار زیادی می‌برد تا این توسعه‌ها را در قالب‌های علی-معلولی ببینیم نسبت به زمانی که آن‌ها را به‌عنوان اموری امکانی بفهمیم. این است دلیل این که می‌گوییم تکنیک جستجو به دنبال امور امکانی به‌جای علل، آن‌قدر که به نظر می‌رسد دشوار نیست. مشکل اینجاست که اکثر ما عادت داریم که به دنبال علل بگردیم. بایستی این عادت را بشکنیم تا راه آسان‌تر پذیرش رخدادها به‌عنوان امور امکانی برایمان باز شود.

در مورد اول، ایده زندانی کردن به‌عنوان تنبیه یک امر امکانی است. جایگاه مدیر به‌عنوان یک جایگاه شغلی مجزا یک امر امکانی است. درحالی که این موقعیت‌های شغلی در یونان و روم باستان رایج بوده است، برای مدت زیادی در فرم زندگی عادی اروپایی وجود نداشته است و تنها به خاطر بیدار شدن امور امکانی چون توسعه چاپ و بودجه‌های عمده دولتی مبتنی بر روش‌های مالیات‌گیری جدید، بازگشته است. فلذا، ایده یک دولت مرکزی به‌اندازه کافی قدرتمند برای صدور دستورالعمل‌هایی در مورد امور مختلف و اجبار این که این



امور با هر درجه‌ای از جدیت مستقل از دخالت مستقیم پرسنل دولت اجرا شوند نیز یک امر امکانی است. همین ایده که با زندانیان انسانی رفتار شود و درعین حال به ایشان اجازه صحبت مستقیم با یکدیگر داده نشود، که برای سبک تفکر آخر قرن ۲۰ امی ما تناقض‌آمیز به نظر می‌رسد، یک امر امکانی از توسعه دانش تنبیه‌شناسی است که خود آن‌هم یک امر امکانی است. این نیز یک امر امکانی است که نگهبانان زندان با روش‌های مستقیم کنترل زندانیان راحتی بیشتری دارند. این یک امر امکانی است که برخی مدیران تحصیلات دانشگاهی دارند حال آنکه برخی دیگر خیر. این یک امر امکانی است که ادبیات کلاسیک پایه تحصیلات آکادمیک مدیران در قرن ۱۹ بود ولی امروزه محتمل‌تر است که ایشان اقتصاد یا برخی علوم اجتماعی دیگر را فراگیرند. این یک امر امکانی است که روابط فAMILI در اروپای قرن ۱۹ نسبت به امروزه، راه رایج‌تری برای تصاحب مشاغل دولتی بود. یا نسبت به چین که در آن یک سنت درازمدت امتحان‌های عمومی به‌عنوان تنها راه تصمیم‌گیری در چنین مواردی غالب بوده است. این یک امر امکانی است که منطق حکومتی در برخی زمان‌ها نسبت به برخی دیگر شیوع بیشتری داشته است.

حال وقتی می‌گوییم که این امور امکانی هستند به این معنا نیست که هر چیزی ممکن بود رخ داد یا رخ داده است. صدمات، فشارهای معینی در کار بودند که به این معنا بودند که مثلاً تنبیه یک عمل انسانی تلقی شود. نکته‌ای که فوکو دائماً به آن اشاره می‌کند این است که اغلب اوقات پیشرفت‌هایی که ما آن‌ها را بسیار گرامی می‌دارم در واقع نتیجه اتفاقی تعداد تغییر به‌ظاهر نامربوط بوده است. درست



است که فوکو تنها تئورسین اجتماعی نیست که به این نکته اشاره کرده است. برای مثال ماکس وبر از "عواقب ناخواسته" تاریخ صحبت می‌کند مثلاً این که چگونه برخی دغدغه‌های دینی خشکه‌مذهبی می‌تواند به تغییرات شگفتی مانند اختراع شوکولات یا جاده آسفالت منجر شود.

گروه فوکوشناسان نوظهور ما نباید به خاطر این توده امورامکانی در صرفاً یک مثال کوچک، ناامید شوند. همان‌طور که گفتیم، دیدن امور امکانی به‌جای علل عادت‌ی است که به‌راحتی به دست می‌آید. مسئله بیشتر مسئله این است که مدام برای معرفی علل در معادلات قدم برداریم تا این که قرار باشد یک کار اضافه را انجام دهیم. ایجاد یک لیست از امور امکانی مثل کاری که در بالا انجام دادیم بدون شک شامل پژوهش تاریخی، یا دانشی در باب برخی امور واقع، است ولی نیاز به چنین کارهایی ندارد؛ این که به‌طور مصنوعی برخی آیتم‌های لیست را به‌عنوان اولی، برخی‌ها را ثانوی و حتی برخی‌های را ثالثی بنامیم یا بگوییم که آن‌هایی که در لیست هستند در رابطه فرعی و تبعی نسبت به آیتمی هستند که در لیست نیست ولی باید بدانیم که آن آیتم‌گذاری منبع اولی برای جزئیاتی است که در لیست وجود دارد. در شیوه فوکویی فکر کردن، چنین کارهایی در منطق علی بیهوده است. برای فوکویی‌ها، دلیلی ندارد که فکر کنیم که مثلاً در مثال تاریخی کوچک ما، آموزش مدیر زندان در موقعیتی تبعی و فرعی نسبت به غلبه آموزش ادبیات کلاسیک در دانشگاه قرار دارد یا برعکس یا این که توزیع موقعیتی شغلی مبتنی بر روابط فامیلی طفیلی توسعه منطق حکومتی است یا برعکس و... و بدون شک روش فوکویی نگاه کردن به تاریخ ربطی به این ایده ندارد که یکی از موارد



امکانی لیست شده، مثلاً این دستور که زندانیان از صحبت کردن با یکدیگر منع شوند، تبعی توسعه‌نامحسوس سرمایه‌داری و نیاز آن به نیروی کار ساکت است. ممکن است برای یادگیری این تکنیک مفید باشد که هر بار که با یک مثال تاریخی مواجه می‌شوید، از ابزاری که کدگذاری توسط تاریخ‌دانان استفاده می‌شود یعنی دیاگرام پیکان‌ها استفاده کنید. صدا البته شما بایستی کاملاً فرمت استاندارد آن را برعکس کنید تا در یادگیری روش پژوهش فوکویی به کارتان بیاید ولی این ارزش آموزشی آن را تقویت خواهد کرد: جایی که تاریخ‌دانان پیکانی را در دیاگرام می‌کشند تا جریان عالی از مؤلفه‌های تبعی به مؤلفه‌های اصلی را نشان دهند، که در آن پیکان‌ها همیشه از دوسر بسته‌اند یعنی آن‌ها هر مؤلفه را به هر مؤلفه دیگری وصل می‌کنند یا کلاً پیکان را از دیاگرام بیرون می‌گذارند، شما بایستی نشان دهید که چگونه مؤلفه‌ها صرفاً روابطی امکانی با یکدیگر دارند، یعنی ممکن بود که با هر الگویی به هم وصل شوند یا اصلاً وصل نشوند.

نیازی به گفتن ندارد که این سبب می‌شود تا دیاگرام شما نظم و الگوی مشخصی نداشته باشد یا شبیه توده‌ای از خطوط بدون نظم شود. حالا شما دارید مطلب را می‌گیرید. دو پژوهشگر فرانسوی نزدیک به فوکو یعنی دولوز و گاتاری، در مقاله‌ای معروف (۱۹۸۸) پیشنهاد دادند که الگوهای دانش را می‌توان مشابه نه درختی با الگوی یک‌طرفه رشد آن از ریشه تا شاخه و برگ از طریق یک‌تنه استوار دید بلکه بایستی آن را شبیه یک ساقه زیرزمینی دید - مجموعه‌ای از شاخک‌های ریشه مانند بدون هیچ الگویی برای رشدشان، مجموعه‌ای که به طرق



پیش‌بینی ناپذیری رشد می‌کنند، حتی گاهی در همدیگر نفوذ می‌کنند. این تضاد تشبیه‌ها می‌تواند در فهم این جنبه از روش فوکویی مفید باشد.

حال بیایید که به دومی مثالی که در بالا به آن پرداختیم پردازیم و بعد از آن می‌توانیم مثال سوم را به‌عنوان تمرین به خودتان واگذار کنیم.

ایده سیستم عدالت خونخواهی اولین امر امکانی است که شما در این مثال با آن مواجه می‌شوید. بلافاصله مهارت‌های کشف امور امکانی‌ای که شما به سرعت در حال اکتساب آن هستید تست می‌شود چراکه در مثالی مثل این خیلی ساده است که انسان فکر کند که ۸۰۰ سالی که در این میان است با یک جوهر مرموز به اسم پیشرفت پر شده است که سیستم عدالتی که امروزه در جهان مدرن داریم نسبت به سیستم موجود در این مثال بسیار برتر است. مهارت کشف امور امکانی فوکویی خیلی زود به شما می‌آموزد که سیستم خونخواهی را به‌عنوان یک سیستم و سیستم مدرنی را که به آن خو کرده‌اید را به‌عنوان سیستمی دیگر در نظر بگیرید و رابطه آن‌ها را در همین سطح رها کنید. در این فضا شما عدالت جبرانی را به‌عنوان یک امر امکانی دیگر شناسایی می‌کنید و می‌پذیرید که وقتی روی شخصی جرمی واقع می‌شود، مجرم بایستی چیزی را به آن شخص محض جبران بدهد بدون این‌که این را تنبیه در نظر بگیرد. این قدم کار دشواری نیست اگر در ذهن این تمایز مدرن میان قانون مدنی و کیفری را داشته باشید. به یاد بیاورید که سیمسون^۱ که از اتهام قتل بی‌گناه شناخته شد و از خطر تنبیه رهایی یافت، هنوز بایستی در محاکمه مدنی شرکت کند که در آن نتیجه در این باره است که آیا او

¹ O.J. Simpson



بایستی چیزی را به خانواده درجه یک مقتول بدهد یا خیر و اگر بله چه قدر. این میراث سیستم‌های جبرانی عدالت است که همین چند لحظه پیش این قدر برای شما بیگانه می‌نمود.

این یک امر امکانی است که سیستم عدالت مد نظر از دست دادن یک بازو را با از دست دادن یک خوک برابر می‌داند. و دوباره شما بایستی علیه پیشرفت گرایی غلط جبهه بگیرید. بدون شک برای ما عجیب است که یک عضو بدن با از دست دادن یک حیوان برابر انگاشته شود ولی این به ما کمک می‌کند که بفهمیم این هم تقریباً برای بازیگران این مثال عجیب بود که سیستم ما گاهی یک چیز انتزاعی مانند پول را با حبس و از دست دادن زندگی‌ها و عزیزان یکسان می‌کند. کشف چیزهای عجیب در چینش‌های اجتماعی بخش مهمی از روش فوکو است. ما هم بایستی امور امکانی را تشخیص دهیم: در تلاش برای انتقام‌گیری و تنبیه فراتر چینش‌های عدالت رایج (اشتباه نکنید و فکر نکنید که این یک بازخورد همیشگی و جهانی به چنین موقعیتی است - گاهی اوقات و در برخی شرایط این رخ می‌دهد و ما بایستی همین‌طور با آن رفتار کنیم: این صدالبته قلب معنای امر امکانی است)؛ در انتخاب چشم به‌عنوان "عضو تنبیهی" (فرهنگ‌های مختلف ارزش‌های مختلفی را برای چشم به‌عنوان شیء تنبیهی و جبرانی و انتقام قائل بودند- در برخی زمان‌ها و مک آن‌ها چشم هر ۳ نقش را داشته است و گاهی اوقات هیچ کدام را نداشته است و گاهی اوقات یک یا چند تا از آن‌ها را داشته است)؛ و در نقش یک جور متعادل‌کننده خنثی، نقشی که شما در این مثال بازی



می‌کنید (در برخی سیستم‌های جبرانی عدالت چنین نقشی حضور داشته است ولی در برخی دیگر خود طرفین امور را رتق و تقم می‌کرده‌اند).

البته در این مثال هم ما بایستی هر امر امکانی را در یک ارتباط امکانی با امور امکانی دیگر ببینیم. هیچ الگوی ضروری در رابطه این‌ها برقرار نیست. در واقع اصلاً هیچ چیز ضروری میان آن‌ها وجود ندارد- ایشان ممکن است به یک صورت به هم متصل شوند یا نشوند و اگر متصل شوند صورت اتصالشان به یکدیگر را هیچ الگوی یا نیروی خارجی‌ای دیکته نمی‌کند؛ اسناد وضعیت علی و/یا معلولی به هر کدام از آن‌ها یا به هر نیروی خارجی در حکم این است که اشتباهی رابطه‌ای ضروری میان آن‌ها تحمیل کنیم. مجدداً، رسم یک دیاگرام پیکان چندجهته (یا غیر جهتی) از تمام موارد امکانی شناسایی شده مفید خواهد بود.

حالا نوبت شماست.

تمرین ۱،۱

مثال زیر را در نظر بگیرید و لیستی از حداقل چهار امر امکانی مستتر در آن را بنویسید. نکاتی را در مورد روابط ضروری‌ای که ممکن است بین موارد امکانی شما فرض شود یادداشت کنید.

در زمان به جلو بیاید و این بار قدم به زمان حال بگذارید. شما یک معلم مدرسه هستید که گرفتار یک گروه از دانش آموزان سرکش شده‌اید. شما سیستمی از تنبیه‌های درجه‌بندی شده را به منظور تحمیل دستوراتان طراحی و اجرا می‌کنید. باور دارید که در انجام این کار حواستان جمع است و از همه اطلاعات ریز و درشت رشد دانش آموزانتان که در طی دوره تربیت معلمان آموخته‌اید استفاده

می‌کنید. ولی یک گروه از والدین به مدیر مدرسه شکایت می‌کنند که یک مرحله از سیستم شما که شامل نگه‌داشتن بچه‌های بی‌انضباط بعد از مدرسه است وحشتناک است. شما ناگهان خود را تحت فرمان مدیر می‌یابید چراکه نمی‌دانسته‌اید که مسئولان آموزش و پرورش دولت اخیراً بخش‌نامه‌ای صادر کرده‌اند که نگه‌داشتن بچه‌ها را بعد از مدرسه به‌عنوان تنبیهی غیرعادی و بی‌رحمانه ممنوع می‌کند و این بخش‌نامه در پاسخ به سندی از سازمان ملل در مورد حقوق کودکان منتشر شده است.

برای تکمیل این تمرین، ۲ دیاگرام را رسم کنید که یکی از پیک آن‌های دوطرفه برای نشان دادن ارتباط امور امکانی به یکدیگر استفاده می‌کند (صرفاً یک توده از امور امکانی مرتبط بدون الگو) و دومی که بدون پیکان است نشان می‌دهد که هیچ رابطه‌ای میان آن‌ها نیست (صرفاً توده‌ای بدون الگو از امور امکانی بدون رابطه). فکر کنید که این تمرین، وقتی به‌عنوان کاربست منطق علی انجام پذیرد، اوضاع چه قدر متفاوت می‌شود.

تا حد ممکن در مورد استدلال‌های سیاسی شکاک باشید

حال نوبت به تکنیک پیشنهادی بعدی ما می‌رسد- تا حد ممکن در مورد همه استدلال‌های سیاسی شکاک باشید. این تکنیک رابطه نزدیکی با تکنیک دیدن امور امکانی به‌جای علل دارد. این تکنیک علی‌الخصوص زمانی مفید است که می‌خواهیم موانعی را که جنی و زیها با آن مواجه بودند را از سر راه برداریم. مانعی که در مورد استفاده از تاریخ به‌عنوان منبعی برای پیشرفت در آینده بود. باینکه طبق فرض این پیشرفت تا به‌حال به دست نیامده بود.



شکاک بودن به معنای بدبین بودن نیست. شکاکیت یک شیوهٔ تعمدی محتاطانهٔ تفکر است که عموماً ریشهٔ آن به یونان باستان بازمی‌گردد. اینجا مکان خوبی برای عرضهٔ دقیق تاریخ و شیوه‌های مختلف انجام صورت‌های شکاکیت نیست، گرچه یک طرح کلی مختصر مفید خواهد بود. بالاجبار این طرح کلی خیلی خام خواهد بود (از جیمز باترفیلد و جف مالپس به خار کمکشان در این طرح تشکر می‌کنم؛ خام بودن این طرح از محدودیت‌های استفادهٔ ما نشئت می‌گیرد نه از فهم این دو نفر؛ می‌تواند به‌عنوان یک منبع به هانکینسون ۱۹۹۵ هم مراجعه کنید).

شکاکیت یونانی در دو فضای مجزا توسعه پیدا کرد. یکی از این دو به‌عنوان شکاکیت آکادمیک شناخته می‌شود (که نامش از آکادمی معروف گرفته شده) و دیگر به‌عنوان شکاکیت پیرهونی معروف است (که نام آن از مؤسسش، پیرهون الیائی، فیلسوف قرن ۳ پیش از میلاد به عاریه گرفته شده). شکاکیت آکادمیک حول این گزاره شکل گرفته است که ما نمی‌توانیم هیچ‌چیزی بدانیم. این گزاره مبنایی برای رد افراطی همهٔ ادعاهای صادق گرفته شده است. شکاکیت پیرهونی مبتنی بر این گزاره است که ما نمی‌توانیم هیچ‌چیزی بدانیم، و این گزاره شامل این امر هم می‌شود که ما نمی‌توانیم هیچ‌چیزی بدانیم. این بعد اضافی عواقب وسیعی دارد که به گزارهٔ پیرهونی اجازه می‌دهد تا مبنایی برای یک تعلیق حکم تعمدی و کم‌تر افراطی باشد. این شک نوع دوم و پیرهونی است که ما در اینجا دنبال می‌کنیم.



پیرهون هیچ اثر مکتوبی نداشت که با این شکاکیت کاملش منسجم باشد. آنچه ما از او می‌دانیم فقراتی در باب او و برخی از شاگردان شاخصش است. یکی از این فقرات این چنین است:

شاگرد پیرهون، تیمون می‌گوید که هرکسی که قرار است زندگی شادی داشته باشد بایستی به این ۳ چیز پردازد: اول، این که اشیا در ذاتشان چگونه‌اند؛ دوم؛ رویکرد ما نسبت به اشیا بایستی چگونه باشد و نهایتاً؛ نتیجه‌ای که عاید کسانی که چنین رویکردی می‌گیرند می‌شود، چیست. حال او می‌گوید که پیرهون نشان می‌دهد که اشیا علی‌السویه و غیرقابل شناخت و نامتعیین‌اند چراکه نه حواس ما و نه قوه حکم صدق و کذب برمی‌دارد؛ به همین دلیل نبایستی به این‌ها اعتماد کنیم و باید بدون حکم و گرایش بوده و ساکن باقی بمانیم و در مورد هر چیزی بگوییم که به همان اندازه که هست، نیست یا هم هست و هم نیست یا این که نه هست و نه نیست. و تیمون می‌گوید که برای ایشان که این رویکرد را می‌گیرند عدم اظهار فلذا آرامش به ارمغان می‌آید (در آناسو بارنز ۱۹۹۴، صفحه X).

می‌توانید ببینید که پیرهونیزم وقتی به‌طور کامل توسعه داده شود چیزی فراتر از یک ابزار روش‌شناختی است؛ بلکه چیزی در حکم یک شیوه زندگی است. خیلی تعجب نکنید چون امر تقریباً برای همه نگاه‌های فلسفی وقتی آن‌ها را جلو ببرید صادق است. نمی‌توان به‌سادگی امید داشت که ما ظرافت‌های این نگاه را به‌عنوان یک سبک زندگی دریابیم. آنچه ما می‌توانیم و بایستی انجام دهیم جستجوی امکان‌های این اقدام است که در قالب "تعلیق حکم" خلاصه می‌شود. به این منظور، همان‌طور که پیشنهاد کردیم نیازی نیست که پیرهونیزم را با تمام جزئیات



تاریخی و چرخش مختلفش دنبال کنیم - کافی است که بگوییم پیرهونیم در قرن دوم پس از میلاد به دست سکستس ایمپیریکس احیا شد و پس از آن رو به افول نهاد و دوباره در قرن ۱۵ زنده شد و در نهایت در تفکر مدرن از طریق فلاسفه‌ای چون مونتینی و هیوم جایگاهی استوار پیدا کرد. ولی چون سکستوس دقیق‌ترین تبیین به‌جامانده از پیرهونیم را فراهم می‌کند، خوب است زمان اندکی را با او بگذرانیم.

در کتابی که به‌طور مناسبی (حداقل محض مقاصد ما) عنوان طرح کلی شکاکیت (۱۹۹۴) دارد، سکستوس می‌گوید که روش پیرهونیستی شامل رد هر ادعای کشف حقیقتی است (که ادعای دگماتیست‌هاست) و همچنین شامل رد انکار کلی هر گونه امکان کشف حقیقتی است (که ادعای آکادمیکی‌ها بود) و در عوض طرفداری از امتداد نامتعیین پژوهش است. این جنبه از شکاکیت پیرهونی را - یکی از دو جنبه اصلی آن است - سکستوس "پژوهشی" می‌نامد. برای ما این جنبه در حکم توصیف دقیق پدیدارهاست:

محض مقدمه اجازه دهید بگویم که در هیچ‌کدام از مواردی که به بحث می‌گذاریم ما نمی‌گوییم که اشیا آن‌گونه که ما می‌گوییم هستند؛ بلکه، ما به‌طور توصیفی هر آیتی را مطابق آنچه بر ما در آن زمان پدیدار می‌شود گزارش می‌کنیم (سکستوس ایمپیریکوس ۱۹۹۴: ۳).

جنبه اصلی دیگری پیرهونیم سکستوس "تعلیقی" است؛ که تعلیق حکمی است که در بالا دیدیم. سکستوس می‌گوید که بهترین راه برای حرکت به سمت این هدف "قرار دادن مخالف‌هاست". یعنی دائماً هر پدیدار و فکری را (که مجموع



دانش برای شکاک پیرهونی است) در دو گروه قرار دهیم: یک طرف و متضاد آن؛ یعنی فکر و متضادش، پدیدار و متضادش. ایده تائید یا رد یک گزاره نیست، بلکه حرکت از امکان این کار به سمت تعلیق مطلوب حکم است. ادعا این است که با دیدن مستمر متضادها ذهن درنهایت می‌تواند دست از حکم کردن بردارد- "برای هر تبیینی یک تبیین مساوی و متضاد قرار داده می‌شود" (سکستوس ایمپیریکس ۱۹۹۴: ۵-۶). مجدداً حرف زدن درباره‌ی این فرآیند راحت‌تر از عمل کردن به آن است ولی بسیار ارزشمند است.

بایستی روشن شده باشد که پدیدارها برای شکاک پیرهونی مهم هستند. پدیدارهای که ما در آنها منفعلیم و تحت اختیار ما نیستند، مطابق نظر سکستوس تنها مبنایی هستند که روی آنها شکاک پیرهونی می‌تواند یک گزاره را بپذیرد. ولی مراقب باشید که این یک نوع پذیرش خیلی محدود است: مثلاً در مواجهه با گزاره‌ی عسل شیرین است، شکاک پیرهونی می‌پذیرد که عسل شیرین به نظر می‌رسد ولی اصلاً وارد این سؤال که آیا عسل واقعاً شیرین است یا خیر نمی‌شود؛ این مسئله‌ای برای پژوهش ادراکی فلذا تعلیق حکم است. سکستوس به ما می‌گوید که شکاکان پیرهونی پدیدارها را به‌عنوان راهنمای طبیعت انسانی می‌پذیرد چراکه در ایشان این پدیدار را می‌پذیرند که انسان‌ها طبیعتاً قادر به ادراک و فکرنده (و این گزاره را نیز می‌پذیرند که پدیدارها و افکار همه‌ی دانشی است که ما داریم). در همین مسیر، آنها ضرورت احساساتی چون گرسنگی، سردی، گرمی و تشنگی را می‌پذیرند، آنها عملکرد آن چیزی‌هایی را که سنت‌ها و قوانین ظاهراً روی آنها عمل می‌کنند می‌پذیرند و آنها فعالیت هر چیزی که



دانش تخصصی (مانند پزشکی) به‌ظاهر روی آن فعالیت می‌کند را قبول دارند (سکستوس ایمپیریکس ۱۹۹۴، ۸-۹).

سکستوس همچنین ما را به قدم‌هایی پیچیده رهنمون می‌کند تا ایده متضادها را پرورانیم؛ متضاد چیزی که پدیدار است به چیز دیگری که آن‌هم پدیدار است، آن چیزی که فکر می‌شود به چیزی دیگری که مورد فکر واقع می‌شود؛ متضاد چیزی که پدیدار است به چیزی که فکر می‌شود (و برعکس) حتی متضاد آن چیزی که حاضر است به چیز دیگری که حاضر است. لازم نیست که ما در همه راه با او همراه شویم—چرا که این بیشتر از چیزی است که نیاز داریم ولی یکی از جملات خلاصه او ارزش نقل قول کردن را محض نتیجه‌گیری سروکله‌ای که با او زدیم دارد (دقت کنید که چگونه ما را به سمت تعلیق حکم سوق می‌دهد):

پیش‌ازاین که مؤسس مکتبی که شما خود را به آن ملتزم می‌دانید متولد شد، استدلال این مکتب که بدون شک صحیح است، آشکار نبود گرچه واقعاً از چشم حال) در طبیعت موجود بود. به همین صورت، ممکن است که استدلالی که متضاد استدلال عرضه‌شده توسط شماست نیست واقعاً در طبیعت موجود باشد ولی هنوز بر ما آشکار نشده است؛ برای همین ما نباید به چیزی که هم‌اکنون استدلالی قدرتمند به نظر می‌رسد تن دهیم (سکستوس ایمپیریکس ۱۹۹۴: ۱۲)

چیزی که در اینجا برای ما و همچنین برای انسان‌های عادی چون اینزلمان، جنی و زیها مهم است طراحی سراسرترین راه ممکن برای تعلیق حکم مانند کسب بیشترین نفع از رویکرد فوکویی به مطالعه تاریخ اشیاء مختلف است. ولی



پیش‌ازاین، اجازه دهید تا به‌طور مختصر نگاهی کتابی در این زمینه که از رویکرد پیرهونی در روش‌های فوکویی استفاده می‌کند بیندازیم.

به‌عنوان یکی از گروه کتاب‌هایی که تلاش دارند تا از روش‌های فوکویی برای عرضه‌ی شرایطی که تحت آن‌ها برخی تکنیک‌های آموزشی مدرن بروز کرده است استفاده کنند و این امکان را به ما بدهند تا امکان دیدن آموزش و پرورش را به صورتی جدید داشته باشیم، تبیین ای‌آن‌هانتر (۱۹۸۹) است. این تبیین به ابداع شهروند هنری می‌پردازد و به ما کمک می‌کند تا قلمرویی از تجربه‌ی شخصی را بفهمیم که نه از بنیاد فردگرایانه است و نه ناشی از تحمیل ایدئولوژی غالب است. هانتر قادر است تا استدلال‌های آن‌هایی را که برایشان آموزش یا کنترل طبقاتی است یا پیروزی تفکر روشنفکرانه را ناپود کند؛ او می‌تواند این را دقیقاً به این خاطر انجام دهد که تاریخ را بدون حکم کردن استفاده می‌کند.

اصلاحات آموزشی قرن ۱۹ دیوید استو برای هانتر اهمیت زیادی دارد و از طریق تحلیل کارهای استو است که هانتر به‌اشتباه بسیاری از نظریه‌پردازان آموزش اشاره می‌کند.

آن‌ها فرض می‌کنند که آموزش بروز فرهنگ است، که در قالب آشتی تاریخی تضادی مهم میان خودشکوفایی و نفع‌گرایی، خود اظهاری و هنجارمندی است. آن‌ها اختلاف‌نظر دارند که این جنبش جهانی به سمت پیشرفت کامل ظرفیت‌های انسانی، آیا هم‌اکنون رخ داده است یا به خاطر دیالکتیک "کنترل فرهنگی طبقات" بلوکه شده است. ولی به نظری می‌رسد که خودشکوفایی و هنجارهای اجتماعی، کشف خود و تربیت اخلاقی به‌هیچ‌وجه در نسخه‌ی اصلاح‌شده‌ی تعلیم و تربیت استو،



متضاد هم نیستند. اتفاقاً برعکس: این در آزادی نظارت‌شده زمین بازی است که هنجارهای اخلاقی از طریق تکنیک‌های خود اظهاری محقق می‌شوند؛ و در این فضا است که اشکال خود اکتشافی سامان‌دهی شه اطراف افراد اجازه تحقق هنجارهای اجتماعی جدید در سطح جمعیت را می‌دهد (هانتز، ۱۹۸۸، ۳۸-۹).

نتیجه خلاف شهود هانتز دقیقاً به این خاطر است که با جدی گرفتن روش فوکویی، او ابا می‌کند که تاریخ را به‌عنوان جستجو برای قضاوت‌های سیاسی فرا تاریخی ببیند. او نمی‌پذیرد که در مورد علیت حکم کند (او به‌طور خاص تبحر زیادی در رد این داستان‌های علی دارد که آن‌قدر آشنا هستند که عموماً مورد سؤال واقع نمی‌شوند). تمرکز او روی عواقب ناخواسته عمل است. بایستی بتوانید ببینید که هانتز فرضی در مورد رابطه حال و گذشته نمی‌کند: او فکر نمی‌کند که گذشته پست است (چون که روشنگری در آن نبوده است که معمولاً خطای لیبرال هست) یا برتر است (چون ساده‌لوحانه است که معمولاً خطای مارکسیست‌هاست).

در بازگشت به بحث اینزامام، جنی و زیها تأکید داریم که تحلیف حکم در بطن پژوهش عقلانی مدرن است نه صرفاً در خط پژوهشی که بحثش را کردیم. وقتی پژوهشی را مثلاً در حوزه دین، کار، روابط فامیلی، یا هر موضوع پژوهش عقلانی دیگری می‌کنیم، صدا البته قرار است که قضاوت‌های شخصی‌مان را از موضوع کنار بگذاریم. اینزامام، جنی، زیها و هر دانشجوی دیگری که درسی را در علوم انسانی، علوم اجتماعی یا حتی علوم سخت در هر جایی در جهان غرب گذرانده باشد این را می‌داند. تعلیق حکمی که از آن در اینجا صحبت می‌کنیم ساختاری

متفاوتی دارد و این بایستی از بحثی که در مورد هانتر کردیم روشن شده باشد. این تعلیق حکم نه یک دستورالعمل ساده "قضاوت‌هایت را وارد کار نکن" است (که ما از دانشجویان آن را انتظار داریم) و نه یک پیرهونیزم پیشرفته متخصصانه است) که فراتر از حد انتظار ماست)، بلکه چیزی میان این دو است.

تعلیق قضاوت‌های درجه دوم

تعلیق حکمی که در استفاده فوکویی از تاریخ داریم غالباً در مورد تعلیق احکامی غیر از آن‌هایی است که شما آن‌ها را متعلق به خود می‌دانید: چیزی که ما آن‌ها را احکام درجه دوم می‌نامیم. از همین آغاز تأکید می‌کنیم که با همین صورت میانی تعلیق حکم هنوز هیچ‌کسی کاملاً موفق به برآوردن این هدف نشده است (حداقل هیچ‌کسی که در صحنه پژوهش عقلانی حاضر باشد). فرار کامل از قضاوت‌های درجه دو در حکم این است که تا ته شیوه زندگی پیرهونی برویم - امری که مدام می‌گوییم فراتر از گستره آموزش دیدن در روش‌های فوکویی است (برای این که چند ایده داشته باشید، معادل این است که برای این که یک راهبه بودائی زن بشوید الزام کنیم که آموزش فیزیکی و ذهنی ببینید، با قبول این که معروف است، که پیرهون با اسکندر کبیر به جایی که امروزه هند می‌شناسیم سفر کرده است، شواهدی داریم که ممکن است این دو با هم مرتبط باشند). این فرآیند تلاش برای فرار از کنترل قضاوت‌های درجه دوم است که برای روش‌های تاریخی فوکویی مهم است، نه نتایج هر کدام از این تلاش‌ها. این فرآیند باید شامل یک تلاش راستین باشد، ولی الزاماً لازم نیست با موفقیت همراه شود (در مورد



اجتناب‌ناپذیری شکست در پروژه‌های فکری و دولتی، به مالپس ویکهام، ۱۹۹۵، ۱۹۹۷ نگاه کنید).

پس دقیقاً اهداف این تکنیک روش‌شناختی چیست؟ زمانی که به هر جنبه‌ای از هر شیء مورد پژوهش یک موقعیت اسناد می‌دهیم (که ممکن است این موقعیت برچسب علت یا چیز دیگری بگیرد) که مرجعیتش را از یک پژوهش دیگری می‌گیرد، یک قضاوت درجه دوم شکل می‌گیرد؛ قضاوتی که قبلاً شکل گرفته اعمال می‌شود و از پوسته‌اش رها شده و شروع به جولان می‌کند. به این طریق، شما قضاوت‌هایی می‌کنید که از نظر فنی متعلق به شما نیستند. این است سطح دوم قضاوت که روش فوکویی تلاش دارد آن را تعلیق کند؛ این است قضاوت درجه دوم ای که اجازه ورود نکات سیاسی فرا تاریخی به صحنه را می‌دهد. یک گروه از مثال‌های دیگر که مبتنی بر قرائت اینزمامام، جنی و زیها از متن مشخصی از فوکو است به روشن شدن مطلب کمک می‌کند.

به یاد داشته باشید که ما تلاش داریم تا به این گروه از دانشجویان کمک کنیم تا از یک دام اجتناب کنند. دام حد‌گذاری روی تاریخی‌سازی‌هایی که در پژوهشی فوکویی موجود است. به‌طور خاص‌تر تلاش داریم تا به آن‌ها کمک کنیم از اظهارنظرهای سیاسی فرا تاریخی در مورد حال و/یا آینده فرار کنیم.

در یکی از کتاب‌های اخیرش، مراقبت خود (۱۹۸۶)، فوکو تصویر دقیق از تکنیک‌های توسعه داده شده توسط رومی‌های باستان برای ایجاد رژیم‌های خود مدیریتی، شامل تحلیل رؤیا و تحلیل رفتارهای زناشویی، ارائه می‌کند. برای ما، این بهترین اثر فوکو است. سخت بتوان یک قضاوت درجه ۲ در این کتاب



یافت؛ این کتاب عاری از ادعاهای سیاسی فرا تاریخی مبتنی بر چنین قضاوت‌هایی است. فوکو چنین قضاوت‌هایی را تعلیق می‌کند تا جایی که ما شاهد یک تلفیق ساده و باشکوه تاریخی از تکنیک‌های خود مدیریتی هستیم. بسیاری از دانشجویان (و برخی از دیگر افراد) این را یک چشم‌انداز وحشتناک می‌یابند. چون که به حضور قضاوت‌های درجه دوم در پژوهش‌های تاریخی چنین اموری خو گرفته‌اند- که مبنای ادعاهای سیاسی فرا تاریخی‌شان است- زمانی که با متنی مواجه می‌شوند که آن‌ها را تعلیق کرده است، مجبورند تا خودشان آن‌ها را ابداع کنند. چنین خطایی عموماً چنین صورتی به خود می‌گیرد: باینکه ارزش ظاهری تاریخ فوکو در اولین خواندن پذیرفته می‌شود، این فرآیند در اینجا متوقف نمی‌شود؛ حداقل یک‌بار دیگر کتاب خوانده می‌شود، عموماً به اجبار عادت نه یک طرح آگاهانه و از طریق این خواندن دوم و خواندن‌های بعدی قضاوت‌های درجه دوم وارد ماجرا شده و ادعاهای سیاسی فرا تاریخی رخ می‌دهد.

اینزمام، جنی و زیها هرکدام علائق فوکویی خودشان را در خواندن "مراقبت نفس" توسعه داده‌اند. اینزمام این کتاب را برای کلاس پیشرفته‌ای که در نظریه اجتماعی داشته است خوانده است؛ جنی آن را به‌عنوان متن دوم در سری کتاب‌های فوکویی که جلسه متن‌خوانی‌اش در حال خواندن آن هستند، خوانده است؛ و زیها آن را به‌عنوان متن پس‌زمینه مطالعات جرم‌شناسی‌اش خوانده و به دنبال این بوده که بفهمد آیا برخی انواع فهم متعارف تنبیه در روش‌های تنبیه رومی‌ها وجود داشته یا خیر. مجدداً تأکید می‌کنیم که هر سه این دانشجویان دانشجویان خوبی هستند، و در کسب دانش و یادگیری فوکو پژوهی خوب کار



می‌کنند؛ ما ایرادهای آن‌ها را برجسته می‌کنیم به این خاطر که ایرادهای شایعی هستند نه به این خاطر که این دانشجویان به طور خاص زیاد خطا می‌کنند.

این‌زمام در اولین بار خواندن، تاریخ فوکو را دارای ارزش ظاهری بالایی می‌داند و سپس طبق عادت یک بار دیگر هم می‌خواند. این روش به او سرعت خوبی در کلاس پیشرفته نظریه اجتماعی داده است؛ او نمرات خوبی را با دیدن ارتباط میان "اخلاق پروتستان و روحیه سرمایه‌داری" وبر "صور ابتدایی زندگی اجتماعی" دورکیم " و "هجدهمین برومر لویی بناپارت در قالب رفتار با گروه‌های تبعیدی" مارکس گرفته است. در "مراقبت خود" دومین بار خواندن این‌زمام او متوجه انواعی از گروه‌های تبعیدی در روم باستان می‌شود و استدلالی را پیشنهاد می‌دهد که تغییراتی میان تکنیک‌های خود مدیریتی موجود در این گروه‌ها و گروه‌های غالب‌تر رخ داده است. دوستان این‌زمام این استدلال را تشویق کردند. این‌زمام می‌تواند این استدلال را جلوتر ببرد و این کار را بایستی با تحمیل برخی استانداردهای اواخر قرن ۲۰ جوامع غربی بر روم باستان انجام دهد. این خواندن مجدد متن فوکو باعث شده تا این‌زمام این نکته را خاطرنشان کند که گروه‌های رومی غیر غالب می‌توانستند از امکانات مشورتی برخی قانون‌گذاری‌های ضد تبعیضی قرن بیستمی استفاده کنند.

در بحث در باب اشتباه این‌زمام ما کاری به صدق ادعای سیاسی فرا تاریخی او نداریم؛ چه درست باشد چه نه یک مسئله دیگر است. مسئله این است که چنین ادعاهایی بخشی از یک پژوهش فوکویی خوب نیست و هدف ما در اینجا این است که چنین خطایی قابل‌اجتناب است. ما نمی‌گوییم که دانشجویان نبایستی

ادعاهای سیاسی بکنند- این صدالبته یک بخش اجتناب‌ناپذیر و نرمال از حیات فکری است مگر این که شخص بتواند جایگاه راهب پیرهونی را به دست آورد؛ همان‌طور که برنارد ویلیامز می‌گوید، ما یک سیاست می‌خواهیم به معنای مجموعه‌ای منسجم از ایده‌ها درباره‌ی طرقی که در آن‌ها قدرت می‌تواند در جامعه‌ی مدرن اعمال شود، با محدودیت‌ها و هدفی که دارد، (۱۹۹۳، ۱۱-۱۰). چیزی که ما می‌گوییم این است که ممکن و مطلوب است که چنین ادعاهایی را از خوانش پربار فوکو از تاریخ‌ها جدا کنیم و آن‌ها را در مقولاتی مجزا از حیات فکری قرار دهیم و روش‌های فوکو را بدون اعمال این مقوله‌ی وجود مطابق عادت جلو ببریم. راه انجام این کار این است که املاً لحظه‌ای را که قضاوت‌های درجه‌ی دوم بروز پیدا می‌کنند را شناسایی کنیم. اگر در انجام این کار موفق شویم، مرحله‌ی دوم ایزوله کردن ادعاهای سیاسی فرا تاریخی آسان می‌شود.

همان‌طور که گفتیم، لحظه‌ی بروز قضاوت‌های درجه‌ی دوم همان لحظه‌ای نیست که ادعاهای سیاسی ظاهر می‌شوند- نه آن لحظه‌ای که این‌زامام ارتباط میان سیاست‌های ضد تبعیض را می‌بیند. این یک مرحله بعد است. قضاوت‌های درجه‌ی دوم عموماً تحت لوای یک شخصیت مرموز که آورده می‌شود تا حامل شی مورد تحلیل شود، وارد صحنه می‌شود. این شخصیت مرموز عموماً نماینده‌ی عادت مطالعه‌ای است که در بالا به آن اشاره کردیم، که شاید زمانی به بهترین وجه شناسایی می‌شود که نام یک نویسنده‌ی خاص باشد ولی این می‌تواند گمراه‌کننده هم باشد. پیشنهاد ما این است که این شخصیت مرموز که حامل قضاوت‌های درجه‌ی دوم در تبیین این‌زامام است کارل مارکس است. به علاوه مارکس مقصر



بسیاری از قضاوت‌های درجه‌ی دوم در نیمه‌ی دوم قرن بیستم است. قبل از این که این نکته را با استفاده از اشتباه اینزامام به‌عنوان مثال بیشتر توضیح دهیم، بایستی دفاع مختصری از مارکس بکنیم و این کار را با توضیح بیشتر حرفی که قبلاً زدیم انجام می‌دهیم: "شناسایی منابع قضاوت‌های درجه‌ی دوم با استفاده از اسم (های) نویسنده (گان) خاص عموماً گمراه‌کننده است."

مارکس نقطه‌ی اتکای خوبی برای استدلال ماست چراکه کتاب‌هایش سرشار از تشویق‌های روش‌شناختی‌ای است که باعث می‌شود خوانندگان سیاست را در هر چیزی که می‌خوانند ببینند و صدالبته اصلاً نگاه منفی‌ای نسبت به اظهار ادعاهای سیاسی ندارد. ولی خیلی سخت بتوان گفت که این عاد ابداع مارکس است. در اینجا می‌توانیم توجهمان را به روسو و اشتیاقش اشاره کنیم. اشتیاق برای استفاده از کار فکری به‌عنوان ابزاری برای انقلاب، ولی این هم گمراه‌کننده است. پیشنهاد ما این است که می‌توانیم موضوع را به وجود بحث‌هایی تاریخی درباره‌ی ضرورت مداخله‌ی سیاسی برای یک زندگی خوب و نجیب واگذار کنیم. بگذارید بگوییم که این کار هم فراتر از حوصله‌ی این کتاب است و این بحث‌ها هنوز حل هم نشده‌اند (البته بگذارید خاطر نشان کنیم که از نگاه شکاک پیرهونی مداخله‌ی سیاسی عنصری ضروری برای یک زندگی خوب نیست ولی درعین حال تضادی هم با این نگاه ندارد صرفاً این پدیدار را می‌پذیرد که برخی افراد وارد سیاسی می‌شوند). اسامی‌ای چون "روسو" و "مارکس" گرچه نقش مهمی در این بحث داشته‌اند ولی مبدعان آن نیستند.

این تکنیک که موقعیت خوبی به اینزمام در کلاس نظریه اجتماعی پیشرفته‌اش داده است تحت سیطره مارکس است (البته به توضیحات بالا). نمره‌های خوبی که برای دیدن ارتباط میان متون وبر، دورکیم و مارکس در مورد رفتار با گروه‌های تبعیدی گرفته شده است، بدون این که حواس خود اینزمام باشد، در واقع حاصل برتری دادن به عادت مارکس بر دو نفر دیگر است. این به این معنا نیست که متن‌های وبر و دورکیم عاری از قضاوت‌های درجه دو هستند، بلکه صرفاً به این معناست که این عاد در مارکس به مراتب قوی‌تر است. اینزمام این عادت را به‌عنوان پژوهشگری خوب فراگرفت و مارکس همان نویسنده روشنی است که در فراگیری آن جلوی چشم وی بوده است. اینزمام به خود یاد داده است که تحت تشویق‌های معلمینش "همیشه به زیر سطح را نگاه کند". "اگر خوب نگاه کنم ارتباطات سیاسی را خواهم دید." قطعاً این درست است ولی این هم مهم است که این قضاوتی است که اینزمام دارد وارد مطالعه‌اش می‌کند.

محتوای این قضاوت اگر دقیق‌تر بررسی کنیم این است که چیزی هست که در آنجا مخفی شده، نه آن قدر که آن چیزی الزاماً سیاسی است. این که آن چیز سیاسی است قدم بعدی است که در مورد اینزمام وقتی او تلاش می‌کند تا آن چیز را گروه‌های تبعید ربط دهد آشکار می‌شود (و در قدم بعدی آن را با چیزی که ربطی احتمالی با قانون‌گذاری ضد تبعیضی دارد). امیدواریم که تا الآن روشن شده باشد قدم‌هایی که در راه قضاوت‌های درجه دو برداشته می‌شود، پله پله روی هم سوار نمی‌شوند یعنی پی هم نمی‌آیند. برای بهترین استفاده از روش‌های فوکویی، مهم نیست که چه محتوایی در قدم‌هایمان بعد از این که قضاوت‌های



درجهٔ دوم کار خودشان را کردند، وارد می‌کنیم. آن استفاده که اینزمام از "معنای پنهان" "مراقبت نفس" می‌کند برای ما اهمیتی ندارد. دغدغهٔ ما مربوط به این است که او خود را مجبور می‌بیند تا این کار را بکند، اصلاً همین که خود را مجبور می‌بیند تا دنبال این "معنای پنهان" بگردد. اینزمام قضاوتی درجهٔ دو می‌کند در آن لحظه‌ای که از پذیرش ظاهر کتاب فوکو به‌عنوان تلفیقی از جزئیاتی در باب زندگی رومی فراتر می‌رود، آن لحظه‌ای که ذهنش بیشتر می‌خواهد، به دنبال یک معنای "عمیق" مارکسی است. در اینجا جنبه‌ای از شیء موردپژوهش - که تمایز طبقاتی میان تکنیک‌های رومی از خود، جایگاهی پیدا کرده است که ضرورتاً علی نیست ولی ویژگی مهمی است که مرجعیتش را از پژوهشی دیگری که در مورد مارکس بوده است می‌گیرد. قضاوتی که پیش‌ازاین توسط مارکس و بسیاری افراد پیش از مارکس انجام گرفته است.

شایان تذکر است که نباید انتظار داشته باشید که ذهنتان خواهان بیشتر نباشد. آن چیزی که من در پی آنم این است که صرفاً تلاش کنید، نه این که موفق شوید. از طریق تلاش است که می‌توانید در هدف کوچک‌تر تا حد ممکن شکاک بودن نسبت به استدلال‌های سیاسی موفق شوید. اگر شما حداقل مقداری مراقب خود باشید تا قضاوت‌های درجهٔ دوم نکنید، شما بخش خوبی از مسیر را در شکاکیت درست نسبت به همهٔ استدلال‌های سیاسی در آثار دیگران و خود جلو رفته‌اید. به‌هرحال، احتمال این که به دام حد گذاری بر تاریخی سازی‌های موجود در فوکو پژوهی بیفتید، دامی که در قلب این بخش به آن پرداختیم، کمتر می‌شود. اگر اینزمام عادت قضاوت درجهٔ دوم خود را کنترل کند، ادعاهای سیاسی نخواهد



کرد؛ چراکه به سرعت شکاک‌تر می‌شود فلذا در موقعیت بهتری برای اجتناب از دام محدودیت تاریخی سازی قرار می‌گیرد.

مثالی دیگر

اجازه دهید به یک مثال دیگر پردازیم و سپس یک تمرین دیگر به شما بدهیم و فصل را تمام کنیم. ما به قرائت جنی از "مراقبت خود" به‌عنوان متن یک گروه مطالعاتی می‌پردازیم و خوانش زیبا را به‌عنوان تمرین به شما می‌سپاریم. حلقه مطالعاتی نظریه فرانسوی جنی بلافاصله بعد از خواندن متنی در سنت روانکاوی لکانی به کتاب "مراقبت خود" رسیده‌اند. این گروه بصیرت‌های جالبی را تحت این پیش‌زمینه فکری وارد متن فوکو کرده‌اند.

در اینجا ما بایستی روی احتیاط لازم در سروکله زدن با این دست مثال‌ها که در اینجا داریم تأکید کنیم (و اگر شما هم روی تمرین استمرار دارید، شما هم باید محتاط باشید). این خطر وجود دارد که ما آنچه در مورد این‌زمام گرفتیم و آنچه در مورد جنی و گروه مطالعاتی‌اش خواهیم گفت را به‌عنوان جوازی برای ضد-عقلگرایی در نظر بگیریم: اگر پیشخوانی نویسندگانی چون مارکس باعث قضاوت‌های درجه دوم می‌شود و این یک مشکل است، شاید بهتر است تا خود را به‌طور کلی از تأثیرات فکری خالی کنیم و صرفاً با واکنش‌های خودمان با متن روبرو شویم. گرچه در تاریخ دو پیشنهاد عجیب و غریب در نظریه پردازگی برای چنین کاری وجود دارد- آگوست کنت و هربرت اسپنسر (با یک فاصله ۱۰۰ ساله) یک نوع "بهداشت مغزی" را به عمل گذاشتند (این عبارت شیوا متعلق به کنت است) تا خود را از آلودگی‌های فکر دیگر نویسندگان پاک کنند (ریترز



۱۹۹۲، ۱۶، ۳۶). این اصلاً روشی نیست که ما در این کتاب شما را به آن ترغیب کنیم. ما به شدت اینزامام را تشویق می‌کنیم که متون کلاسیک جامعه‌شناختی را بخواند و همچنین جنی و دوستانش بایستی به شدت درگیر نظریه فرانسوی معاصر شوند. در مواجهه با مشکلی که ناشی از قضاوت‌های درجه دوم است ما اصلاً به دنبال محدود کردن حجم مطالعات دانشجویان نیستیم. در واقع یکی از آثار جانبی راهی که ما با سنت شکاکیت پیرهونیمان پی گرفتیم یک التقاط‌گرایی بی‌حدومرز است. اگر این گزاره را جدی بگیریم که ما نمی‌توانیم بدانیم حتی همین که ما نمی‌توانیم بدانیم را، به این معنا خواهد بود که همه تأثیرات فکری را با یک پذیرش شکاکانه علی‌السویه در مورد این که چیزها چگونه‌اند داشته باشیم. این که برای قضاوت‌های درجه دوم و آثارش استثنا قائل شویم به این معنا نیست که با تأثیرات فکری فی‌نفسه مشکل داریم؛ بلکه صرفاً به این معناست که با آن‌ها شکاکانه برخورد می‌کنیم.

جنی مثل اینزامام ارزش ظاهری تاریخ فوکو را در اولین بار خواندن می‌پذیرد ولی طبق عادت برای بار دوم هم کتاب را می‌خواند. برای جنی این ضرورت به خاطر یادگرفتن اظهار نکات سیاسی نیست - چراکه همان‌طور که خواهیم دید استدلال‌های سیاسی‌ای که از قضاوت درجه دوم جنی نشئت می‌گیرد به مراتب ظریف‌تر از آن‌هایی است که در اینزامام دیدیم. بلکه به این خاطر است که برای او و دوستانش نظریه فرانسوی خیلی بیگانه است. همه متن‌هایی که ایشان در گروه مطالعاتی داشتند در اولین بار خواندن غیرقابل نفوذ به نظر می‌رسیدند. ایشان می‌بایست هر بار با جهد فراوان جلو می‌رفتند تا بتوانند معنای آنچه می‌خوانند را



بفهمند. این بالأخص در خواندن متون روانکاوای که پیش از درگیر شدن با "مراقبت از خود" روی میزشان بود صادق است. درحالی‌که اینزامام و هم‌کلاسی‌هایش آموخته بودند که با جسارت جلو بروند و معانی سیاسی را بر متونی که با آن مواجه می‌شوند تحمیل کنند، جنی و گروهش دقیقاً عکس این را آموخته بودند- این که یافتن معنا در متونی که دشوار و طاقت فرساست نیاز به این نزاکت دارد که تلاش نکنند ارزش‌های جوامع آنگلو فون را بر متون فرانسوی تحمیل کنند، ادبی که تا حدی با آشنایی با زبان فرانسه آغاز می‌شد (گروه می‌دانست که اعضای فرانسوی یک رویکرد دست بالا به آن‌هایی که زبان فرانسه بلد نیستند دارند). جنی طبق عادت یک بار دیگر متن فوکو را می‌خواند چراکه انتظار دارد که این متن بایستی مثل بقیه متون نظریه فرانسوی دشوار باشد. این‌گونه است که جنی اجازه می‌دهد قضاوت‌های درجه‌ی دوم ورود پیدا کنند و بر اساس آن‌ها او و دوستانش ادعاهایی ظریف و فرا تاریخی در باب نظریه و شیوه‌ای که بایستی با آن مواجه شد پیدا می‌کنند. برای مثال، آن‌ها ادعا می‌کنند که فوکو را می‌توان و بایستی به‌عنوان بخشی از جنبش عقلانی فرانسوی دید که با انقلاب فرانسه آغاز شد و شامل رماتیک‌گرایی قرن نوزدهم و همچنین سنت‌های قرن بیستم فمینیست و روانکاوای- که دغدغه آزادی فردی داشتند- می‌شود.

در بحث در مورد این خطا دوباره تأکید می‌کنیم که ما کاری به صدق ادعاهای سیاسی فرا تاریخی جنی و دوستانش نداریم: صحت و سقم آن‌ها مسئله‌ای دیگر است. به یاد بیاورید که چنین ادعاهایی بخشی از یک پژوهش فوکویی خوب نیست و ما سعی داریم تا نشان دهیم که چگونه می‌توان از این خطا اجتناب کرد. و

همان‌طور که اجتناب‌ناپذیری اظهارنظرهای سیاسی دانشجویان را در مورد اعمال قدرت در جامعه دیدیم، در اینجا هم اجتناب‌ناپذیری حداقل بخشی از اظهارنظرهای سیاسی ایشان را مورد موارد جزئی‌تر استفاده از قدرت که شامل تکنیک‌های خواندن و انجام دادن نظریه است می‌پذیریم. در اینجا مجدداً توصیه‌مان را تکرار می‌کنیم که دانشجویان باید بیاموزند که چنین ادعاهایی را از مطالعات پربار تاریخ‌های فوکو جدا کنند، تا آن‌ها را در یک مقوله مجزا از وجود فکری قرار دهند و سعی کنند تا روش فوکو را بدون اعمال این مقوله به کار گیرند (صدالبته، آن‌ها هرگز موفق به چنین کاری نخواهند شد، صرف تلاش مهم است). بگذارید دوباره لحظه‌ای را که قضاوت‌های درجه دوم وارد عرضه می‌شوند بررسی کنیم تا بتوانیم آسان‌تر قدم دوم ایزوله کردن ادعاهای سیاسی فرا تاریخ را برداریم.

در این مورد اولین لحظه بروز اولین قضاوت درجه دوم آن لحظه‌ای نیست که شاهد ادعاهای سیاسی ظریف هستیم - نه آن لحظه‌ای که گروه کتاب "مراقبت خود" را به‌عنوان آخرین کتاب در یک سری طولانی از کتاب‌های در باب آزادی فردی پیشنهاد می‌دهد. در اینجا هم قضاوت‌های درجه دوم عموماً نفوذ می‌کنند و این را نه تحت لوای یک شخصیت مرموز انجام می‌دهند بلکه تحت لوای یک غرابت مرموز وارد می‌شوند - غرابت سنت نظری فرانسوی. نتیجه خیلی مشابه است - قضاوت‌های درجه دوم منجر به جستجو برای معانی پنهان می‌گردد. قبل از این که دقیق‌تر بگوییم بایستی همان‌گونه که از مارکس دفاع کردیم از "سنت نظری فرانسوی" نیز دفاع کنیم.

با اینکه این درست است که بسیاری از نویسندگان فرانسوی تماماً این ایده را که یک فضای نفوذناپذیر اطراف برخی نوشته‌هایشان است را تشویق می‌کنند و سنتی که ایشان میراث دارش هستند (و خود فوکو هم گاهی در برخی حرف‌هایی که در مصاحبه‌هایش می‌زند مقصر است)، نمی‌توان گفت که این نویسندگان این عادت را ایجاد کرده‌اند. می‌توانیم به بحث‌های باستانی در مورد معنا بازگردیم تا مثال‌هایی از این عادت را ببینیم. هرچند جذابیت بررسی سنت تفسیری مسیحی بیشتر است، که ایده سخت‌کوشی برای کشف معنای درست در یک متن مقدس است، بایستی خاطرنشان کنیم که چنین پژوهشی فراتر از حوصله این کتاب است. تکنیک مطالعه‌ای که چنی و دیگر اعضای حلقه مطالعاتی‌اش به کار گرفته‌اند مبتنی بر این ایده نفوذناپذیری برخی متون است. آن‌ها این عادت را به‌عنوان یک پژوهشگری خوب می‌شناسند. "همیشه به زیر سطح و ظاهر نگاه کن" جمله‌ای که چنی به خودش، تحت تأثیر فرمان‌های معلمین و هم‌کلاسی‌هایش، یاد داده است. "من می‌توانم معنای عمیق را کشف کنم اگر به اندازه کافی تلاش کنم". این درست است ولی درعین حال قضاوتی است که چنی دارد وارد مطالعه‌اش می‌کند. به یاد داشته باشید که این قضاوت این است که چیزی وجود دارد، یک چیز پنهان و نه این که چیزی یک ویژگی خاص را داراست. دوباره می‌گوییم که قدم‌هایی که پس از قضاوت درجه دوم می‌آیند به یک معنا، پله پله روی هم سوار نمی‌شوند. اگر بخواهیم این را در قالب بهترین استفاده از روش فوکو بیاوریم، محتوایی که در مرحله بعد از قضاوت درجه دوم وارد می‌شود برای ما مهم نیست. آنچه چنی "معنای پنهان" "مراقبت خود" می‌نامد اهمیتی برای ما ندارد. دغدغه ما این است



که او خود را مجبور می‌بیند که چنین کاری بکند، این که احساس می‌کند بایستی به دنبال "معنای پنهان بگردد". جنی آن لحظه‌ای که از پذیرش ظاهر کتاب فوکو به عنوان تلفیقی از جزئیاتی در باب زندگی رومی فراتر می‌رود، یک قضاوت درجه دوم می‌کند، لحظه‌ای که ذهن او بیشتر می‌خواهد که در مور او یک معنای عمیق فرانسوی در باب آزادی افراد است. در اینجا است که به جنبه‌ای از شیء مورد پژوهش - که "جستجوی آزادی" مستتر در تکنیک رومی در باب نفس است - یک وضعیت اعطا می‌شود - نه الزاماً وضعیت علت ولی به هر حال یک ویژگی مهم که مرجعیتش را از پژوهشی دیگر می‌گیرد که هر کدام یا مجموعه‌ای پژوهش‌های فرانسوی است که به اسم چنین جستجویی کلید خورده‌اند. قضاوتی که قبلاً بسیاری از دیگران انجام داده‌اند، در اینجا نیز اعمال می‌شود.

چرا یک بار دیگر به خودتان توصیه نمی‌کنید: خودتان را حداقل تا بخشی در مورد عادت قضاوت‌های درجه دوم چک کنید و شما در مسیر شکاکیت خوب قرار می‌گیرید، احتمال این که به دام حد گذاری در تاریخی سازی‌های موجود در پژوهشی‌های فوکویی بیفتید بسیار کم‌تر می‌شود. اگر جنی عادت قضاوت‌های درجه دومش را محدود می‌کرد به این ادعاهای سیاسی ظریف دچار نمی‌شد و موقعیت بهتری برای فرار از دام حد گذاری تاریخی می‌داشت.

بگذارید این خطا را با جزئیات بیشتری بررسی کنیم.

تمرین ۱،۲

این توصیف از مطالعهٔ زیها از "مراقبت نفس" را در نظر بگیرید و جایی را که وی بر یک قضاوت درجهٔ ۲ تکیه دارد را شناسایی کرده و آن را با زبان خودتان بیان کنید.

مثل جنی و اینزامام، زیها تاریخ فوکو را در نگاه اول و در اولین بار مطالعه می‌پذیرد ولی طبق عادت یک‌بار دیگر هم می‌خواند. زیها مثل جنی ولی نه مثل اینزامام، به دنبال ادعاهای سیاسی آشکار نیست. او صرفاً به دنبال یافتن یک رابطهٔ مشترک میان تکنیک‌های مختلف نفس و خود است که فوکو به‌عنوان بخشی از جستجویش برای یافتن یک منطق مشترک پشت تنبیهات یونانی توصیف کرده است. او بسیاری از متون زندگی رومی با این پس‌زمینه مطالعه کرده است. در هر مورد زیها تلاش زیادی کرده تا نکاتی را در مورد "احساسات واقعی" رومی‌ها بیابد. شبیه جنی، او باور دارد که تحلیل متنی کاری دشوار و طاقت فرساست. زیها طبق عادت متن فوکو را دوباره می‌خواند چراکه انتظار دارد که این متن بایستی مثل بقیهٔ متن‌های در مورد زندگی رومی‌ها دشوار باشد. بر این اساس، زیها ادعا می‌کند که کتاب فوکو می‌تواند و بایست به‌عنوان یک گروه از کتاب‌های در باب "احساسات واقعی" رومی‌ها خوانده شود.

با در نظر داشتن این که ضرورتی ندارد که در مورد صدق ادعای سیاسی فرا تاریخی زیها اظهار نظر کنید و با به یاد داشتن این که زیها این عادت را به‌عنوان یک پژوهش خوب می‌شناسد (او هم به خود می‌گوید "همیشه به زیر ظاهر و سطح نگاه کن" و "من می‌توانم معنای عمیق را پیدا کنم اگر به اندازهٔ کافی تلاش



کنیم"، یک طرح کلی بنویسید که تا حد امکان ساده باشد (حدود ۷۵۰ کلمه) که شامل روشی است که طبق آن می‌توان از این خطا اجتناب کرد.



جامعه‌شناسی به مثابه تاریخ^۱

فیلیپ آبرامز، ترجمه نیوشا صادقی

سه نوع جامعه‌شناسی تاریخی

تلاش کنید سؤال‌های جدی درباره‌ی جهان معاصر بپرسید و ببینید آیا می‌توانید بدون پاسخ‌های تاریخی این کار را انجام دهید؟ آیا این یک موضوع مورد مناقشه در خاورمیانه یا در ایرلند شمالی، یا نژادپرستی در گتوهای شهری، از فقر و مشکلات اجتماعی در منطقه‌ی رود کلاید یا رود تاین، یا از زوال دولت در ایتالیا یا شیلی، ما می‌خواهیم در مورد موضوعات گفته‌شده، یک پاسخ مناسب فرض کنیم؛ پاسخی که به‌طور رضایت‌بخش هر آنچه ما را آشفته می‌کند توضیح دهد، آن چیزی خواهد بود که الفاظ (اصطلاحات) تاریخی داشته باشد. این توسل به تاریخ یک تمایل طبیعی بشری نیست، اما برای ذهن مدرن غربی تقریباً عادی شده است. اندیشه‌ای که «در آغاز من، انجام من است»، اینکه حال باید به‌عنوان محصول گذشته فهم گردد، چیزی است که ما باید آن را مفروض بگیریم.

¹ Abrams, Philip (1994) *Historical Sociology*, New York: Cornell University Press; Introduction: *Sociology as history* (P. 1 - 15)



در مفروض گرفتن آن، ما احتمالاً به‌طور ناخودآگاه، یک بینش مهم جامعه‌شناختی به دست می‌آوریم. در حقیقت، خانواده‌های مشکل‌داری که امروزه در نیوکاسل غربی یا شیکاگو جنوبی زندگی می‌کنند نیستند، که تمرکز بیماری‌های اجتماعی در این مناطق را توضیح می‌دهند، بلکه بررسی‌های بلندمدت روی بازار مسکن و بازار شغل نشان می‌دهد که آن خانواده‌ها، قربانی‌های فعلی هستند. ناسازگاری دولت‌های کنونی اسرائیل یا سوریه نیست که ماندگاری خطر جنگ در فلسطین را توضیح می‌دهد، بلکه معنی و عمق این ناسازگاری درزمینه‌ی قرن‌ها منازعه‌ی فرهنگی و مذهبی، امپریالیسم و بدگمانی، این موضوع را شرح می‌دهد. بی‌کفایتی یا فرصت‌طلبی سیاستمداران معاصر ایتالیایی نیست که تبیین‌کننده‌ی بحران بی‌پایان دولت است، بلکه مشکلات ناشی است از تلاش‌های انجام‌گرفته در سراسر قرن پیشین برای ساختن یک ملت یکپارچه، از درون یک جامعه‌ی عمیقاً تقسیم‌شده و چندپاره. تا جایی که ما تبیین‌های زمان حال که مربوط به اکنون هستند را نپذیریم، تا جایی که ما برای تبیین‌های رضایت‌بخش‌تر به تاریخ مراجعه کنیم، ما در حال بازگشت به‌سوی یک فهم عمیق‌تر و واقع‌گرایانه‌تر هستیم، و همچنین ما به‌سوی جامعه‌شناسی باز می‌گردیم. تبیین جامعه‌شناختی، لزوماً تاریخی است. جامعه‌شناسی تاریخی بنابراین نوع خاصی از جامعه‌شناسی نیست، بلکه ذات رشته‌ی علمی است. همه‌ی انواع جامعه‌شناسی بر به‌اصطلاح دو لبه بودن جهان اجتماعی تأکید می‌کنند، آن را به‌عنوان جهانی که ما هم خالق و هم مخلوق آن هستیم، هم سازنده و نیز زندانی، جهانی که کنش‌های ما را می‌سازد و جهانی که با قدرت ما را محبوس می‌کند، نشان می‌دهد. کیفیت



متمایز جهان اجتماعی برای جامعه‌شناس بر طبق راستینگی آن، راهی که در آن جامعه توسط افراد به‌عنوان یک واقعیت مثل سیستم؛ بیرونی، مسلم، مجبور کننده، حتی وقتی که افراد مشغول ساختن و دوباره ساختن آن از میان تحلیل و ارتباط و کنش خودشان هستند، تجربه می‌شود. بنابراین نتیجه‌ی مرکزی‌ای که برای تبیین‌های جامعه‌شناختی می‌توان گفته شود، توسط برگر و لاکمان (۱۹۶۷) که نتیجه‌ی تناقض و حشت‌آوری است که توسط هر یک از بنیادگذاران جامعه‌شناسی کشف شد: «چگونه ممکن است که فعالیت انسانی جهانی از چیزها را تولید کند؟» و به‌طور فزاینده، جامعه‌شناسان، بنیان‌گذارانشان را در نتیجه گرفتن اینکه فقط یک‌راه که در آن، تناقض می‌تواند حل شود، وجود دارد، تصدیق می‌کنند: با ذکر نام، به شکل تاریخی. دویپهلو شدگی جامعه، واقعیتی که کنش اجتماعی هم چیزی است که ما انتخاب می‌کنیم که انجام دهیم و نیز چیزی که ما باید انجام دهیم، به‌طور جدانشدنی مبتنی است بر واقعیت دیگر که هر آنچه هستی جامعه دارد واقعیتی تاریخی است، واقعیتی در زمان. هنگامی که ما به دویپهلو شدن جامعه ارجاع می‌دهیم، ما به راه‌هایی که در آن، در زمان، کنش‌ها سازمان می‌شوند و سازمان‌ها به ترتیب توسط کنش تغییر می‌کنند، ارجاع می‌دهیم. خریدن و فروختن زندانیان نهاد برده‌داری می‌شود. پیشنهاد دادن خدمات کسی به یک سرباز، به‌جای محافظت از او تبدیل به نظام زمین‌داری (فئودالیسم) می‌شود. نظم‌دادن به نظارت بر نیروی کار گسترده شده بر پایه‌ی قوانین استانداردشده، تبدیل به بوروکراسی می‌شود. و برده‌داری، فئودالیسم و بوروکراسی زمینه‌های ثابت و بیرونی می‌شوند که در آن مبارزات برای موفقیت یا بقا یا آزادی سپس دنبال می‌شوند. با جایگزین



کردن پرداخت‌های پول نقد برای خدمات نیروی انسانی، ارباب و رعیت به‌طور مشترک نظم فئودالی‌ای که اجدادشان ساخته بودند را بی‌مصرف می‌کردند.

سپس در هردو جنبه‌ی آن، جهان اجتماعی ذاتاً تاریخی است. فرآیند پیوند بین کنش و ساختار است. اندیشه‌ی فرآیند و مطالعه‌ی فرآیند ابزارهایی برای گشودن قفل پارادوکس وحشت‌آور برگر و لاکمان هستند. چیزی که ما انتخاب می‌کنیم که انجام دهیم و چیزی که ما باید انجام دهیم توسط امکانات تاریخی‌ای که به ما داده شده بین چیزهایی که ما خودمان را پیدا می‌کنیم، شکل داده می‌شود. اما تاریخ در جایگاه خودش جبری فراتر از جامعه نیست. بلکه، چنانچه رولاند مایوسنیر جامعه‌شناس تاریخی، آن را این‌گونه تعبیر می‌کند (۱۹۷۳: ۱۴۵): تاریخ سمت‌وسویی از سازگاری خودش ندارد، به دلیل اینکه توسط میل بشر و انتخاب‌هایی که آنان می‌کنند شکل داده می‌شود. با این حال با هر ثانیه‌ای که می‌گذرد، افراد در حال انتخاب کردن توسط رفتارشان هستند، و اینکه ما در حال حاضر چگونه رفتار می‌کنیم - چه، بمبی پرتاب کنیم یا رهسپار یک راهپیمایی صلح شویم و چه در مورد نابرابری اعتراض کنیم یا از آن لذت ببریم - تا حد زیادی بستگی به چیزهایی دارد که تجربیات قبلی برای ما ممکن و معنادار کرده‌اند. داوطلب باوجدان آزمون و فرد مکتب‌گریز هردو توسط سنگینی نهادهای آموزشی که به‌طور تاریخی تأسیس شده‌اند، چیره می‌شوند، معنای فعالیت آن‌ها از واقعیت آن نهادها مشتق می‌شود. ما می‌توانیم دنیاهای جدیدی بسازیم اما تنها بر اساس و در چارچوب آنچه اجدادمان برای ما ساخته‌اند. بر آن اساس و در آن چارچوب، محتوای فعالیت ما ممکن است دوباره ساخته شود یا



نهادهایی که ما را احاطه کرده‌اند را تخریب کند. این شکل‌گیری کنش توسط ساختار و تغییر ساختار توسط کنش، هردو به‌عنوان فرآیندهایی به‌موقع اتفاق می‌افتند. این با تصرف کردن در آن اندیشه که تاریخ و جامعه‌شناسی ادغام شود و اینکه جامعه‌شناسی بتواند سؤال‌های ضروری ما را درباره‌ی اینکه چرا این‌گونه که هست، وجود دارد، پاسخ دهد، درباره‌ی اینکه چرا مردان و زنان خاصی، تصمیمات بخصوصی می‌گیرند و چرا در طرح‌های خود موفق می‌شوند یا شکست می‌خورند. در این مفهوم، جامعه‌شناسی تاریخی همواره یک عنصر مرکزی از جامعه‌شناسی به‌عنوان یک کل بوده است. اندیشه‌ی فرآیند، درراهی که فعالیت جامعه‌شناختی انجام می‌شود، تعیین‌کننده است. اما جامعه‌شناسی به طرق ویژه‌ی بیشتری نیز، تاریخی شد. به‌عنوان یک‌راه متمایز از اندیشه، جامعه‌شناسی در برابر تغییرات تاریخی مهم به وجود آمد و از ابتدا توسط تجربیات آن تغییرات شکل گرفته بود. پیش از ۱۸۴۰، هنگامی که تجزیه و تحلیل اجتماعی منظم، در اروپا گسترده شد، آن یک احساس عمومی است که سرعت و حیطه‌ی تغییرات که به انقلاب‌های صنعتی و سیاسی از دو نسل قبلی پیوسته است و با یکدیگر همدست شده‌اند، جهان اجتماعی را یک آشفتگی مبهم به‌جای گذاشته‌اند که فقط واقعیت تغییرات خود آن قطعی است. به‌گفته‌ی لا مارتین شاعر، جهان، مجموعه‌اش را درهم آمیخته بود. در مواجهه با چشم‌انداز هرج‌ومرج عقلانی و اجتماعی، جامعه‌شناسان اولیه از روند تغییرات اجتماعی و فراتر از تغییرات مؤثر در انتقال به صنعت‌گرایی، به جستجوی یک فهم منظم شده پرداختند.



مارکس، وبر و دورکیم، سه بنیان‌گذاری که تأثیرشان امروزه مهم است، هر سه‌ی آن‌ها، طبیعت انتقال به صنعت‌گرایی را مسئله‌ی بنیادی کار خود قراردادند و در راستای فهم آن انتقال ویژه برای رسیدن به یک فهم بیشتر از فرآیند اجتماعی یا تاریخ و به‌طور کلی به جستجو پرداختند. همان‌طور که معاصران آن‌ها، کنت و اسپنسر و هابوس انجام دادند. همه با صراحت از زندگی کردن در جهانی که به‌طور چشم‌گیری از سالی به سال دیگر تغییر می‌کند و روابط بین‌تغییراتی که مردم می‌خواهند و تغییراتی که در واقع اتفاق افتادند، مرموز و مبهم بود، آگاه بودند. به چه دلیل به نظر می‌رسد که پیگیری کردن ثروت در مقیاسی بی‌سابقه باعث تولید فقر می‌شود؟ چرا غالب شدن اصول آزادی و برابری به نظر می‌رسد که با اشکال جدیدی از ظلم و ستم عظیم، مکمل یکدیگر هستند؟ چه اتفاقی برای روابط اجتماعی در مسیر صنعتی‌شدن به‌عنوان یک فرصت یا انتخاب یا ضرورت می‌افتاد؟ تا کجا، صنعت‌گرایی یک سرنوشت اجتناب‌ناپذیر بود؟ کدام‌یک از ویژگی‌های آن را به‌وسیله‌ی عمل انسان ممکن است تغییر داده شود و چگونه؟ چنین پرسش‌هایی می‌توانند به روش‌های مختلف پاسخ داده شوند. چیزی که جامعه‌شناسان اولیه در مورد آن توافق داشتند این بود که آن‌ها سؤالات مهمی برای پرسیدن بودند. انتقال به صنعت‌گرایی، تخیل را برانگیخت. از طریق تجزیه و تحلیل آن انتقال، می‌توان به یک جامعه‌شناسی کلی و نه تاریخی رسید. بنابراین ماکس وبر بر بوروکراتیزه شدن جهان اجتماعی که او آن را به‌عنوان گرایش غالب از صنعتی شدن می‌دید، تأکید کرد. و او جستجو کرد تا آن تمایل را به دیگر گرایش‌های مشخصه از همان انتقال، ارتباط دهد: تغییرات در مقیاس



نظام، در اشکال تقسیم‌کار و پیچیدگی آن، در طبیعت اقتدار مشروع و در شالوده‌های اجتماعی قدرت. اما علاقه‌ی او از مشخص کردن گرایش به بوروکراسی و ارتباط دادن آن به علت‌هایش و همبستگی‌ها، فراتر رفت. او هم‌چنین به شدت تمایل به بوروکراسی اهمیت می‌داد، به اینکه تا چه حد آن یک ضرورت جامعه‌ی صنعتی بود و با میزان و راه‌هایی که می‌توان از طریق آن‌ها در مقابلش مقاومت کرد و یا دوری جست. بنابراین، مطالعه‌ی بوروکراتیزه، در سطح عمیق‌تر مطالعه‌ی رابطه‌ی بین افراد و نهادها بود، یک مطالعه از راه‌های ممکن زندگی کردن در جامعه‌ی صنعتی. به شیوه‌ای یکسان، تأکید کارل مارکس بر شکل‌گیری طبقه‌ها و ساختار تضاد طبقاتی بود هم‌چنین علاقه به شناسایی راه‌هایی که در آن افراد می‌توانستند در یک زمینه‌ی اجتماعی نیرومندانده داده شده تا نتایج مطلوب را به ارمغان بیاورد، مطالعه‌ی نسبت‌کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی به‌طور کلی، بود. و مشابه آن می‌تواند از کاوش امیل دورکیم در مورد رابطه‌ی بین تقسیم‌کار و اختلال اخلاقی‌ای که او آنومی می‌نامید، گفته شود. در باطن هریک از این نوشته‌های چشمگیر، برای جامعه‌شناسی سؤال ساده‌ای بود: تا چه حد جهان باید چنین باشد که هست؟ این تصمیم به دنبال یک پاسخ تاریخی به آن سؤال که از هریک از این مردان جامعه‌شناس ساخت، بود. ما باید به برخی از جزئیات در پاسخ ارائه‌شده توسط مارکس، وبر و دورکیم هم نگاهی بیندازیم، برای مشکل انتقال به صنعت‌گرایی و به مشکل کلی‌تر از فهمیدن ارتباط‌کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی به‌عنوان یک روند تاریخی. البته بسیاری تلاش‌های ناموفق برای حل آن مشکلات وجود داشت و اگرچه ما دیگر احتیاج نداریم تا بر آن‌ها در هر



جزئیاتی دقت صرف کنیم اما ارزشمند است که اینجا چیزی راجع به راه‌های متداولی که به بی‌راهه می‌روند، بگوییم. طرح‌ریزی علوم اجتماعی به‌طور محکم بر علوم طبیعی، برای جستجو کردن قوانین اجتماعی که بتواند نیروی قوانین طبیعی را درخواست کند، و سوسه‌برانگیز بود. مهم‌تر از همه، تلاش برای کاهش آشفتگی واقعی تغییر اجتماعی به نظم عقلانی با فرض کردن چیزی که یک عالم اجتماعی انگلیسی تبار، «قوانین گردش» می‌نامد. جاه‌طلبانه‌ترین صورت از این تلاش، آن‌هایی بودند که اندیشه‌ی تکامل را پدید آوردند و به جستجوی شناسایی قوانین تکامل نهفته و مسلط شدن بر فرآیند تغییر تاریخی، پرداختند. اما درحالی که به نظر می‌رسید تئوری‌های تکامل یک پاسخ قوی و صریح به پرسش‌هایی در مورد ماهیت انتقال به صنعت‌گرایی، شرح دادن در جزئیات مؤکد در مورد اینکه جامعه در پیشاپیش قرار داده شده بود، انجام دادند، به نحو تناقض‌آمیزی، با سرکوب و انکار کردن، مسئله‌ای عمیق‌تر از جامعه‌شناسی تاریخی، مسئله‌ای جهت توضیح رابطه کنش اجتماعی و ساختار اجتماعی به‌عنوان یک ارتباط دوطرفه‌ی خالصانه. در عوض، این نظریه‌ها بر آن ارتباط مفهوم ضروری قوانین تکامل اعمال‌نمود کرد، از یک منطق تکامل و از یک هدف که باید حاصل می‌شد. خواهی نخواهی، جامعه در یک‌جهت مشخصی حرکت می‌کرد، از طریق وضعیت توسعه و با توجه به قوانین رشد. تنها عامل واقع‌گرایانه در دسترس فرد در چنین تحلیلی، تنظیم کردن رفتارش برای وفق دادن با تمایلاتی که قوانین تکامل در هر موردی تصدیق خواهد کرد، است. در چنین رویکردی، معانی و اعمال افراد که باید نیمی از موضوع اصلی جامعه‌شناسی باشند، به‌آسانی از اینکه جالب توجه یا مهم باشد،



متوقف می‌شود. اما یکی ممکن است، همان‌طور که هربرت اسپنسر انجام داد، به‌صورت جداگانه، نابخردی و انحرافی که افراد را کورکورانه برای به مبارزه طلبیدن سرنوشتشان، هدایت کرد را ملاحظه کند. یک نسخه‌ی مدرن و اصلاح‌شده از این نوع جامعه‌شناسی تاریخی جعلی، مباحثه‌ای که به‌عنوان «فرض همگرایی» شناخته‌شده است، بعداً در این کتاب مطرح‌شده است. برای بقیه، آن باید کافی باشد که بگوییم زمانی که اندیشه‌های تکامل و توسعه در تحلیل اجتماعی ایجاد می‌شود، آن‌ها معمولاً چیزی را امروز انجام می‌دهند، همان‌طور که در قرن ۱۹ به‌عنوان استعاره انجام دادند که کسی را از یک جامعه‌شناسی تاریخی حقیقی اغوا می‌کند و نه اینکه نزدیک کند و رو به‌سوی آن ببرد. اما، نوع دیگری از جامعه‌شناسی وجود دارد که به‌طور خالصانه از نظر من تاریخی است ولو اینکه آن خودش را اصلاً با موضوع انتقال به صنعت‌گرایی یا حتی با هر نوع دیگری از تحولات اجتماعی بزرگ مقیاس مربوط کند. حقیقتاً، آن ممکن است تاریخ‌خرد نامیده شود. تاریخ، تعامل ساختار و کنش، البته چیزی نیست که تنها در مرحله‌ی بزرگ از تمام جوامع و تمدن‌ها اتفاق می‌افتد. هم‌چنین در زندان‌ها، کارخانه‌ها و مدارس، در خانواده‌ها، شرکت‌ها و دوستی‌ها رخ می‌دهد. هر رابطه‌ای که در طول زمان ایستادگی می‌کند سابقه دارد، اگر ما بخواهیم در آن دوره به آن فکر کنیم: کنش در محدودشده‌ترین زمینه می‌تواند به لحاظ تاریخی موردبحث قرار گیرد به دلیل اینکه پیشینه دارد. موقعیت کودکی روند بالغ شدن نیز هست. هم‌چنین وضعیت بیمار بودن، جزئی از روند درمان شدن است. و حتی در این زمینه‌های اجتماعی کوچک‌مقیاس، دست‌کم گرفتن روند تاریخی، جامعه‌شناسی تغییر،



برای جامعه‌شناسان بهترین راه کشف کردن ارتباط واقعی ساختار و کنش است، شرطی کردن ساختاری کنش و اثرات کنش بر ساختار. آن به سادگی، مفیدترین راه پرداختن به جامعه‌شناسی است. چیزی که ما کشف می‌کنیم هنگامی که با زمینه‌های اجتماعی کوچک‌مقیاس در این راه سروکار داریم، صرفاً تاریخی است که در آن افراد معمولی نسبت به همیشه، بزرگ‌تر جلوه می‌کنند و در وابستگی مفصل شخصی و اجتماعی نتیجتاً، به آسانی دیده می‌شود.

این واقعیت که ما در مورد مشاغل شخصی به جای انقلاب‌های اجتماعی، در مورد، کودک در خانواده به جای طبقه‌ی کارگر تحت تسلط نظام سرمایه‌داری یا منحرف شدن افراد به جای صنعتی شدن جوامع صحبت می‌کنیم، مستلزم نوع متفاوت تجزیه و تحلیل نیست. مطالعه‌ی تعامل کوچک‌مقیاس باعث می‌شود طبیعت لزوماً تاریخی جامعه‌شناسی شایسته کمتر آشکار شود. کاری که «ب» در حال حاضر انجام می‌دهد، فقط می‌تواند در ارتباطش با چیزی که «الف» قبلاً انجام داد در چنین زمینه‌هایی، توضیح داده شود، ما باید آن را به عنوان یک لحظه در سلسله‌مراتب بفهمیم. در اینجا ما مجبور شده‌ایم تشخیص دهیم که ساختار اجتماعی به عنوان یک جهان بی‌انتهای از وقایع یا کنش اجتماعی به عنوان یک جهان لایتنهای از معانی نیست، اما تاریخ که موضوع مناسب جامعه‌شناسی است - آن ساختار و معنی از طریق کنش در طول زمان توضیح داده می‌شود. پس از این، من باید بخشی از عملکرد اروینگ گافمن و دیوید ماتزا را به عنوان مثال‌هایی از این نوع جامعه‌شناسی تاریخی قدرتمند اما کوچک‌مقیاس بررسی کنم. در ضمن، ما سه نوع موضوع داریم که می‌توان گفته شود که جامعه‌شناسی تاریخی را تشکیل



می‌دهد. ابتدا، موضوع مشخص با انتقال به صنعت‌گرایی - به آنکه ممکن است ما یک قضیه در مورد اینکه صنعت‌گرایی در جایگاهش در حال تغییر کردن است، نیز در سال‌های اخیر پدیدار شده است را اضافه کنیم. دوم، یک موضوع برای دنبال کردن الگوی آزادی و محوریت درگیر در دوره‌های زندگی‌نامه‌ی افراد در دنیاهای شخصی بی‌واسطه از زندگی روزمره‌ی اجتماعی - خانواده تا، بیمارستان‌ها، کلیساها، محل‌های کار. و سومی، تأکید بنیادی که جامعه‌شناسی در آخر در مورد چیست، رابطه‌ی افراد به‌عنوان عامل با اهداف، توقعات و انگیزه‌ها با جامعه به‌عنوان محیط تحمیلی از نهادها، ارزش‌ها و هنجارها است - و آن ارتباط یکی هست که هستی واقعی‌اش نه در بعضی جهان‌های انتزاعی از نظریه‌ها و اصطلاحات خاص، بلکه در جهان بی‌واسطه‌ی تاریخ، از سلسله‌مراتب کنش و واکنش در زمان وجود دارد.

در مقابل، نظریه‌هایی درباره‌ی رابطه‌ی گذشته، حال و آینده که نیاز به بررسی مفصل عمل افراد در ساختار اجتماعی را ممنوع می‌کند و بالعکس، از طریق پیشنهاد کردن قوانین و مراحل تکامل و توسعه با ضرورتی از سوی خودشان ممکن است به‌عنوان چیزی کمتر از جامعه‌شناسی مهم، معاف شوند. من قصد ندارم در اینجا برای مطرح کردن مباحث مربوط به تکامل و آشکار کردن بحث‌های ذهن‌گرایان به‌طور دقیق، از موضوع بحث منحرف شوم، انتقادات قطعی از آن‌ها می‌تواند در عملکردهای پوپر، نیسبت و هرست پیدا شود. در همین راستا، باید آشکار شود که چه چیزی مورد دفاع قرار می‌گیرد هنگامی که ما از جامعه‌شناسی تاریخی صحبت می‌کنیم، به‌عنوان عنصر مرکزی جامعه‌شناسی



به‌عنوان یک کل، مقدار قابل توجهی بیش‌تر از یک درخواست برای زمینه‌ی تاریخی بیشتر است. اکثر کتاب‌های جامعه‌شناسی یک‌فصل دارند یا زمینه‌ی تاریخی از هر آنچه قرار است در بدنه‌ی کتاب مورد بحث قرار بگیرد را منظم می‌کند. چنین فصل‌هایی، معمولاً از رویدادهای قابل توجه که متن را برای تجربه‌ی کنونی آماده می‌کند، شرح دقیقی را فراهم می‌کنند-بنابراین، برده‌داری اغلب به‌عنوان بخشی از زمینه به وضعیت معاصر سیاه‌پوستان در ایالات متحده‌ی آمریکا معرفی می‌شود، و یا پیشرفت شیوه‌های ضدبارداری به‌عنوان یک عامل زمینه‌ای مهم در درک خانواده‌ی مدرن. اما اغلب بقیه‌ی تحلیل، کاملاً-تاریخی- است محله‌ی یهودی‌نشین سیاه به‌عنوان چیزی که پیوسته ساخته می‌شود و مورد مقابله قرار گرفت، مورد عمل واقع نمی‌شود، خانواده‌ی مدرن به‌عنوان چیزی که افراد دریافت می‌کنند و در دوره‌ی گذراندن روابط شخصی‌شان آن را تغییر می‌دهند، تحلیل نشده است. برای عادل بودن نسبت به حقیقت تاریخ، این‌گونه نیست که گذشته، زمینه‌ای برای اکنون محیا کند، موضوع اصلی در مورد اینکه مردم اکنون چه کاری به‌عنوان مبارزه برای ایجاد آینده‌ای خارج از گذشته انجام می‌دهند و از فهمیدن اینکه گذشته فقط بطن اکنون نیست اما تنها ماده‌ی خام بیرون از چیزی که زمان حال می‌تواند با آن ساخته شود، است. یک مثال ممکن است در این مرحله برای عملی کردن این استدلال نسبتاً عمومی مفید باشد. مسئله‌ی دولت رفاه را مورد ملاحظه قرار دهید.



درک کردن رفاه اجتماعی

مقصود من از دولت رفاه تدابیری است که دولت اتخاذ می‌کند تا استاندارد زندگی اتباعش را در اوضاع جایی که کارگران معمولی بازار با ناتوانی از کار کردن به اندازه‌ی کافی قضاوت می‌شوند را، حفظ کند. چنین شرایطی به‌طور نمونه شامل سالمندی، کودکی، مادری، بیماری، ناتوانی، بیکاری و اشتغال با دستمزد کم و اقداماتی که صورت گرفته خواهد شد به‌طور نمونه شامل طرح‌های حقوق بازنشستگی، کمک‌هزینه‌ی کودکان، یا طرح‌های مستمری خانواده، بیمه‌های محافظت در مقابل بیکاری، حوادث صنعتی و بیماری و درجه‌ای از کنترل عمومی بهداشت و خدمات آموزشی. اما درحالی‌که ممکن است به‌طور منصفانه، توافق گسترده‌ای در مورد یک تعریف حداقلی همچون اینکه دولت رفاه چیست، وجود داشته باشد مشکلات بزرگ‌تر تفسیر کردن آنچه سیستم رفاه خاص است و اینکه چگونه عمل می‌کند، همیشه بحث‌برانگیز بوده است. در بریتانیا، به‌عنوان مثال، ما طیف وسیعی از مناقشه در مورد تأثیرها و نیز اهداف رفاه اجتماعی را درمی‌یابیم. و در پس آن منازعه‌ها، یک مناقشه‌ی بسیار عمیق‌تر درباره‌ی راهی که نظام رفاهی به‌عنوان یک کل باید در تحلیل جامعه‌ی مدرن بریتانیایی فهمیده شود، قرار دارد. این مسائل به‌نوبه‌ی خود با سایر منازعات درباره‌ی اینکه چرا سیستم رفاهی ما به نظر می‌آید بسیار مصرانه در به دست آوردن اهدافش شکست می‌خورد، پیوند می‌خورد - برای مثال چرا در ۱۹۶۸ یک تحلیل نسبتاً محافظه‌کار توانست نتیجه بگیرد که باوجود تمامی تدارکات رفاهی ما، حدود پنج میلیون نفر زیر خط استاندارد زندگی می‌کنند که احساس می‌شود دولت، در کمترین سطح، ملی است. تا آنجا



که اثرات رفاه اجتماعی به استدلال‌هایی مربوط می‌شود که از عقیده‌ای افراطی که رفاه را یک امتیاز برای فرد بیکار می‌داند که فرد بی‌مسئولیت را از نیاز به کار کردن محافظت می‌کند، در نوسان است. نسبت به این ادعا، از طرف دیگر، آنی است که یک کلاه‌برداری بزرگ از راه جلب اعتماد است که در آن افراد شاغل برای پرداختن فریب داده شده‌اند درحالی که آن‌ها در حال کار کردن برای مزایای ناکافی هستند، دولت از روی بخشندگی ظاهر می‌شود تا هنگامی که آنان از کار کردن عاجز هستند، به آن‌ها چیزی ارزانی دارد. تنوع مشابهی از دیدگاه در مورد اهداف رفاه وجود دارد. برخی دیدگاهی را اتخاذ کردند که هدف دولت رفاه حقیقتاً از بین بردن فقر است، برای رسیدن به حداقل استاندارد ملی زندگی که هیچ‌کس معجز تمی باشد از آن تنزل کند. افراد دیگری - جاه طلبانه تر - عقیده داشتند که طرح‌های رفاهی باید همان‌طور که مارشال به آن نسبت داد، رفاه را به حداکثر برساند، به‌منظور توسعه‌ی خدمات است که آن پیوسته کیفیت کل زندگی تمام اجتماع را ارتقا خواهد داد. برای توسعه دادن سرویس‌هایی که به‌طور مداوم کیفیت همه‌جانبه‌ی زندگی را بهتر می‌کنند، در همه‌ی اجتماع، تمرکز کرده است. بر ایده‌ی بالاترین حد استاندارد برای همه و نه پایین‌ترین حد استاندارد برای بعضی.

سپس از آن، به‌طور اساسی‌تر، کسانی هستند که هدف اقدامات رفاه اجتماعی را پیشبرد پیگیری برابری اجتماعی از طریق دوباره پخش کردن درآمد حقیقی از ثروتمندان به بخش‌های کمتر غنی جامعه، می‌دانند. بحث‌ها در مورد شایستگی‌ها یا عدم لیاقت‌ها از آنچه خدمات رفاهی درواقع انجام می‌دهند، البته به‌دقت با این



دیدگاه‌های متفاوت مانند اینکه رفاه چه کاری باید انجام دهد، پیوند می‌خورد. هم‌زمان در کشوری مانند بریتانیا نسبتاً مشخص است در حالی که برخی خدمات بر اساس یک مفهوم از هدف رفاه اجتماعی سازمان‌دهی شده است، دیگری به نظر می‌رسد اهداف کاملاً متفاوتی را مجسم می‌کنند. بنابراین، در صورتی که سیستم مزایای اضافی در بهترین حالت می‌تواند به‌عنوان یک تلاش برای از بین بردن فقر در نظر گرفته شود، خدمات بهداشت احتمالاً تلاشی برای به حداکثر رساندن رفاه و معرفی آموزش و پرورش فراگیر است که به‌عنوان حرکتی در جهت پیگیری برابری، اغلب دیده شده است. پس نقش ما در ساختن نظام رفاهی مان به‌عنوان یک کل چیست؟ دقیقاً هم‌زمان، از نظر تاریخی، قطعاً مطالعات می‌توانند به ما نشان دهند که دولت رفاه چه کاری انجام می‌دهد. برای مثال آن‌ها می‌خواهند آشکار کنند که آن حقیقتاً در جهت توزیع مجدد درآمد ضعیف عمل می‌کند، که شکست آن در جهت توزیع مجدد درآمد به این معنی است که توانایی آن برای حداکثر کردن رفاه به‌شدت محدود شده و حتی در چندین سال اخیر در از بین بردن فقر به طرز چشمگیری شکست خورده است. اما زمانی که ما آن تصور را در نظر داریم، اگر تلاش کنیم که یک تبیین جامعه‌شناسانه از اینکه چرا نظام این چنین عمل می‌کند را دنبال کنیم، سؤالات بیشتری به وجود می‌آیند.

و هنگامی که ما از سؤالات توصیفی به سؤالات تبیینی حرکت کنیم، جامعه‌شناسی ما به ناچار تاریخی می‌شود. ما درمی‌یابیم که به‌طور فزاینده‌ای درباره‌ی سبک‌هایی که در آن دولت رفاه ساخته شده بود، به اطلاعات نیاز داریم. آن تاریخ، پاسخی بی‌ابهام را فراهم نمی‌کند. اصلاً و ابداً. اما آن کاملاً تحلیل تاریخی است که



می‌توانیم شروع به وصل کردن چیزی به یکدیگر کنیم که تمایل دارد یک فهم مناسب جامعه‌شناختی از اینکه چرا دولت رفاه کنونی ما به طرز عجیبی مخلوط شده و اغلب آن را موجودی بی‌فایده یافته‌ایم، به دست آوریم. آنچه ما هستیم، شرحی است در ارتباط با کنش و ساختار، فرآیند اجتماعی، چگونه سیستم رفاهی ما در این طریق مخصوص گرد هم می‌آیند. چهار روایت این‌چنینی در ادبیات موجود پیشنهاد شده است. با مقایسه‌ی آن‌ها از دیدگاه کفایت آنان به‌عنوان توضیحات مربوط به دولت رفاه، ما می‌توانیم تصویری از آنچه در جامعه‌شناسی تاریخی شایسته، دخیل است به دست آوریم.

خلاصه

جامعه‌شناسی تاریخی صرفاً تحمیل کردن طرح‌های بزرگ توسعه‌ی تکاملی در رابطه‌ی گذشته با امروز نیست. و نه اینکه فقط شناختن زمینه‌های تاریخی زمان حاضر است. آن تلاش برای درک رابطه‌ی فعالیت شخصی و تجربه از یک طرف و سازمان اجتماعی از طرف دیگر به‌عنوان چیزی که مستمراً در طول زمان ساخته شده، است. آن فرآیند مستمر ساخت نقطه‌ی کانونی تحلیل اجتماعی را ایجاد می‌کند. آن فرآیند ممکن است در بسیاری از زمینه‌های مختلف مورد مطالعه قرار بگیرد: در زندگینامه‌های شخصی و مشاغل، در پیدایش و انحطاط تمدن‌ها، در زمینه‌ی وقایع خاصی مثل یک انقلاب یا انتخابات، یا از پیشرفت‌های خاصی مثل تشکیل دادن دولت رفاه یا شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر. زمینه‌ی خاصی که جامعه‌شناسان انتخاب کرده‌اند تا بیشترین توجه را به آن بکنند، چیزی است که من آن را انتقال به صنعت‌گرایی نامیده‌ام. اما در پایان، جامعه‌شناسی تاریخی بیشتر



یک مفهوم از چگونگی تفسیر جهان توسط یک فرد است نسبت به اینکه شخص کدام قسمت از آن را انتخاب می‌کند تا مطالعه کند. بر آن اساس، اولاً فردی می‌تواند بگوید تفاوت ضروری‌ای بین جامعه‌شناس و مورخ نیست؛ و دوماً جامعه‌شناسی‌ای که خودش را جدی می‌پندارد، باید جامعه‌شناسی تاریخی باشد. همان‌طور که سی‌رایت میلز آن را تعبیر می‌کند، تمام عهدهای عقلانی رشته‌ی علمی، توانا ساختن بشر برای آگاه شدن از ساختارهای اجتماعی و از جایگاه خود آن‌ها در بینشان است.



Essays on
Historical Sociology



www.sociologyut.ir

۳۰۰۰ تومان